

برادر خویش منکوقا آن فی شهر دیوینست نیکه خمیسین ستان از آب آمو که شتقدم بر ارضی ایران نهاد و نوشیردان با اتفاق ملک اشرف در سن ستان
و خمیسین سبعا ندرخت تقابیا و قناد او پس مانان قبالی این طایفه نزدیک بعد پنج سال آمدند یافته باشند چنانچه بدین تحصیل سمت تحریری باید
و هو الموفق المعین کفشار در میان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان حوادث و در
شهریاران مالک سخن و سری و شسواران مسالک بنزیر و سری را با یات این حکایات را بدین عبارت آراسته اند که چون منکوقا آن بن تولی
خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تا چون نوبت در البصیاط ولایات ایران مامور فرمود و تا بجا رسید
بند و عراق و آذربایجان ایلچی پادشاه بر سلطنت مصیبه فرستاد که در تصمیم خلیفه شکایت همیز عرضه داشت کرد و بعد از آن ایام قاضی القضاة کس
الدین احمد الکافی القزوی که از خوف فراریان اعملیه پیوسته مانده امی جوشن پوش برود و در باب منع وجود طایفه هلالی بجای آورد و باران
منکوقا آن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهد جمیع مقامات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوطم مشورت
عمر اختیار از برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقا آن در منظور نظر عنایت گردانید و گفت بلیت ز توران گذر کن با ایران حرم برادر
بخو رشید خنده نام و باید که برین جلالت و پهلوانی و ضرب شمشیر جاکیری و کشور ستانی از کنا چون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف درود
و ملاحظه رسوم و با ساسی چکنیز خان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را رعایت نماید که هرگز در دست کسی گذارند و قتل و عارت
بر روی او و عیان اطفال و اقربا من گشائی و هلاکو نخست قبول برودید بنا و مدت یکماه منکوقا آن و خواتین شاهزادگان امر او اعیان او را
بنوبت طوی دادند بعد از آن هلاکو خان با جمعی لشکر خکنیز خان که صد بیست هزار سوار بود رخصت یافته در راه رسید و اول رسد امیری و خمیسین
و ستان موفقی و در نیل از اردوی ها آن بقتول خود شافت و بر ترتیب اسباب قلعه گیری و تجدید لیران میدان نام آوردی مشغولی نمود و هزار
خانه و کهنیق ساز و نظایر آنکه از اخصای آمده بودند با خود همراه ساخت و در راه رمضان سال مذکور بجایان ایران و آن شده در ستان و
و خمیسین و ستان موفقی تو شکان نیل و نظام بر مقدمه غزایگان کل منزل گردید و مسعود بیک بلوچ که در آن زمان صاحب چهار مار و راننده بود بر ترتیب
اسباط طوی پیام منیر و هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام و لغو زبیش و حضرت گذرانید نگاه از آنجا بشهر و کس خرامی حاکم خراسان میران
و ملک شمس الدین محمد کت با بعضی از اکا بر و اعیان آن مقام بخدمت رسیدند پیش کش کشیده با صفاق الطاف بر فراز گردیدند و برین قیاس
موجب گردون اساس با استگلی علی مسافت نموده و در هر منزلی جمعی از متبعان ایران بگریاس فلک التباس می شافتند و بغایت سیور و تمیحا
اختصاص می یافتند و هلاکو دردی بجه مذکوره انبجور عبور نموده در آن زمستان در حدود شرفان قسلاقی فرمود و در اوایل فصل بهار در هنگام ظهور
سپاه دراصین و از بار از شرفان بصوب ولایت خواف نهضت کرد و چون آنجا بوجوب فرمان روی بجایان روی منکوقا آن آورد و پسر خود
ملک و احمد بیک صاحب تاج جهانگشای خواجه طاک جوینی را نزد هلاکو خان که او را و اولاد او را مورخان ایلخان گویند بگذراند است چون ایلخان
براه رسید کیسوقا نویان را بفتح قستان فرستاده خود بلطوس شافت و در طولس خواتین میران خون و خواجه خردالدین طاهر که نامیش بود هلاکو را طوی
دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کت برسم رسالت نزد ناصر الدین محمد که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سر تخت بود رفت
و بعد از او پیغام ناصر الدین در مقام فرمان برداری آمده و بمصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون باستان سلطنت آستان
رسید با نوع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان پس از طی منازل و مراحل بجد و ولایت رود بار نزول اجلال فرمود و چنانچه در ضمن قضایا طایفه
سبق ذکر یافت در روز بیست و اول می قعه سکه ربح و خمیسین و ستان رکن الدین خورشاه بجلا زمتش شافت و چون تمام قلاع و بقاع طایفه بصیسین
رایان محضت و عظمت و احوال متوجه دار اسلام بغداد کردید و بروچی که در او از خود ستم از جمله دوم مذکور شد فتح بقعه او بعد از محاصره و محاربه
سمت غیر پذیرفته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه سنه ست و خمیسین و ستان بهار الخاذه و آمو اعیان اطراف را طوی داد و مستصم خلیفه را که
معتد بود و آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما میهمان آنچه دستگنت تو بدان رسد و در خور باشد بیاورد مستصم این را بر حقیقت حمل کرده
و هزار جامه نفیس ده هزار و نیا رسیخ و بعضی از ظروف و اوان طلا و نقره که بخواهر زوار بر وضع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهادند

نهاد ایلیان بچشم انتقام در آن اشیا نظر نمیدخت و مجموع را بجاه ان انعام فرمود و باز ظنیه را گفت که امسال ظاهر تو بغداد میان در تصرف
 زندگان بایست احتیاج مسلم نیست و ظنیه آنکه از خصایات و وفای بنی هاشمی مستحکم شارب بصحن در الحلافه کرد چون آن زمین احقر نمودند
 حوضی متواتر تکیات طلا یا هند که هر یک صد شقال وزن داشت و بعضی از او ایات آمده است که در آن آیات ظنیه نام در دست سوادان
 بی سلام اسیر بود و روزی چند بفرمان ایلیان او را طعام ندادند مستصم از کسرشکی بی عمل شده از بر توخان خوردنی ظنیه ایشان التماس ظنیه را ببلوکه
 خان عرض کردند که شکم طبیعتی متواتر از زهر جوهر زهر او پیش ظنیه بر نهد او را بقتل آن اشیا تخلف نماند چون آن خلق بفرستند مستصم رسید
 گفتند جوهر چگونه توان خورد و تر جان از زبان ایلیان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چو افسامی جان خود و چندین هزار مسلمان نگریدی
 و بسیار ندادی تا ملک موروث ترا از بعضی لشکر بکار محفوظ و از ظنیه چون در این باب حدیثی قبول شدست با دلی چون کوره زر که آن کم
 آه سرد بر کشید و از برون دیده لای لشکر بر خسار داد و آن کرد انبیه القصیم در آن چند روز فرسوخ مستصم با قس غضب ایلیان سوخته اولاد
 و لغوان و قریبا و مراد و نواب او مانند سلیمان شاه که مروج اشیر الدین اومانی است و دو اتیان صغیر کبیر و شرابی تمام کشند بلکه حکم قتل عام
 صدور یافته بنا حیات هشتصد هزار کس و در اسلام است اندام پذیرفت و در آن دیار از نود و نامسعود و نفایس نجاس جوهرشین مظهر
 و اوانی زرین و سیمین و فیول عربی و بعال قیمی عثمان و می روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که هر حساب بحساب آن علما آمدند چون
 لشکر ایلیان از قتل و غارت و خرابی یافتند عثمان بجزیب برج و باره آن بلده ماقدم بعد از آن نایب غضب ایلیان تسکین گرفته بر بقایا بر ایاکه
 در عقبها و سوراخها خزیده بود و نذر زخم فرمود که لشکرا از شوارح برود و اشته ابواب و کالین بکشاید و یکسوی او دیده را و احوال نشود و بعضی نمایند
 چون قتم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید این طعمی وزیر امید میداشت که بنا بر اتمامی که در باب انعام اسب و دست بی
 عباس بنظیر رسانیده بود حکومت بغداد بر وی تفویض یا بدو پرتو آفتاب نهایت بلا کوهان بر جناب الخوالش با بدام ایلیان او را منظور نظر
 شفقت گردانید بر زبان که رسانید که اگر کسی با دلی نعمت خود و فایز خود قطع توان داشت و با ساقی بغداد را بعلی بباد که نخست او ببارد می
 بغداد رفته بود از زانی فرمود حکومت دار الحلافه را با بن مسمران تفویض نمود و چون حکایت ابن جریر خالی از غایبی نیست تمام مشکلین بر قتم
 آن بیادرت می نماید و تاریخ و صاف مسطور است که ابن جریر مسکن احاد التماس بغداد و نظام داشت و فی الجمله سواد می از بیاض معلوم کرده
 خدمت عامل یعقوب بقیام می نمود و قبل از رسیدن ایلیان کیسالی عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بسیرت اسیر تحت تخته بود و پایا در کنار آن
 عمران نهاد و در شراطه لنگ بجای می آورد تا که خواب بر این مسمران غلبه کرده با کالی در خدمت از وی واقع شد عامل پرسید که چرا دست از پای
 من کشیده است؟ جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی؟ گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت ال عباس بنزود
 و زمام ایالت و دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شد چنان گد می پرسید ابن جریران و کشتش بر زمین آمد و وقتی
 که بلا کوهان بغداد را محاصره میکرد ابن جریر بر تیری نوشت که مرا که ابن جریرم از ظنیه طلب فرمائید شاید که لشکر پادشاه را بکارایم و ضمن آن نوشت
 بعضی ایلیان رسید و ایلیان نزد مستصم فرستاده ابن جریران را طلبید و بعضی از این مصراع را که مصراع کم کرد بغداد کسین ضلی خاطر که انده ابن
 جریران اجازت داد و او نیز ایلیان رفته عرض کرد که اگر بلیغ شرف نماند یا بدین لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تقاریر عوفدیم هر چند این
 سخن بعدی تمام داشت بلا که شخصه جت این کار تعیین نمود و چون ابن جریران صاحب قوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن خلافت خود را در کدام موضع
 در زیر زمین ستر ساخته اند با اتفاق شحه یعقوبه رفته ترتیب سرچا بهامی کشاد و غل مغولان می داد و بدین اصطلاحات پانزده روز لشکر کلان
 کثرت را بقدر احتیاج شده این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن جریران هدف مقصود رسید و ایلیان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم کرد
 و حکم فرمود که ابن علقمی نامیور محکوم ابن جریران باشد و وزیر ازین شخصه یا رکنه در همان چند روز که کثرت ذکر مراجعت بر کوهان از
 دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام چون خاطر ایلیان از فتم بغداد و فراغت یافت همان مراجعت بکاتبان و بیان
 یافت و بعد از وصول بر افراده از سنه ست و سیمین و ستایه سلطان بدر الدین اولو که سبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

مورد

از وی

عین

ذکر آن سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین بنی قنبر و مسطور شده بدر کابلی پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نو سال از فرزندش گذشته بود رسول
اطراف و اعطاف ایلیان کردید و دوشم شهر شعبان بصحت یافته همان در اجنت بموصل یافت بعد از آن بلا کوخان ایلیان بولایت شام فرستاد و حکام
آن یار را بمطاعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان بایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بکاشکان پادشاه هشتاد و چند موضع مملکت
دو و بن ملک معظم و ملک مغنیب شهر بن جادل که ذکر ایشان در ضمن قضایا ال ایوب که شت حکومت نمیکردند و ایشان ایلیان از بخارا بروفق آمدند و بخارا
بنا بر آن بلا کوخان فرستاد و بولایت شام کرد و نخست قاصدی نزد بدر الدین فرستاد و پیغام داد که ما ترا بواسطه کبر سن ازین پوریش معاف و شقیم
باید که بسز و ملک مصالح را بر او ای کشور کشای کردانی بدین الدین لؤلؤ بوجیب فرموده عمل نموده ایلیان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین سیکلی
بوسی از زانی و هشتاد و بیست و دو شهر رمضان شمس و مسیح و خمیس و تسعا ز بصوب مقصد حضرت نموده چون بدیاری بر رسید پسر و هشتاد و بیست و یک
از بلاد بسیاری از سپاه شجاعت تمام تخریب تیا فارقین و ماریدین نامزد فرمود و ملک مصالح را با استیلاص آمد که از احاطه نیکوین و ستاد و نفس خورش
برو حارفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بفرقی نصیب و حران در حرکت آمد و آن شهر را بچنگ فتح نموده و قتل و غارت از خود بقصد رضی نشد آنجا
جلب فرقه در باب لافلا که نزول فرمود و دیگر در از بای اطراف شهر را بر او زمینان قسمت کرده بخار و بر و محاصره مشغول شد و بانکه زمانی از باب
العراق بشهر حلب را آمد و قتل و غارت پرده ختم بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد و همت ساخته و از آن نیز در عرض چند روز سرگرد و نیده ضیاع و غنیمت
را اسیر گرفته و سایر ایلیان را بکشته و ایلیان چون از قلم حلب خارج گشت گنجهت بزرگ کرده تسخیر حصار حارم که از مضامین آن ولایت بود آنجا
و انهار محاصره و محاربه کرد کار ساکنان آن مکان با ضبط را انجامید و پیغام فرستادند که اگر فرزندین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکر باین تعرض
نمال جان با نخواستند بیرون آمده قلعه را تسلیم نمایند و فرزندین ساقی شخصی بود که بان مردم سابقه معرفتی داشت و در ایام بکار است بلا کوخان قیام
می نمود و فرزندین بعد از وصول پیغام بوجیب فرموده ایلیان بطبعه رفتند و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و بلا کوخان مانده
و او که جمیع ایشان را حقی اطفال شیخواره و کودکان که مراد بقتل آوردند و بچکس از آنجا همت نجات نیافت طراری زر کرد که در آن فن مایه بود آنجا
ایلیان فرزندین ساقی حکم حلب ساخته و کل بخشی شجاعتی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز جلیان از فرزندین شکایت کرده بلا کو قتل فرمای
داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زمین الدین حافظی نهاد و چون ابل مشق از واقعه کلاخ و بقاع مذکوره و قوف یافتند اصناف و طبایع
و صحبت طایفه از بلغاء باستان سلطنت ایشان ایلیان و ستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلیان کیه قانویان را نامرخصط دار الملک
شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت با استقبال که بوقاشاقتند و تمسکات ایشان با جابت مقرون شده بانواع سیور غامیستی و ترارش اختصاص
یافتند و معارف ایلیان از جانب مشرق اطمینان رسید خبر فوت منکوقا آن سانی و بلا کوخان بخون کشته بجانب آذربایجان باز کردید و کبیر قانفر باغ بال
و شق برسد اقبال خیزده ناکاه پادشاه مصر سیف الدین قیوم و وزیر برش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از خونان و ابراهیم تاخت و ذکر
سیف الدین قیوم و زو سائر سلاطین مصر و قریب مسطور خواگشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر تخریب تیا فارقین و ماریدین بسبب استیلاء
مغولان بر چشم و کین چنانچه سابقا مذکور شد ایلیان در وقت وصول بدیاری بر رسید و هشتاد و بیست و یک را با استیلاص تیا فارقین ماریدین و چون شایسته
سوی بدینجا سب آورده ایلیان نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود و ملک جواب داد
که بر عهد پیمان شام اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه در کن این فرزند شاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد و انجنت با مان مطمن گردانید و آخر الامر بی
جستی قتل رسانید و لاجرم من با خود وارد اودام که تا جان در تن صفتی بر بدن داشته باشم ازین بیار و دیار بیرون نیایم چون این پیغام بشیرت
رسید مستعصم تیا فارقین کردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس ستم و زور و غل و اجناس و بیکر آنچه در خزانه انبارخانه
موجود است از سپاهی و رعیت و بیخ نیست و نه الهی و الهی که من مانده مستعصم خلیفه نیستم که دنیا رویم را فدای نفسی عرض خود نکردم و آنچه ضرورت
دارد بستانید و در محافظت این بلده از خود بقصد رضی نشود و متوطنان آن بلده از استماع این سخن امیدوار گشته استیم بیکار لشکر تا آید و از آنجا
خاوه و بخیق بر کار داشته تا از اذاعتن تیره و سنگ کردند و هر روز از شهر فرجی از شجاعت بیرون آمدند و مایه قتال می نمودند و در من حیات جسمی

جسی او خولان با می موختد از جمله جوان بود که ملک کامل اختصاص تمام داشتند ایشان در اکثر ایام بمیدان میجا فرامیده بر می آید جلالت
 ظاهر میکرد و اندک داورستان شجاعت رستم دستان اسفندیار روین تن مسوخ میکشت تخلصت که ملک کامل را منجیق بود که بزخم سنگا و زخم زبا
 زندگانی سپاه ایلیان می افتاد و خولان در موقع او چارچوی کشته منجیق بدرالدین نوزاد که او نیز قسارت کامل حاصل داشت طلب نمود و چون
 آن شخص بار روی شورت رسید منجیق در برابر منجیق شهر نصیب کرد و آن دو استاد یکبار سنگا از منجیق گشتاد و او هر دو سنگا و قضا و هوا بر او
 ریزه ریزه شده دم اندرون و بیرون از صداقت آن و هنر مندی چیران و متعجب گشتند القضا فارقین مدت دو سال استند یافت عاقبت در شهر
 اصفهان و عظامی عظیم روی نمود و سپاهیان اسبان خود را گشته خوردند و بعضی از قوما از گوشت مصعابی نوع تقدی میکردند و آخر الامم خدا بهشتاد
 مسلوک و خدمت ملک کامل با نده کس نزد شورت فرستادند و اما آن طلبیده متاخره از او ارقیونو یا زانامه فرمود که مینا فارقین رفته ملک کامل را دست
 و کردن بسته بار و در ساند و سایر مردم را بیع کین بگزارند و ارقیونو بشهر آورده آن دو جوان جلالت نشان چوین حال نوعی دیگر دیدند بر بام خانه
 بر آینه بینه انداختن مشغول شدند پس از آن که سهام ایشان با تمام رسید سپر پاد در کشیده چندان ششیر زدند که در بجه شهادت فایر گشتند و همان لحظه
 تمامی متوطن آن مکان گشته شد و شورت ملک کامل را پیش بدر فرستاد و چون ایلیان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گشت از بدن آن حاکم عادل
 مسلمان بریده در دو دانش می نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل برشته بود که با وجود سلطنت بوقت خیا طاعت مشغول نموده بودند کار میکردند
 هرگز خیال ظلم عدوان بر افس خاطر عا طرش نمیکردید و چون مغولان مینا فارقین و اعمالی ضایعات آرا بسان سایر بزرگان ویران کرده در روی
 بصوب ما روی آورده و ملک سعید نامی که حاکم آن زمین بود و قلعه منحصن گشته شورت سپاه را بحاصره و محاصره مامور گردانید و در باب تسخیر ما روی
 در نهایت ملک سعید و روایت و ادو هست اول آنکه چون مدت محاصره بدو روز از ششده شش عتت و با و بلا غلا شوع یافت و بسیر ملک سعید
 ملک مظفر از غنا و ولجاج بدینک آمده او را زهر داد و با شورت صلح کرد ابواب شهر باز گشتاد و قول ثانی آنکه چون امر ایلیان ایلیی نزد ملک سعید
 او را با علی دعوت نمودند بعد و میان بیرون آمد و شامه ادو شورت او را بار روی پدار سال است ایلیان قبلیش رسانید و پس ملک سعید ملک
 مظفر را که حکم پدر و مجلس اوقات میکرد از این منظور نظر تربیت ساخته والی ما روی گردانید ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او
 بر دست متغولان ظالم جاهل چون عمر بدرالدین نوزاد بنود شش سال رسید و ازین جمله قربانچاه سال بدولت و اقبال بگذراند و مقبول
 انام یافتی در شهر شوع و خمین و شامه وفات یافت بروایر و روضه القضا فی شوع و خمین شامه بجهان جا و دان شافت و ایلیان بر سر
 ملک صالح امامت نظای طاعت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریقی طاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت بر او فرخت
 و موصل را یکی از معتد ان خود سپرده متوجه بصره رودید و از سلطان مصر سفیدار نهایت و القضا دید نگاه با بر او و مقهور خود مراجعت نمود تا خراب
 بود خابین موصل را بصره رود ایلیان از موصل او واقف شده با مراد او یا بر پیام فرستاد که می فطرت طریق مانید تا اگر ملک صالح بار و کیر پایی
 و بطریق مصر بند دست بر می بوی مانید و سزغونو یا زبالا لشکر می گران بر موصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد
 و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح و در دار الملک خود بنای و نوش اشتغال می نمود و بیکبار آوار گور کرد و کوس بکوش او رسید لاجرم از آن
 سزغونو خیر یافته در روز او را بر بست و ابواب خرابین گشت و لشکر شول و کرد و ترنگا زاک در شهر بود و ندجال میبایر فرستاد و ساخت و سزغونو
 خواخا ز محاصره و میا رب نموده روزی ششاد و نغز از دلیران لشکر موصل بیالای خود بر آمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سزغونو
 گشتگان را بر زانداختند بدین جهت و در نهایت بجهت ترشدند و چون پادشاه مصر سفیدار از هجوم سپاه تا آرد و خطار ملک صالح خبر یافت
 یکی از امرای عظام را با جنود شام با ما و موصلیان نامه فرمود و ایشان بجا رسیده نامه در قلم آوردند و ضمن آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که بیچ
 و عذقه بنجا طراه ندیند که سپاه شام بجا و انت اهل اسلام بسجده رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بصرف موصل پرواز دادند و قضا کبوتر
 فطرا کرده بر منجیق مغولان شست و استاد منجیق کبوتر را گرفته نامه را از بال او بار کرده تر و سزغونو ایلیان و از هلا مات فتح و ظفر دانسته عمل الفور
 ایلیان سپاه بر فتح شامیان نامه فرمود و مغولان بعد از فتح منازل بواجی بنجار رسیده که قسم به قسم شده بودند و کین داشتند و وقت حصول لشکر

قصیده

و شوع

بر روی
انفو
۳

دارگان دولت عهدش سردان ساخته و چند حتره پیکر نارواح ریب زبور آراسته بان سردار فرساده و اما ایلیان از حست تنانی بوقت
 جدائی تمام نکند و زمی عقل و دانا منی اشرفه همین مغل که هست بر اشال این افعال بجایصل می گاشتند و آن سبب سترت حضور
 اموات خود می نید اشتند و ناصرالدین جلوس در تاریخ ملاکو که در حلقه چون ملاکو زمره فرستان که شد کرد و تقدیر ازل نوبت او را آخر سال
 بر شصده و شصت و نه شب کشید که شب نوزدهم بدر مع لآخر مدت عمر ملاکو خان چهل و هشت سال بود و زمان سلطنتش نزدیک بیست سال
 و ملاکو خان چهارده پسر داشت اول باقا خان رسوخین خان تون که از قوم سلور بود دوم جو مغور از کوبیل خاتون بنت نورالکلی کو رکان
 از قبیله ویرات سیم سیموت که مادرش قاشی بود و قاصین یکی نام چهارم کسین که از قوبوسی خاتون قهرات و در وجود آمده بود و در خود سالی
 بعقلت استرخاصانه از حال انتقال نموده پنجم طرف قاشی مادرش و نیز نمانا بود و در قاصین نام دهم ششم شمسین که برادر اعیانی شمسین بود و هفتم
 نکودار که ایضا از قوشی خاتون تولد نموده بود و هشتم اجای که مادرش اربعانی یکی بود و بنت نکور رکان نهم قهرتاسی که او شمسین کنختانیه بود و نهم
 او اوجیه یکی هم میسودار که مادر سیمین بود از قوم کوروت یا زده هم نکور تیر که مادرش اوجای خاتون بود و بنت نورالکلی کو رکان دوازدهم ملاجو
 که مادرش ایل ایلیا جی بود از قوم قهرات سیزدهم شیواجی که برادر اعیانی بود و چهاردهم طغای تیر که مادرش در سلک همکان آظام داشت
 و ازین جمله باقا خان نکودار سلطنت رسید گفتار در بیان بعضی از آنها را بطحانی و ذکر کرده اند از حال و ذرا و حال آن مسالکت
 مسالکت طریق جهانیا فی نه چون منکوقا آن حکومت درین وقت طبع از سایر سلاطین منزل امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع مادرش بر بعضی
 از اشکال اقلیدس می گاشته پس بسین بعد و ضمیرش پیدا شد جهت تشبیه آن هم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد ازیدی بخاری را با پایه سیر
 سلطنت صغیر طلبیه فرمود که مینا و رصد پرداز و جمال الدین محمد ازید بنجام آن امر خیر عاجز گشته منکوقا آن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار
 سیکه زانیه تا آنکه آوازه فضایل و کالات خواجه نصیر الدین محمد اقلوسی بسع او رسیده و وقتی که ملاکو خان با باریان می فرستاد با وی گفت که چون
 اطلاع ملامده مستخلص کردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجا نبد و آنه کردانی تا رصد بنده و بعد از فتح میمون و خواجه نجمت ایلیان شافیه ملاکو بمقتضای
 رضا داد و در زمانی که از تخریب و تخریب بندگان فریاد یافت بنا بر ترغیب خواجه بر تیب اسباب بصد و استبا طریح فرمان فرمود خواجه نصیر الدین
 مراغه تریز را جهت بار رصد اختیار کرده حکم شد که بر هر محتاج الیای آن هم باشد و یونان و خواجهان تسلیم نمایند خواجه هر کس هر چه گوید بایست بود
 طلب فرموده و بدست آورده و طرف شمال را در بر زرشه رفیع به بار رصد خانه اشتغال نمود و شمسین بر تیب اشکال افلاک و تدویرات و عمل
 و دوایر مهور و صورت و برج و دوازده گانه و آن بعد بر وجهی ساخته سوپر و اخته شد که بر صیاح تو تیر عظم از تعبیه بالابریطع عیبی افتاد و فرج
 و دقایق حرکت و مسافتات کوییت ارتفاع در حصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت گرفته زمین و تقسیم ربع مسکون
 بر اقالیم بسعه طول ایام و عرض بلد و بیات جزایر و بخاریان و شن ممبرین کردید که هیچ چیز نیست مانند بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان
 ربع ایلیانی و ربعات پیشین و مطالع سال تعدادی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصدنا تمام بود که کوبک طالع ملاکو خان با طالعی رسیده بصل
 موجود از رصد تقدیر یکین بچشاد چون ملاکو خان را ببارت تمیل بسیار بود در ایام دولت خود و آنه تاق قهرمی رفیع ساخت و در حال آردان
 و آرد با بجان تجاننای بزرگ طرح انداخت و در او اوقات حیات پیشتر از پیشتر در استعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تشبیه امور مملکت
 نیز خافل نبود چون آثار رشد و نجابت در نامه پسر بزرگتر خویش باقا خان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و ما زندان و خراسان
 مانگا چون در کف کفایت او نداد و منصب ولایت همدان نیز با داد و ضبط و بطور بار آردان آرد با بجان و با بود دیگر خود شمسین بجمع
 و ایالت دیار بکرو دیار بعبیرا و عهدی همیر تودان کرد و مملکت روم را بسین الدین پر و از سپرد وزارت ملاکو خان و بیشتر اوقات تعلق
 بخواجه سیف الدین یکم میباشد و در او ایل محمد سنا احمدی و سنین و سنان که ملاکو خان استو جرم بیکه خان بود در منزل شایران جمعی از
 معتران نسبت بخواجه سیف الدین خواجه عزیز که عامل کرهستان بود و خواجه محمد الدین تبریزی سخنان بر عرض تو اب ایلیان رسانیدند و ملاکو پیش
 آن بیخوفمان فرموده بعد از نبوت گناه هر سه خواجه بسیار رسیده و آنکا منصب وزارت منجیت الاستقلال بقدره و صحاب علم و ملا و ارباب

بسمت

سینه

ارباب کمال خواجہ شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت از اسلام بغداد برادر خواجہ شمس الدین محمد خواجہ علاء الدین صفا جلین جوینی که تالیف جانشین
تصنیف است سمت انتساب پذیرفت خواجہ شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبده حاویان کالات غسانی عهد الملک جوینی بود و اباعن بن صاحب
بلند و قله مراتب از جده محمد نام داشت که ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزم شاه بود و در زمان سلطان جلال الدین
میسگری نیز جهان کاوشغولی می نمود و پدید ریز کواش خواجہ بهاء الدین محمد و طارقت سلاطین منحل بهان منصب سبکدست و مشکول السعی و اداری
در گذشت و چون بلاکوخان منصب وزارت را خواجہ شمس الدین محمد که نزد مودخان شهرت بسیار صاحب دیوان لغویین نمود بنا بر کمال مکارم اخلاق
و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده و در باره عمل و کرم پروری روزگار غلایین بران برکشود و در مشیت مهم وزارت و رواج و رونق
در کار سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آنستند زنده می بود شرط استا بعقش می می آورد با وجود کفر حکام و سلاطین و مخالفان بدین چنین نمود
شرح سید ارسدین صلی الله علیه وسلم که جده و اجتهاد بر زبان بسند و از رعایت اسباب علم و کمال ارباب فضل و افضال لطفاً فرخ فرست
و چون بلاکوخان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بصغحات احوال با قان یافت در باره آن وزیر صافی ضمیر غایت و انقباض بیشتر فرمود
و او در کاست مملکت ایلیان نواب کافی و عمال این تعیین نمود و آن طایفه را با انقباض ابواب بسلاط و صفات و ارباب استحقاق و اصحاب
حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سخا بانه م آن خواجہ معالی تمام غنچه مال امانی زده و لغوی بر قصد بیان در سن فتوی و در حسن اقبال شلفه کرد و
اعتیاز افاضل از رازل و دانان از اجل در زمان وزارتش بسیار و نظام گشت زمین اجتناب و حسن بهامش سپهری به از سر لایه فضل و قصد جای علمان
تجانی و که گشت بعیت نهال بلخ دولت در بر آه جفا خا محنت بر سر آمد و برادر عالی که خواجہ شمس الدین محمد خواجہ عطا ملک چون در اسلام بغداد
رسید بساط عمل و احسان مویط ساخته با نذک زمانی آن طیده را که در غایت ویرانی بود نهایت محمودی رسانید و زمین بخت نهری بنور کرد
زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فوات را و حوالی مشهد مقدسه سادات الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب باری
فرمود پس آن خواجہ شمس الدین محمد خواجہ بهاء الدین محمد خواجہ شرف الدین مارون در میان وی احوال و عنفوان او ان شتاب و تحصیل کالات
غسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکرد و تا خواجہ شرف الدین مارون بر برادر دلسبقت گرفت و در صنوف علوم با برود و رغبت و
دانش میجو شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفت آنجناب بسال شرفی بنام نامی او تالیف کرد و خواجہ بهاء الدین محمد در
زمان با قان خان در خطه اصفهان ایت حکومت بر افراخت و از رعایت سیاست و نهایت سلطت اطراف آن مملکت را محض و مویط
ساخت مال حال خواجہ شمس الدین محمد و برادرش فقیر بصفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتقا اساس دولت و انقباض
لواجمت ایشان خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر بعضی از افاضل زمان بلاکوخان در جلد اول سینه صفا جلین
که بلاکوخان را میسر شد یکی آنکه افضل التقیین و علم المتأخرین اتمار الحکماء العظام استظهار العلماء بلکه آدم خواجہ نصیر الدین نیا و الدین الطوسی در آید
و با وی مصاحبت می نمود کفایت آنجناب ابو جعفر است و با شمس محمد بن حسن خواجہ نصیر اصل رسا و ده است اما چون سطر است و شد شود نمایان
بطوسی شهرت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت و حکما و اعصار و علماء او دار بن تقدم دشت و در سایر علوم قول و منقول تعلیم و دست طبع و حد
و هنر نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتاد رخ ابو بقلیسمین و زور رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستصم خلیفه جناب
خواجہ روزی چند در ولایت قستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محمد ابواب لطف و کرم پروری روزگار آن علامه عالیقدر کشاده نه
آنجناب آن ایام کتاب خلاق ناصر بنام او تالیف نمود و قصیده عربی در مدح مستصم خلیفه در سلک نظم کشیده بغداد نوشت و این جملگی را این صورت
موافق مزاج نازک نیتاً و بهر شیت همان قصیده ناصر الدین محمد نوشت که مولانا نصیر الدین خلیفه زوسی زمین آغاز کتبات و مراسلات فرمود ازین
اندیشه غافل نباید بود و این بزرگ را خور و نتوان شد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین نازنین رسید خواجہ اصغر فرمود و در قوی که نزد علاء الدین محمد
صلوات الموت نامیون در قریف آنجناب با همراه برده با و سپرد و بنا بر آن علامه زمان چند کاکه بحسب ضرورت در میان طایفه قامت نمود چون اساس دولت
آن طایفه بر دست تمام منحل در شمس گشت خواجہ از میمون وزیر دیوان آنکه بخت است ایلیان پیوست و با اصناف الطایفه ختصاصت و در سلک

در سلک خواص مرتبان عظیم شده بنا بر آنکه فو قصب مستصوم در غیب نزد خواجیه نصیر ظاهر بود بلا کو خان در آن وقت که بصرب بغداد
 لشکر کشید تا تم بغداد یان با آنجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله موافقات خواجیه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و دیگره در
 در حکمت معنی و اصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ماضی و متسوق با آن ایلخان شهر راست و نکات و عقاب آن کتب را سنه و افوا جهود
 علماء و فضلاء مذکور و تاریخ وفات آن علماء پسندید صفات ازین قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر طبت و درین پادشاه کشف و فصل بجای که جو او
 ما در زمانه زاده بسال شصت و هفتاد و دو بنده بود برادرش و هم در آن وقت در بغداد و جامع رستید می سلطوره است که خواجیه نصیر الدین وصیت فرمود
 که او را در جوار فرقیض آثار امام بزرگوار موسی کاظم علیه السلام دفن کنند ابرم در بیان آن مرقد عطر فشان جهاد آفا و خضر فرمودند تا گاه
 سه و اربعه کاشی کاری ظاهر شده بعد از تقدیم لوازم تقصیر و تعقیب و توضیح پیوسته که آن شخص را نام خلیفه برای خود ساخته بود و پیش ظاهر بخلاف
 وصیت پدر را در صافه فن فرموده از برای حالات آنکه سواد در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارم هجری در بغداد فوت شده بود
 و در همان روز خواجیه نصیر الدین فوت نموده و مدت عمر خواجیه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز و العلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن
 زمان شیر الدین اومانی است و او مان قریه است در نواحی اعلم از ولایت بهمان و شیر الدین قبل از استیلا و هلاک کو خان بر بغداد و در حساب
 سیلان شاه که در سلک نواب مستصم بصری برود و در حجاج و اشعار ابدار نظم میگردد و در تاریخ کزیده مسطور است که شیر الدین اومانی در اواخر
 ایام زندگانی از قاضی بهمان که موسوم و طعنه مجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در جوار منقولم گردانید قطعه نه از آن دهشت قضا
 مرگ وی اندر ناخبر که برید اجلس می نماید بجهل نیک در تخیلات غیبا که گشتت که بعد سال پرورد بسترش غریب و مضمون این قصه
 در مزاج قاضی که مردی متقی بود تا بر نموده چهل نوبت سوره انعام خواند بر شیر الدین بغزین کرد و بهمان نزدیکی بر تیرید و حجاج اشرد که
 در آنجمله دیگری خواجیه صفی الدین عبدالمومن است که در فن او و در موسیقی در عرصه کند و توارلی بدل بود و مانند فغانا خورش و وقف بر شجاعت
 اصول مقامات ضرب النمل و استا و صفی الدین نیز در زمان مستصم در بغداد می بود و در وقت قتل وفات آن بلده در کوشه مخدیه و نیم دور
 خود را بنواحی خراگه هلاک کو خان رسانید و بر پایی استاده آغاز بر بطه نواختن کرد و بنا بر آنکه آن نواحی روح افزای اصدا در بخولان لی سر و پا
 تا تیر میگردد تا وقت خوب بچکس بجالش نبرد و جنت آخر الامر می از اهل بهوش شهیدان فضایل آن استا و ما هر یکوش پادشاه قاهر رسانید و اینها
 آنجا ب رنوشتر از بر بطش لغز مانی خطی از اوقات و مستحلات بغداد و مقرر ساخت که هر سال بومی رسانند و آن عارف مدتی مدتی خواهد
 صفی الدین اولادش میرسد و در زمان با قاقان که رایت دولت خواجیه شمس الدین محمد ارتقاغ یافت خواجیه بلا نیت آستان و وزارت بهمان
 شافت در ری صافی هم در گذار شد خود خواجیه شرف الدین بیرون ریشا کردش ساخت و استا و صفی الدین آن اوقات بتخصیف رساله شرفیه در
 و از آنجمله دیگری حسام الدین میهم است و در آن ایام که ایلخان بقبل مستصم فرمان داد حسام الدین بجا نیت پادشاه و فرمود که خلیفه شاهی
 عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهد افتد و امثال این کلمات مناسبت امر چندین عرض نمود که هلاک کو خان در کستن خلیفه نزد
 مید کرده در آن باب با خواجیه نصیر الدین طوسی مشورت فرموده که گفت که ذکر یا ایها مرید می معصوم را اسلام الله علیها بقبل آوردند هیچ کس
 ازین حالات بوقوع نرسوست و اگر حسام الدین عوی می نماید این احوال بجز زریال جبار من مرتب میشود و غلط است زیرا خودین من را ایشان
 پیش ازین گشته اند از آنجا بکشف شد و در آن کشف آگاه ایلخان از حسام الدین چکا بستاید که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بطریق
 نپویند و در آنجا بچشم چون آن مدت انقضا یافت در شب شنبه ششم محرم سنه احدی ستمین سنه حسام الدین تیغ منولان چشم و کین گشته
 و دیگری از آنجمله نجم الدین بران است و بهر ابو الحسن علی ابن عربین علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلا در زمان کوی مسافت
 می بود و در وقت که خواجیه نصیر طوسی برصد شغولی می کرد او را بر افرغ طلب تا درین باب شرایط امتداد بجای آورد و نجم الدین من شمس را
 در زمان وزارت خواجیه شمس الدین تم تصنیف نموده آن رساله انبام نامی آن وزیر صافی ضمیر مستوح ساخته شمس نام فرمود و شرح و حکمت
 همین جامع الدقائق نیز از جمله تصانیف نجم الدین است و نیز در آن عرصه مشق و فخر الدین مراغی موصی و علی ابن خطاطی نیز با هلاک کو خان

در حقیقت

مستصم بود

کشف

داده مال و جان مسلمانان را به باد شورش گردانیدی ارکان دولت و نواب ایران اشرف و اعیان اصحابان اگر شب یک لحظه بر سر اسرار
 می نمودند شکام و زید بن سیم هر مانند یک بیدار با هم بر سر جان خود ترسان لرزان بودند که آیا امروز از خیزش او بچه و برنجات توان یافت
 و باز شورش چشم کشش بر سر روزگار کدام خاکسار از ابالی این دیار خواهد یافت نمود و او باش و سراق که شبها هیچ فریده از بیم ایشان در اسواق
 تر و نمی توانست نمود در اندک زمانی همان طبع و تقادس گشتند که زیاده از آن تصور نتواند بود در باب دهفت و فلاحیت پیوسته اسباب و
 و زراعت بویک سیاست می سپردند و اگر چیزی در رعایت نداشتند در این افتاده بود آینه و رونده اند هم هما بش دست بد آنجا نب و در
 میگردندی محافظت محلات و اسواق اصحابان و بزوسا و سپهسالاران مخلص گردانیدی و و کا نادران بموجب شارت او شبها ابرای کاکین
 را باز گذاشته بخانه رفتند می آسبی با متد ایشان رسیدی که نیشی هسی قرضی مان از دو کالی که صاحبش حاضر نبود برداشت و نصف بهار آنجا
 که داشت صاحب که خیار بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال و غنچه خاخر انضاد آن حال نتوانست کرد و مضطرب شد
 روی بدرگاه خواب آورده چون کیفیت واقعه بر عرض رسید سعادت عسل از دیوان در کمال مصلوب کرد و یقینت که خواب بهاد الدین غلامی داشت
 نیک بی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که در شهر برای تو شخص احوال محافظان محلاته اسواق نموده خبری تحقیق نامی بنک پی شرایب هتیا
 بجای می آورد چون باز آمد بعضی مسائل که فلاکس از ابل پاس مستعد کار و بیدار دل و بر شیا بود و دیده بان فرست چهار فرم طرفه جوانب اسواق
 و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام جراس تگن داشت اما سلطان منام بر شهرستان باغش تخلص کرده ملاخواسن ظاهری او را از اعمال معهود
 معزول می داشت و فلان عزیز از موضع حاضر اس غایب بود و نیز او اجاب با قارب و اجانب و زودیکه که از بیم سیاست جمشید خورشید چارسا
 شبستان آسمان بهیون اعیان نصیت نمودند شعله قهوه را به با الدین شارت فرمود تا هر یک از آن شخص را بهما و چوب زد و شیخ جمال الدین گوید
 که من در وقت صدور آن حکم نزد خواب بهاد الدین حاضر بودم و از وی پرسید که اگر این شخص سبب عدم احتیاط با نصیت ستمی عقوبت شده
 این عزیز گنجی بلو از خود قیام می نمود چه در روزه را با بجرایم انظام می یا بد خواب جواب داد که مؤانده این شخص نیست که نیک بی را که در تیار
 شب زود دیده بسر وقت رسید چه اگر وقت و نرسید که درین وقت به سبب نمانه بیرون آمده تصحیح سیاست و کشش و عقوبت و خویش
 خواب بهاد الدین از اعتدال متجاوز گشت خواب بهاد الدین محمزدوی دل سواری و تقویت از ت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال
 داشته و له امجد را که تمل و اوراق و اوراق منع نمود و دو خاست عاقبت آن حرکات مالایق را به عبارت تملیف بیجا م فرود اما خواب بهاد الدین
 اصلا متبخت و از سر ارتکاب افعال نامعنا خود و نگذشت مصراع بنیدر مانع نشد رسوای او را از احوال فرزند و سستی او و کار و بر تیار
 مواجیب خویش سعی در پیوسته و عرض اراض متضاد صورت و ت غضبی خواب بهاد الدین با شکست و بنو رسین اوقات حیاتش پیشین
 زنده بود که از عالم فانی بجان جاودانی اسقال نمود قطعه فغان افتابین بیخ ساز راحت سوز فغان فکر و دش این جان فکار جو در سرشت
 که صورتی که بیری نکاشت خود بستر و که کو بیری که بی سال نخت خود بشکست در روضه الصفا سطور است که خواب بهاد الدین محمد مرید
 در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و بما لغلا کلام داشت با ضفاف آن طریقه وجود و سخاوت اهتمام فرمود هرگز در باب تخلیف ضلالت
 و عملا دقیقه عمل دنا مرغی نیکه است اوقات خود را منقسم گردانیده از صبح تا چاشتگاه و در شب با پیشش نگاه با طایفه از اصدا و اخوان الصفا بساط
 محبت و ملاحظت بسط و داشتی بعد از پیشین با فاضل نما ساعی توحی اقداح می ارضانی ستانس بودی و در هیچ وقت از سر انجام تمام ملک و مال
 و استکشاف احوال تعامل نمودی چون خبر وفات خواب بهاد الدین محمد صاحب ایران رسید و فراق قره العین خویش مخزون شده این داعی
 در ملک نظر کشیده رباعی فرزند محترمی فلک بندویت با زار زاندا با یکویت تو شیت چه بودی از آن پشت چه رخ گشت چه ابروی
 نشان بی بدویت گفتار و در بیان حصول اختر طالع محمد الملک یزدی با وج اقبال و رجعت گوکب دولت خواب بهاد الدین
 محمد بود و بال و دلکش سپهر بهر کل دولت بدست که افتاد که از عقب خار نا کامی در پایش شکست و عشرتخانه عالم پر بهانه پیمان اقبال
 بکام که رسید که از در سر خار و لسن شکست شومی سر سبز شکست بوستانی کا از ان یافت از خزان سوزی همین تگاس تار جایی کا خیر سسه

از تفرقات

نور و برپای هر نازمانه را نیاز نیست شرح مراد را که از نیست در هر کجاست بمسکلهای کس ضمیمت زنی شب سیاهی موبد این حال صورت
حال هر سه فصل و اخذ آن خواجش التین محمد صاحب دیوانه چون در زمان سلطنت بلاکو خان و ابا قاجان چند سال در کمال استقلال بسر بجا
امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجبه بهاء الدین محمد سبب تفریح محمد الملک یزدی انحصالی تمام بجایه و جلالتش راه یافته دست تقدیر ابواب
محب بردوی روزگار در او بر سر خواجبه عطا ملک کشته و تحصیل این اجمال اگر محمد الملک که در صحنی الملک ابو الکلام بود در سلک وزیران و کمان یزد
انتظام داشت بواسطه عدوت بعضی از وقایع از آنجا که یوسف شاه یزدی بخجیده باصفهان شافت و طارقت خواجش التین محمد صاحب
گروه چون او را بغایت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجش التین محمد تبار درت نمود و جناب صاحب شغل از اشغال دیوانی
دو عهده داد کرده محمد الملک کاشیغی از عهد سرانجام آن هم بیرون آمد و آن اشیا امارات اتفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت این صاحب
در عدلت شدت اعتماد و خلوص اعتماد و وزیریکه تمام و نسبت محمد الملک مغشوش گشت و بغضا و در میان دیوانه که از یکدیگر از این تیره و نموده پسا
معرفت مستحکم گردانید و در شاه آن اوقات روزی محمد الدین اشیر که نایب خواجبه عطا ملک بود تقریبی شکر عظمت پادشاه و کثرت لشکر آن
دیوانه بعضی از شمشیران خود میگفتند محمد الملک آن سخنان را شنیده آثار خجاست کرده بود سید یکی از حوثران بر عرض ابا قاجان رسانید که محمد الدین اشیر
که از دیوانه محض همان برادر صاحب دیوانه است بنا بر اشارت و استصواب بخوبی با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته و مجالس زبان بجمع سلطنت
مصر میکشاید از استماع این حدیث نایز در شرم ابا قاجان اشتعال یافته فرمان داد که محمد الدین اشیر را گرفته و شکو کشیند و او را از بسا فرمودند تا
بدر خواجبه الملک اقرار نماید چون آن سخن که بگفتند و اقبالی بود محمد الدین متوکیا حدیث پادشاه در ابصاحب سعید سپرد جناب صاحبی چون غلام
محمد الملک را با این شاه پنداره فرمود او را تا فرود ضبط اموال سیاسی کرد و بملکی رساند و روزی فرستاد محمد الملک بنا بر آنکه همچنان بیستانی گفته
بود و بقریب این اقدام بر جانب صاحب اعتماد فرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوانه و سستی در زبده تا در زمانی که ابا قاجان
استیضای اسان گشته بقریب رسید و پیش از خون خان سعادت تلاوت پذیرد و فار کرده محمد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده
انتظام داشت در مجلس انخون خان راه یافته بعضی مسائلی که هر سال این مقدار مال که از مجموعی مالک محمود سبزه خاوه میرسد حاصل اطاک خان
صاحب دیوانه است که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خرید و مع ذلک در کفران نعمت می کوشد با طوک و شرم شراب می دسد و نشد
و برادرش عطا ملک بکفایت او را ملک خود تصور کرده بدستور طوک نوی الاقذار تاج روضه بتجویش ترتیب داده و اگر خان کیتی ستان
بر بخت تربیت سزاوار سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی طاک بنام خود خرید و از نقد و جواهر
و کلاه و مقرب و هزار تومان دیگر و بخت تصرف دارد و بنا بر آنکه مراد بر سعایتش اطلاع حاصل است اینک مشو ضبط و حکومت اموال
سیاسی بنام من نوشته و بملکی رساند بطریق شرف ستاره و از خون این سخنان پیشانی این صاحب شنوده و در خطی بعضی پررسانید ابا قاجان
بر زبان آورد که حالا با قضا این میباید درت منهای تا بهنگام فرصت شرط پیش بجای آوریم و بعد از آنکه زمانی از این قبل قال در وقت گنج
دیوان در اردو بنوبه محمد الملک در مجلس پادشاه با استقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکور در بعضی مسائلی تفریح محمد الملک در ضمن صاحب
و سر بر تا شرف و نسبت خواجش التین محمد صاحب شرف محمد الملک را بجهان مجلس بیست خود کاسه داشت و از احوال تمامی مالک خد خدای
و آبادانی بجز دیار استفسار فرمود و او بجای آن حالات خاطر نشان خان کرده و بلیغ شرف نفاذ یافت که محمد الملک شرف
جمع و خرج قلم و ایمنان باشد و محاسبات چند ساله مفرغ سازد و از شاهزادگان امر او متربان یکس در مقام او دخل نماید و علاوه این کلام
پایزه شریف پیش ازین هیچ کین از سلاطین داده بود و عنایت فرموده و هم محمد الملک در یک لحظه پر تو انوار محفلت پادشاهی بودی اغراض بنیم
صفت و خصیض انخطا روی با وجع ارتفاع بنا و قهلا مان پر می و شش با جامهای مذکش بر اسبان تازی و با دیان شامی و مجازی سوار گشت
و در کاچیل سری و بار کاچاطلس شتری تا زنده آسمان ایوان کیوان بر افراخته استحضار و کلا و تو اب صاحبی آنکه در تبریز بود و از ایمنان
تعیین نمود و این با جمعی در سلک نظم کشیده نزد انجناب روان فرمود و با جمعی دیگر هم تو خط او هم خوردن یافته شدن با گهری آوردن خصمی

ضمیمه نویسی قویست خواهم کردن یا سرزکنم روی بان یزدان کردن چون آن وقت نظر صاحب سید سعید این دو بیت درج بنوشته روان کرده
 برامی یزغورشا چون نشاید برون پس غصه در کار با یزدان این کار که پای در میانش داری هم سرخ کنی روی بان هم کردن
 چون صاحب دیوان قرین وحشت و درشت بیارگاه اباقاخان در آید پادشاه بزبان قناب گفت که سالها که خدمت بر میان بسته بر بار کوی
 و ادبی و منظر نظریات کشتی و چون تخت سلطنت بود و ما ترنمین گرفت پیشتر بیشتر و باره تو ما طاعت بظهور رسانید و ضبط اموال تحصیل گشت
 محروم را برای و رویت تو منوطا کرده اندیم و حالامحمد الملک تقریر میکند که تمهید تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در عرض تهنیت
 افتاد و بشمار شمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشت تعالی برصوبت احوال استمال نمود و مجال تکذیب را محال دانست که تن
 علم سعادت و آتیه مرشد عقل و هدایت فصیح بیان و فصیح بیان زبان برکشاد که سر و مال و تن و جان و جان و مان خدای جان با در و خور
 نعم و ایادی پادشاهی را چه سان چنان آید و دشت و انوار زره بود در خوشی ضیا کسرا تا بود که تواند انکاشت برانید در دولت ابد پیوند
 من و برادر و فرزند ستمیم را و دیم و بره آتیم و خردیم و برهیم چینی و ریخت در گاه سلطنت و چیزی چه صدقات تبات دولت
 صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و غنار و ابلاک بسباب و نفوذ و دو اب و آنگاه عیسیه نوال از جوانان عامه پادشاه
 و بر چه خاطر خواه بندگان در گاه عالم پناه باشد بنده و صمیم القلب بان بمراد است و خواه مصلای خوف و خواه بشارت امان نیز
 بود مراد تو هست مراد من همان بر گاه فرمان شود بر وقت مصلحت باشد هر که اشارت ما ذکر و تسلیم رود و هیچ وجه در هیچ حال تو حق و
 اجمال نماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد یک قبا میان خدمت است و بان و عا کشاید میت تا عالم احیا در است
 عمر دست من و امان تو تا باقی عمر اباقاخان سخن و ان چون این سخن دل نشان استمل فرمود نسیم غایت از کشتن بر حمت و زید غیا نفا
 از خاطر دریا آتش رهنمود و مسنق الطاف خسروان در باره خواجہ شمس الدین محمد تاز که در اندیشه نصیب و ایت پستور محمود بود و مخوف
 داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بر خط اعتبار رسید و صاحب سعید بجات شکر آورده با بعا نذ و در صدقات قیام نمود و رسولان با طرا
 و جوانان و سادات و ائمه و رعایا اباقاخان اعلام فرمود و در آن باب بیاید و در آن باب بیاید و در آن باب بیاید و در آن باب بیاید
 قومی علیون با غفری ربی و جعلنی من المکرین و این بیت را در ویف آیه شریفه کردیت امر و بجهاد قارع و لم از دشمن کا نذر دل تنگ
 من خرد دست نمی کنجد در روضه الصفا مسطور است که صاحب سید بر خیز از خطا پادشاه امین شده نوبت و کیر ایت وزارت برافزشت
 امامجد الملک بنابر کمال اعتبار و قضا آنجناب بچنان بچو بود و صاحب بقوت نفس و علمیت از وزارت اباقاخان بخط تعاقب نمی نمود
 روزی اباقاخان جناب صاحبی و محب الملک یزدی را اختصار فرمود و فرمود که بشه فیه با کیه کیر سخن کنند و چنانچه رست برود و پهلوی
 یکدیگر از نوزده اباقاخان فرمان داد که خواجہ شمس الدین محمد فرزند نوزده و صاحب سعید و حضور دشمن از دستم غایتی پادشاه
 آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را بر پنج صواب جواب در رشتہ بیان بی نظیر کرد و اندید و بچین و دایت کند که روزی در اشار
 مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت از نوزده اباقاخان را کاسه داشت و برابر پادشاه کا مکار از قبول آن کاسه اعتراف فرمود
 و صاحب کت چهارم بان امر اقدام فرموده پادشاه از کوشی که بنابر نفس کلام حضرت عونت حرمت آن ثابت گشته تبرکات بر صاحب
 داد و صاحب سعید آن نعم را خورده زمین خدمت چو سعید بصلواتان المیتان جام شرب با ز جناب صاحبی ستانده و کشید و اباقاخان
 گفت این تا ز یک عجب براتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او بچنان در کاسه دشمنی سبالغ فرمود و چنانچه چنان بود که
 اگر آن قدر را در کند دید و او هم بسر این کار و از چشم خانی بیرون کشتم القصر چون مجد الملک دید که مکایه او در شان صاحب آصف نشان
 چنان تاثیر می کرد و در غر و سعایت برادرش علاء الدین عطا ملک سعی نمودن گرفت و نایب و مجد الدین اثیر را بفرغیت تا در برابر صاحب
 علاء الدین آمد و توبیر کرد و فرمان اباقاخان بانند و قید عطا ملک صادر گشت چون نوزده شمس الدین محمد از کی آن صمم مشاهد نمود برادر
 صادر کرد و در این نوبت اول کن بود بر پنهان ایشان از نوزده صاحب سعید کوی سبار صاحب علاء الدین مبلغ

نمای

مجید سبک و او سرادق فاضل زمان خود بود و در او ایل عالی از نیر و باصفهان رفته چند کاه بی طازمت خواججه به والدین محمد نمود نقل است که
 در آن ایام که مجید سبک از نیر در غزیت اصفهان فرمود منگوخه خود را که جنایت شده بود در نیر که پشت و بعد از چند کاه خاتون ارغیب شهبان
 باصفهان رفته در وقتی که مجید در خانه نبود بدینجا رسید و یکی از ملازمه مجد را از قدهم خاتون خبر داده شد و کانی طلبید مجید گفت نزد کانی
 وقتی میدادم که خاتون به عالم آخرت رفتی و این سخن را بنرسانیدند چون شهبان به آغازه عتاب که بود آن اشاکت مصراع پیش از
 من و تو لیل و نهاری بود بلکه گفت پیش از من بی نام پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد و تا بیخ کرید به سطله است که در زمان
 ایاق خان میان فضلکاشان و باب ترجیح و تفصیل شعرا نوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و سبک را حکم ساختن این قطعه بدو فرستاد
 قطعه ای کن زمین و قار که بر آسمان فضل ماه خجسته منظر و خورشید نوری جمعی زنا که ان سخن گفته ظهیر ترجیح می نهند بر شیار
 انوری جمعی در کربین سخن انگا میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داری جهان بکطرف توبه نشان ناکست زین سخن طبع تو
 عاکت سخنوری سبک در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خط کاشان که برده اند زار باب فصل و دانش گوی سخنوری کرد
 بخت در سخن نشان نظم تا خود که سفت به در دوزی داری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مرگ است پای بر نرساوی
 از اب فارباب یکی غصه داد و در خاک خادوان دگری در جغری ترجیح مینا و یکی در بر فر تفصیل می نمود یکی جور بری
 انصاف چون نیافت کرده از دگر کرده من بنده اگر نظرشان باوری در کان طبع این چه بکشم گران کریان و قهر کویان
 چونو هم شناسی شعری تر آه چون در شاموار نظم دگر بر آه چون بهر خاوری شعور ظهیر اگر چه سر آمد ز جنس نظم با طرز
 انوری نزد لاف همی بر اوج مشتبه بر سه تیره نظم او خامد که شاکری و باح کستری طبع رطب اگر چه لذت است
 خوش مذاق کی به بود بجا صبت از قی عسکری بیدار چه سبز و نقره لطیف است و ابدار چون در چین بجا که کند به دعوی
 بر حیدر لاسمن چمن ماده فروغ پهلوی کجا نه بهی با کل طری اینست اعتقاد داری خوش قبول کن که تو معتقد سخن مجید سبکری ز
 این آنچه شب با مرید در خانه عین و دل ز بجز می پیری و دیگری از آنجمله امامی برو می است و به او عیب نشین
 ابی بکر بن عثمان و امامی در کربان ساکن بود و در مدح سلاطین انجاشع نظم مینمود و این قطعه در جواب سوال مذکور از جمله منظومات
 است قطعه ای سالک سالک فکرت درین سوال معذ و رئیس حقیقت چون بگری قیصر از نیر تناسب درین دو طور بیخ
 محتاج نیست باین شرح کستری کاین معجز است دان سحر این شمع و آن چسراغ این ماه و آن ستاره این جور و آن پیری
 ذکر ملکو دارین سلاکو خان بعد از وفات ابا قاسم تقدیم لوازم غزات شایخ کیشینه سیزدهم بیع الاولی سنده احدی و ثانی
 و ستاره با اتفاق اعظم امیر و دارایی غزات پند سلطنت شاه و ابواب عدل و داد بر روی مشروطان و لایات عراق و از ربا بیان
 بر کشاد و چون او متقلد دین مبین احمد مختار حسنی است و آل الاطهار بود فشی تقدیر عیش با سلطان احمد تحریر نموده زمانم وزارت را دست
 معهود بدست خواججه شمس الدین محمد و او مجد الملک یزدی بقصر رسانید و خواججه عطا ملک و اباردیکر بکرموت بعد از شایخ
 کمال الدین عبدالرحمن الراغی را بر تخت بربت سر از ساخته تولیت موقوفات تمامی مالک محمود را با کاشکان آن جناب مقرر
 کرد انید و وظایف اطباء و مغان نصاری و یهود در آن پیش از آن از اوقاف میداد و منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان به نشان
 رسانید و تجیز قواغل حاج و ترتیب موقوفات سبیل بیت الله احکام بنا کرد تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
 موقوفات حرمین شریفین استقام نمود و بر تو اجهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت یافت مواضع منسجم و بجانها و کنایه صفت
 اند و از نیت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرای کوش
 نمود از سلطان محمود قعود باقی اتفاق کرد و خواستند که بهنگام فرصت پادشاه از میان بردارند و بار دیگر در طهنا از اوزاریان
 و عرفان از شیعه رسوم جاهل و شایمان و سایر ارکان باطله را مستعبر شماره و سلطان از کیه با نیشان و قوف یافت امر و معذرتا

عزیز

بیامار سانیده پشت ققور بای رشک مسلمانان را از ظلم و جوران او باز داند مشاوت سلطان احمد بر دست و رشت ققور بای حکم خون خان بن
 اباقا خان فی شویسندشت و شامین و ستان روی نودت سلطنتش و دو سال و سه ماه بود گفتار در بیان نجات باقرن صاحب
 علاء الدین و کشته شدن مجد الملک حکم پادشاه عدالت آمین چون سلطان احمد بتانید سر در تحت تخت قرار گرفت و از
 آتش ضمیر تیرش اظهار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که الجیمان بهمان فرستاد تا خواهد علاء الدین عطا ملک
 بار و آورده و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواهد شمس الدین محمد نهاد و کرت و کیز نامیده بعضی وجه
 در کانون درون مجد الملک اشغال یافتار خون خان که حاکم خراسان بود عرض داد ایش که صاحب دیوان پیر بزرگوار شانه زاده را
 بزیر خاک ساخت چون میزند که من جان سرفروزم قدس سر در دار و صد الدین برادر او مجد الملک بر حضور بن عرض داد که گفتند که ای صاحب
 خزانه داری عمل کرده بود و بجهت خواجگ شمس الدین محمد رفته صورت حال از نو در این صیبت عرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و منحل کرد و بنده
 و اختیار بیخ ناکشت که آنچه در زمان اباقا خان بجز از علاء الدین عطا ملک گرفته بودند باز دادند خواجگ علاء الدین عطا ملک بیخ شرف اعلام رسانید که بر نفسی که برادر این
 در وقت ملازمتی قدام از فاضل صدقات حضرت سلطان است و حالا من بنده برادر این قریبای ایشا سیکیم و اشاعت نمودن آن اموال تپسایر که باور کرده
 حصار و گاه پادشاه دیگر بر برودن آنگاه از وقت حلال حکم لازم الاتصال صریح یافت که امر عظام سپهرش تمام مجد الملک اشغال نماید و ایشان موجب فرموده عمل
 در آن ایشا از میان بسته و قشده مجد الملک تعدادی پست شبر برون آمد که بخران و شرف طری چند متر بر این نوشته بودند و چون آراک منکر سحر می باشند
 از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر با تصواب قمان و بختیان مقرر گشت که آن پوست شیردشتی
 غبار از مجد الملک یا شادمانچه سوید و عاید کرد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و استناعت نمود چه چکان بر که آن نوشته را شرح علی
 که دست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده در ضمن آن کیدت و گناه مجد الملک به ثبوت پیوست اما سوخاق نویمان
 بقتل او رضاداد و معارن این حال سوخاق پهلوی بسته تا توانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بیاید تا وقت و مبالغه نمود اما سوخاق بکشتن مجد الملک
 راضی شد آنگاه او را بلا زمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از فایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بر حسب
 کلمه العفو عند الاقذار من علو الاقدام عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت غنوی بیاراید اما همی از مخلصان حقیقی و
 اضماره احوان صاحبی گفتند بر بکنان روشن است که این در بر بود ایام خستیا بیخ و قیقا از ایاد او از آفرنده گشت و در روزگار عتبا
 مطلقا جانب حق و خلق را بر می نهشت امر در اگر مخلص او صورت بنده بر این با عالمی را در سر بخری و شکر جو کر فخر پسند و فرصت نوشت
 بناید ساخت و بنا حیات دشمن از بنیاد بر انداخت بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ نه زدانش بود منوس و درنگ آنگاه او را
 صاحب مجد الملک نزدی را از مجلس بیرون آورده و بیک طرفه اعمین او را پاره پاره کرده بر خصوصی از اعضا او را بملکتی فرستادند و
 غلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند قتل دادند سرش بتجا رسیده حتی بردار اعتبار بود و پایی آن شوم قدم
 بشیر از دستش بوق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمودیت میخواست که او دست رسد بوق و شش بر سید یک سلسله برسد
 نقل است که شخصی زبان مجد الملک ابصه و بنا از جلا خرید و بریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قصیه مجد الملک انشا کرد
 روزی ده سه سر و قشردیر شدی جویده ملک و مال تو قیر شدی اعضا تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله سکنه جاگیر شدی بقصر
 چون مجد الملک رخت هستی ببا و خناد او سلطان احمد نبوت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجگ عطا ملک بر چند
 مقرر ساخته بود که بجهت عمر در کوشه منزوی بوده پرامون امور سلطنت نکرد و در ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهان
 و عوارف خسر و زاده را از و عواقب یکی شامت او او دیگری بملکت نفس بی بستان نجات داد و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن جاننا
 با بر چه از اموال او که فرموده و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با و عنایت نموده از بنیاد بر انداخت بر این در ذنب بر وقت و شمر حیات
 قوت رو فرموده و من آن جایز نبود بنابر آن از اعتناق آن از خطیر خطب که اختر از و جنبنا ب توالت نمود و چون با اسلام رسیده

روزی چند تمبیه بها معاشرت پرداخت تاگاه با دم اللغات تا بکین گاه بیرون تاخته آن خواجہ فاضل عادل با آن تخت بخت بر شمشیر پاک است
 و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و شصت و شصت روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوشت برادر خپانچه بیست
 بلازم ارتعزت قیام نمود و مصلحه علاء دولت و دین آن وزیر که حاکم بود اندر ملک بغداد چو مخفی گشت زیر پرده خاک خفا از سزا
 تا بخش خبر داد گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوای مغزت حضرت چگون در آن
 که بکن سبی و اہتمام خواجہ شمس الدین محمد دین دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی فوت گرفت آتش خمد و حسد در کانون دین
 بعضی از شاهزادگان و اراکین ایمان شتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباق خان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده و تاجا چارنیا
 منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را کہ بی باک ترین اقوام منول بودند در تاین او کرده و سلطان احمد از فساد قیت و تغییر عقیدت
 ارغون خبر یافته علی ایناق را کہ در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و حجتہ امتحان با حضار او فرمان داد
 ایناق چون مجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جادو مواظقت سلطان منحرف گردانید و با خود مشفق ساخت
 و ایناق مبالغه و فیثاق را بجانایمان استحکام داد و بیاید سریر پادشاه اسلام باز گشته در باب تخلف ارغون عذر می ستیج و عرض کرد
 و صاحب دیوان بر مواضع شاهزاده و ایناق مطلع شد و کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان تمہت بر استمال ایناق
 کاشته او را بزواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجره مخالفت از فضا می سینه بر کند و مشفق گردید و چون ارغون
 خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شد و جوشی بد کرد و سلطان فرستاد و قصد تقریر مجملک و شتعال ناپیر غضب
 اباق خان رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد و او پیغمبر فرمود کہ در آن او ان خواجہ شمس الدین محمد اقرار کرده بود کہ از نقد و مجلس و
 ضیاع و عفا هر چه در قبضه ملک واقعه از دست همه تعلق بالمجان دارد و هر وقت فرمان شود هر گاه مصلحت باشد بہر کہ اشارت نافذ کرد
 بی مجال ناخیز و اہمال سیار، اکنون التماس از مخصوصان استمان سلطنت آتیان است کہ صاحب دیوان را صاحب جوشی بد نیجا
 ارسال فرمان تا آن سخن پر سب و مصلح و یراق دید و بیچکیان اخیقت حال بر اجمعی استفسار نماید سلطان از استماع این سخن دست
 که بعضی ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکہ قصد جان او دارد در جواب فرمود کہ مہمات مملکت را حسن و بیرہ زیر صافی ضمیر و حیل
 کفایت و توفیر می آرد اگر از در گاہ عالم پناہ عنیت نماید مصالح ملک و مال در محل اہمال و قصد اختلال می آید و بر رسول نامہ مطلق است
 نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستان ارغون را رجعت نمود این حکایت موجب شکایت گشت و صورت مہمات ارغونی از پرده پستی
 در کشت شاهزاده نشانها با طراف مالک فرستاد کہ اسباب شمس الدین محمد را تصرف ثواب این جانب گذارند و کاشتمکان او را
 از شروع در مہمات معاملات باز دارند و بنا بر انکہ ارغون خان در حده و عواقق قامت و اشغ و اقیان بر اسنان کشتہ بر کس
 از و کلا صاحب دیوان آنچه در قبضہ خشیار او بود بتصرف کاشتمکان شاهزاده باز گشت و ارغون بجانب دار اسلام بغداد حاکم
 و عمال متصدقان اموال آن و یار را از چاشنی اشقام جزو چشاند و در اہل سندان و شامین و شکانہ بالشکر حاضر عازم بلا ششم
 گشت و مدت تا با و در اجب فرستند و فساد بر آن بلاد گشتہ بہر وقت درین اندیشہ کہ سریر سلطنت پایدار را از قبضہ اقدار ہم عالم
 بچہ تدبیر بیرون آرد و شب و روز در بن فکر ت حان سوز بقرار کہ سلطان احمد را از میان چسان بزارد و آن اشایطی بیاید سریر
 فرستاد و التماس تو مہمات عراق و فاس کہ اکثر دیوان خاص اخصاص و اہل نمود و پیغام فرمود کہ چون سریر دولت بہ زمانہ
 مہمل جلوس سلطانی را پیشاید بر اینیہ ما را نیز طرفی باید کہ حاصل آن بمصالح سپاسی کہ در ظل رایت فتح بت مجتمع اند و صف نمودہ آید اگر
 این التماس شرفا بابت یاد نواز اتفاق بر صفات احوال تا و این تا بہ و الا بعد الیوم بہت مرا تحت زبن بشا و تاج ترک قبا جوشن
 ال ہا و بہر کہ سلطان احمد چون این پیغام در دست استماع نمود در جواب فرمود کہ یورت اصلی دولت اوف ارغون خطہ خراسان
 و داز و شغفت آن ولایت با اسلام ہشتہ ایم کر تو قیام دارد کہ جنسی دیگر اضافہ نمایند باید کہ بقرتیا سی حاضر شود تا التماس او

او در خجابت یابد و اگر نمود باند در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرماییم که موی از وی ز خاک جینی فوجی از سپاه جوار خراسان رود
 و از خون راه دست و گردن بسته بر گاه آورد. ذایلی با کشته امراء قزاقان که در وقت غوغا میزدند و مواخذه شده و ابواب صلح و سلاح
 از جنین مسدود گشت و اختلال آن محل از حده و تدارک در گذشته صاحب دیوان بجای ساری خود و نصرت نشان مشغولی فرمود و
 بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود بعد از استعداده لشکر الیناق با ما نزد هزار بار از آن صفت
 در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب با خون خان بصوبه آذربایجان در حرکت آمده در غوغا صفر سینه شمشیر و شمشیر و صحرای
 افراسیاب میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته کر نیز بر ستیغ اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برت
 و با در روی خراسان نهاد و از خون جبهه دفع حوادث زمان شکست رکاب و کشته خان بقله کلاه شافت و متعاقب الیناق با و نیزه
 سوار سپاسی آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم راسی و بجز توکل نیایی نیافت و جبهه طاقات الیناق از قلعه پان آمده الیناق سپاه
 خلیف مشکش کرد و در ملازمت شاهزاده بقله زرقه شرایط بصیحت بجای آورد و از خون بجای الیناق فرقی شده همراه او بطرف اردوی سلطان خجسته
 و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خوجان بهستان سلطنت ایشان رسید سلطان احمد مدت بیار شاهزاده سرافراز را در آفتاب زده شت نگاه بار او داد
 آغوش مهربانی کشید روی بروی او نهاد و بتوزیع مملکت خراسان اید و اسامی مکتبی برادرزاده خجسته تعیین نموده برادر بوقا آروق را با چهار هزار
 کس بحفاظت آن فرگاه امر نمود و در دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف و یا مغرب رایت غریت بر افروخت
 سلطان احمد صحبت حرم خود قوه می خاتون که در اردو که هشتاد بود و مایل شده الیناق را مصلحت کوچ دادن روی میات شایسته
 از خون معین ساخت بیت خیر از آنکه نقش بند قصا در پس پرده نقشه دارد و چون سلطان از غایت خفت و طیش بخجاست
 و پیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئیان اموس مخالفت بر خاطر که شت و بوقا بقوت برادر خود که وقت تقرب و شت صحیفه
 شاهزادگان و امرا گناشت که احمد الوس خنکیر خان را ویران ساخته از بنیاد بر انداخت و رایت غوغا مسلمانان در تسلیم صاحب دیوان
 تا دیوان کیوان بر افروخت مصلحت الوس است که بولاجور استخانی و احمد را از سر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت باید که
 از خون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند هم در این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانده دل اهل عصیان تاریک کرد
 این اندیشه از خیر قوت فعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه شرم در بیج الاغی سینه شت و شامین و شامیه بوقا نزدیک بخجاست
 خان رفته و امن خمیر با چون حجاب شرم و نقاب از دم برداشت از خون از سیر استراحت با مضطراب بی نهایت بر جست چه تصور نمود
 که موسم و داع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موعده را برنج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان
 جمع آمده بر باد پایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردو الیناق تاخذه او را در پشته خانه خصه یافتند و میر علی تمناچی از ملازمان
 بوقا سربالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان و شت محشره و فرج روز اگر آن شب دست داد و خوردش و زلزال و زلزله
 افتاد اگر مقربان و خواص سلطان احمد کشته یکی از آن جماعت بر مرکب فرار سوار شده و از عقب سلطان شافت در وقتیکه
 چهار فرسخ از اسفراین گذشته به و رسید و از خروج از خون و حادثه شنجیون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شت بر عرض
 رسانید سلطان ازین خبر موحتضطرب و شوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بودند نهاد
 امراء سرداران و خجکان و مقربان که در ملازمتش بودند در منزل جمعی از رکاب سلطنت اشخاص جدائی اختیار نمودند بیت هر
 کامی نکامی دور می ماند ز محنت ایسی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجای مرسیده الاغی چند بست آورده عاجز صفت
 کردید و بعد از آنکه از خون از خون شفت از روی کار دشمن ساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح
 صادق آغاز دیدن کرده نوکب کوکب انجاست جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و املازمت از خون خان رسید
 زبان به تهنیت بقره زندگانی و وصول بر تبه جهان بینی کردان ساخته و بوقا اجازه سواری فرستاد تا لشکر قزاقان راه

بر سلطان احمد گرفته اساس ده لشکر را پست گردانند و سرخیز و بکریزد قوشچیان روان کرد که باز تهمت در برهواسی رسید نو کران آن پادشاه
بی سامان برانند و ارغون نیز متعاقب بدینجا بنصرت فرمود و چون سلطان بار دوی والد رسید و او را از آن حادثه آگاه کرد و آن
توقی خاتون گفت نسبت است که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود مشتاق گردانی تا برینیم که از پرده عیب کدام صورت
رو می نماید و در روزی حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خان در لباس التباس محجب بوده بر کس بحسب غلبه ظن شخصی بر زبان
میراند و بسامی قرا بو قاسی و شیکور نویان علی الرسم خدمت سلطان شافته از بسبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام
نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بجا فظان بر شعیار سپردیم و ما چه سر انجام ازوق و ما محتاج لشکر عزمیت اینجا نبوده ایم شخصی
ایمان که در بیرون فرگاه نشسته بود آواز بر کشید که صورت واقعه برین وجه است بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و ارباب ارغون در لباس
بر داشته اند و هم عالی برانند و قتل سلطان احمد کاشته اگر اشطام احوال ایل والوس میجو امیدوار مراست نموده مجال قرار نهید امراء
بعد از استماع این مقال از فرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان رامد و وساخته و معارن آن حال سپاه قزلباش
در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن ده روز ارغون بدینجا رسید قرا بو قاسی و شیکور سلطان احمد را
دست بسته با استقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بر وی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که پرگاه و دشمن مغول
به بتیبه دست و پای افشاند و لفظ میو بر زبان رانند ارغون در امر انگریزیت از سر شامت میو گفت و ما اینجا کاسه دشت و او عشرت
برافراشت بیت چنین عجایب حالی لبالهاسی دراز نه کوش و بر شنیه و نه چشم دولت دید و چون ارغون خان تجربه معلوم نمود
بود که بر ابقار دشمن نماید غیر زامت مترتب نمی کرد ولی توقف و تاخیر سلطان احمد را با ولاد قفقوز بای سپرد تا در شب پنجشنبه بیت
ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستایر پشت و در انحصار پیر خود ماند اهل اسلام لبگشده قطعه سپهر عدل نکو و ارشتری
دیدار که بود سرور جانان خطبه ایران زد دست برد قضا پشت او شکست و یک نمود سال شکستن مغول از لب خان و از
احمد خان سه سپر ماند قبلا سخی و ارسلان سخی از ارمنه خاتون و بو قاسی از قرقمین و ازین سپران هیچیک بسلطنت نرسیدند ذکر
ارغون خان بن اباقا خان بر خند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امر بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود
که شاهزاده بولا جو ولد جلکو خان را پادشاهی بردارند در آن وان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مقلد فرستاد و بار دوی
خواتین امراء شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را روزیبت و بنعمت جمادی
سه ثلث و ثمانین و ستایه در منزل آب شور از حد و دوز بیخاج بر تخت خالی نشاند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزد یک دور
کشودند و مدت یکجا خورد و بزرگ نازیک و ترک بشرب شرابا رغوانی و استماع الحان و انانی تمیام نموده بیت کهی بر بط
زدند و کاپلیسور کهی مستان بند و کاه محمود چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت مطالبات اموال اشراف و عیالی
از عطایا خویش کران با ساخت زمام دقق و قس و مقن و بسطه حل و عقد امور ملک و مال را در قضا اختیار بو تا که مجد در میان
زندگانی و در شب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش آروق را که حکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بجا قتلش قیام نموده
بود حکومت بغداد فرستاد مرغ دل بولا جو را که حسب التقرر خیال استقلال داشت به از اتعلم و احسان رام کرد و انید و رقیه سایر
شاهزادگان را المطف و علف در راجه اطاعت کشید شهادت خواجہ شمس الدین محمد صاحب بن محمد سعد و عدالد ولد بود بر وقت تربیت
در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تر نزل بیانی عظمت بو قاسی یافته بنا بر حیانتش در هم شکست مذت
سلطنت ارغون مغت بیال بود و قبل از قتر ب سعدالد ولد خواجه جلال الدین نخلص سمنانی با روز ارتش قیام می نمود کتار و روز
ذکر شهادت خواجہ شمس الدین محمد صاحب و یوان و بیان محلی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون
خان چون صاحب عهد و راجم از سلطان احمد جدا شده با صغان رسید بعد از آنکه زمانی خبر استیلا ای ارغون خان گذشت

و کشتن سلطان اشعاع نمود و لاجرم بر خاطرش گذشت که از صحنان بشیر از رود و از شیراز متوجه بر فرزند اندام در پا خود اید یا به بند رساند که چند روز
از حیات باقی باشد در آن محکمت بفرخت بگذراند باز شدت قهر موصول اندیشیده بر صمیمت نیز گذراند که اگر نفس خود را ازین غرقاب غابا حل نجات
انداخت فرزندان و مطلقان و نواب و کماشکان را در آتش خناب و عقاب و بونه اید از عذاب نتوان گذاخت شدت سی سال در کمال عظمت و ستمت
گذرانیده و صحنه شاهد ایام شباب بشام غم انجام سلیب رسانیده اگر سپرد بهر موجب حادثه خویش آفا ز پوفانی و میل خفا کاری نماید پدید است که نماند
مستانت تدبیر و فروغ را می خیر چه بنده و چه کشاید نسبت است که دست امید در زمان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نایم و البته بهرگاه
عالم نیام برده اندیشید انواع اندوه و طالع زوال و ارتحال باز ایم اگر نسیم عنایت از غیب الطاف پادشاهانه و ندیدن کیر و در خون خان از سر جریمه
ناگروه بنده در گذر و رخ رشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع و الایامی چندین نس را از محنت گنج و نقدیب خلاص داده با تم کجا کله شریف
و افرغش امیری تقدیر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و راننده راه امیر خاری و انانکت یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی
که ارغون خان بتفاتی آقا و اینی ایشان را جهت استکالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدینجا نرسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون
خدا می خواهد مراد دشمنان خود داد و نایح خانی و افسر جهانیان بر فرزند مبارک من نهادگنا جمیع ارباب بر ایم را بخشیدم و رقم عضو و اعراض بر جرایب خطایا
بگمان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید بر آید باصناف الطاف منحصرا باید و نشانی شکر برایشال این نماند ظاهر گردانیده و خاطر شریف
صاحبی از اشعاع این کلمات طینان یافته بر عت برق و باد قطع مسافت می نمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سه شصت و شانزدهم رسید
در وقتان بوقار زول فرمود و روز دیگر بوقار ایلیه سر راهی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتجوین منصب وزارت امیدوار ساخت
و صاحب زمین خدمت بوسیده و دوام دولت با دار ساینده نبر ل خود باز گشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح
انجامید که خواججه شمس الدین محمد بدستور محمود و مباشر سر انجام مهمام وزارت خواهد بود و فخر الدین بسوئی و حسام الدین حاجب بهر جا گفتند که با وجود
وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نصارت نخواهد گرفت و اگر چه خواهد روزی چند طریق تواضع سلوک دارد و هرگاه ممکن گردد تو را
تیر مثل سایر امرای اختیار خواهد ساخت و باجی دشمن خواهد بود دست داری ز غار که از دست خودش نگذاری و در بگذاری و دست باید بر
سودی گنجه دست و غمخواری بنابر علی بد ابو قادر خلوتی زبان علامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در باره بدینیک نهاد پادشاه بدین
و بر کفران لعنت اتمام نموده او را زبرد دارد و خدمت سپندیده چگونه توقع توان داشت نبات دولت صاحب باج و سر برید و غار و زبرد پر کرد
قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار کن بقصیر و معرش برون آید بنابر ان ارغون خان حکم فرمود که صاحب
دیوان را بموقوفه فرخواند و امر او نمیان بجهت بر تحقیق آن مهم کاره انجا که جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند
و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در از اوق خلائق سراچه بسته اند و خاطر بی توانان و سکیانان چون دل نبر مند این چه سنگت اند و چون
شمس الدین محمد در جواب صاحب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که از باب عرض عرض گردانید یکی را صد اعتراف می آرم تا از دست اندیشیدند
و حیانت نسبت بولی لعنت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیده این بنده هرگز آن بوده است خلافت است
و مضاحت بیان هیچ فایده نذواج با حکم قصادم میجا چکنند حکم شد که بسیاری فضایل معالی با خواب کنند و سر چشمه جو و احسان را رسد اب گردانید
خواججه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست عملی بجا آورد و دو کانه از برای یگانگی حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت بر هم تقابل کشید
آید بر آمد که ان الدین کالوار بنا الله ثم تقاموا منقرض علیهم الصلاة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشر و ابانجته اتنی کتمت و عدون لاجرم خاطر از خلائق
فایح ساخته در مقام تسلیم آمده گفت باج بر چه آید تو آید خوش بود خای شفا خوی الم و نماز میکرد و شنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع
از سر بجه جلا و تهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر او را در آن وزیر صفائی صمیمی و فرج الله و سعود و انانکت را نیز همان شربت چشاید نظم
تبعی کشید بر عهد این چرخ کوز پشت کوه صبر شاه و که در ابعثر گشت چون عاقبت قناست جهان دور نکند اسهلت خوب ازشت اگر بیم
باید رشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت اعلاک و اسباب او را که در ملک عراق و آذربایجان بود تحت تصرف

در آوردند و اساس خیرات و ثمرات او را مندرس و منهدم کردند و نطقست که بر روز حاصل ایالت خواجه شمس الدین محمد بعد تو مان میرسد و اکثر آنچه در
امور نیز صرف میکرد یکی از فضلادر مرثیه آن صاحب سعادت است اما این در باقی منگوم گردانید و باقی از زمین شمس از شفق خون بگبید بر روی بگبند و بر
کیسو برید شب جا میرسد کرد در آن تا تم و صبح برز و غن سرود و کریان بدرید و درگیری در تاریخ و وفات آنجا بر پندید و صفات این قطعه در سلک
نظم کشید قطعه نظام و عهده آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یکجمله و بر سبال شتند و هشتاد و سه زبجان چار بوقت عصر و شبند برود خانه ابرو شد
ظلمه از روی اختیار بجز به جام تیغ لبالب پیشه سرتبت قد و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن وقت گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایراد شت
بانت و سخنان نوشته بقطعه صاحب دیوان محمد که دستور ملکات بود در دهر پس از دو سال در دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران سرتبت قهر تو
در دیار متوجه احوال که دار و در تر از نوشتن باز بر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بخت محمد بود و قادر حکومت مامت ملکات ایلیانی استقلال تمام
یافته ارغون خان او را جنگساکت لقب داد و فرمان فرمود که مانند کناه بزرگ ارتکاب نماید و در یغور غیر ما و سا کسی کنایش را نیرسد ولی انتمها او حکام
بر پنج ربه جمع ندانند و فرامین او را در فصل مهمات بدون برینج اطاعت نمایند و بوقا جنگساکت فی لغس الامر ترکی حبیب حاصل بود و در فصل مهمات ملکات
و دولت برینج عدالت به پیمان می نمود و آیتست که در ایام حکومت او یکی از سالیان صیقل خاص سپی از دکان بعال برداشت و کان در آن بختنا
عادت جتلی خود در مقام مناقشه آمد و سالی شتی بروز و باناری بانال و زاری رز و بوقا فرقه صورت حال بعضی رسانید بوقا فرمود تا فرزند را
به و نیم زد و با حاکمان گفت که اگر ما مثال این مردم را بخترات افعال مواخذه نمایم دیگران در صدور ارتکاب عظیم امور آید و سلک مهمام
جمهور از بجهت صفت ملکات به دولت میرسد و چون اسبند او استقلال بوقا برینج احمد ال تبار نمود و ارغون خان را از سلطنت بر نماند
رشتک و حسد در باطن سایر امر او ارکان دولت در التماس و اشغال آید و آغاز نکت آمیزی و فتنه بگری کرد تا با وجود جنه لطف و عنایت سیر
تدبیر ایشان به حد مراد میرسد لاجرم بیدار او اسما اوقات بگذرانیدند و سرور که بیان بفرموده خون بگر بوزند و فتنه فرصت میبوند و در خلا
این احوال که کتب طالع سعد الدوله بود با وج تقریب و نیابت صعود نمود و سپهر فدا چنانکه عادت اوست در استرداد مواسی که بوقا جنگساکت
بود و سعی و متین این حال و تحصیل این مجال که سعد الدوله و لد صفی الدوله سپهر الف بن محمد الدوله اهری بود و متابعت ملت موسوی میبوند و در
ارغون خان خود را داخل اظهار ایلیانی ساخته در دار السلام بغداد در حل اقامت انداخت و بازگ و نماز یکت هر ملا و و بار آغا از اخلاط و انساب
کرده به لغات و انانته و بر حقیقت حال عمالی و مشرفان موال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از بگیشان
که بیوسته ملازمت شان ارغون خان میبوندند فرصت یافته بعضی رسانیدند که سعد الدوله در خطه بغداد دست در و مان فراختا ستوار گردانیدند
و خدمت در کاه عالم نپاه را پشت پازده چون او نیز با جمل خود و انعام حدام بارگاه بهر ختام مبارزت نیاید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت
بوده در سفره حضرار و وی بجا یون نصیبت فرمایند این سعایت سعی در تحصیل مال سعد الدوله و کشته بوجب فرمان ارغون خان ملازمت در کاه عالم نپاه
اختیار کرد و بنت بهر نیت و بدی که در شمار است تا در گری صلاح کار است و بحسب اتفاق بهر آن اوقات یا د شاه برینشده سعد الدوله در
شرایط استقام بجای آید و ارغون را مسلی داد، نافع افتاد و از یاد مرض روی در انکظاط نهاد و در ایام نعامت روزی ارغون خان حکایتی که در
عالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلیان را بجمع آوردن اموال فرعون معلوم داشت صورت طایف و اسراف
نواب و کتاب بر ملا و و در خصوص خطه بغداد بقرار دلپذیر بر بروج ضمیر ارغون خان نکاشت و گفت مامت اموال ملکات بوقا و خویشان او بجهت
تصرف درمی آید و بهر فرمانده با د شاه جیزی بختد و در هیچ جا نیکنند و آرون که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و عدتی بر روی
کشاده و در آن ولایت صورت حال در غایت ماند و نون هم اهل تبریز که و کاست افتاده بظلم کشاده بر خلائق دست بیدار زد دست ظلم
او عالم بگریه و بیخ از ناله بیدادش اینک ز بارش قامت منگوم چون چنکت بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردو قیام
سکون بی طرف بغداد نوجده نماید و در تحصیل اموال و تحسین احوال عمالی استخراج وجه دیوانی و وضع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله با اتفاق شت
السهانی او خنده سنه و مابین و ستار بدار استقام رفته رفته اندک اموال بسیار از تقایار سال گذشته و متوجبات سال نوفر هم آورد و بجا

بکسب اردو بازگشته چون آن خود نامحدود و اجناس بقیاس این نظر از خون غان رسایند در باره او اصناف الطاف مبدول داشته منصب بیشتر جمع
 و خرج بعد از تقوی بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر مجدداً در فتنه از برجه که توانست خزانده با صنف گرفت اولی بهم رسانید در قفقوزانک که حالاً بعد از
 دوران موضع است بطیاط النجاشی سرافراز شده آن اموالی را که در این دوران غان او را منظر نظر تربیت و محوطه عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر
 سال این مقدار مال را آردق از حاصلات بعد از میسر و و بدین واسطه اهما دار خون غان بر صدق در اسیت و حسن کفایت معتمد و در جرایع اعلی یافت و اردو قیا
 نیز از کمال اخلص و کاروانی او سخنان بعضی رسایند و غان این تمام بسوی نظام احوال شایسته و کف سعد الدوله از یکت ولایت در مدت اندک
 دو نوبت این مبلغ مال بجزا شده و حاصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی معروض و شخص ساخته آن مملکت را محصور کرد اگر منصب
 اموال جمیع مملکت محروسه در عهد او باشد و خزانده مملکت را بجای رسانید که در نظام و انتظام مهمام رعیت و در فاقیت ابالی هر شهر و ولایت
 عقل مرز و ان انکشت لعجب بدندان گرفته حیران ماند النجاشی بعد از این معنی نمود حکم شد که طعنا جارفو یان وارد و جابوشی را به منصب امارت معین
 دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم مملکت و مال شایسته بی استقواب او امر انجمنی بوقت در سنه آن اما سعد الدوله بروقت و بهر جا که خواهد اگر جمعی داشته باشد
 به مشورت موقوفه داشته عرضه داشت که نگاه سعد الدوله از روی قدرت و احتیاط مقصدی منبسط و بطور محرم و رگشته بدین واسطه اعتبار بود
 روی در نقصان بناد و جمعی که منتهی فرصت بودند در خلوت زود از خون زبان بخیبتش کشاند و طوطی و یان بوسی بعضی رسایند که سلطان احمد بوقا در
 دولت و محرم سلطنت میسر و جمع ذکات ساکن طریق خیانت گشته آن نوع کاری پیش برد و حال آنکه در آن زمان جدیدی قدرت و مکنش شد
 امروز که خزانده محصور و عساکر موفور و اردو شاه زادگان بظرافت احترام در روی مگر سینه بر چه میگوید بهر رضا اصفا میمانند باید که مرد و حاکم از روی فاعل بنا
 و دست تسلط او را بوجهی از جوه کونا سازد و خواجه صدر الدین احمد رنجانی که نائب طعنا جارفو یان بود و جفته آنکه بوقا از روی بقای اموال فارس
 میطلبید و در مجالس فاخر جنابت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاه است در کمال استقلال زیرا که پوسته بی مشورت امر احکامات فیصل میداد و اموال
 ممالک النجاشی را بر وفق اراده خود صرف میماند و کار بجای رسیده که بهر بلخی که با بریج و پایزه به تبریز میرد و اگر التماس بوقا همراه نداشتند باشد موقوفه
 عنایت میر علی متقاضی بشکر دو و بنا بر امتناع امثال این حکایات مزاج از خون بر بوقا متغیر گشته در آن اتنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرایکیر رانخان
 خشونت آفرین گفتند پادشاه آن امیر را باز خواست مگرد و بدین جهت بوقا از از خون بر بخند و متعاقب این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت
 بوقا بشیر از رفته بود در سردیوان النجاشی مقرران سعد و پنجاه تومان ثابت ساخته بود بوقا با کل از درجه عتبا را مانده بهمان وجه المفاصل در کج خانه
 خود نشست و از خون غان ناراض او را دانسته بریج داد که عمال مستعلقان بوقا و فر با سپارند و از اعمال معزول بایند تا علی بد خاطر بوقا رخا لغت
 از خون قرار گرفته قاصدی زده شاه زاده جو شکاب بن جو غان بلا کوفان که در کنایه فرات بود در سال نمود و پیغام فرمود که از خون بنا بر سخن ابل حسد
 از من برنجیده است و جمعی را که در سلک نوکران من نظام یافته بر تربیت سرافراز گردانیدند لاجرم فوجی از امر او اعیان را با خود متعلق ساخته ام و در
 بوقا واری توان فرار گشته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موردت فرادبی نامن کلزار سلطنت را از خار و ترغض معاندان صحنی گردانم شاه زاده جو شکاب
 چون این حدیث عجیب شنید انکشت حیرت بدندان گزید و لحظه متامل گردید آنگاه بلخی را گفت که مرا بر سخن تو زیاد اعتمادی نیست اگر میخواهی که در نوق کجی حاصل
 اسامی انجاعت را که با بوقا موافق است مفصل کرده با چکلک بیاورد ای بلخی بازگشته التماس جو شکاب را بر عرض میسایند و آن خاین آنچه شاه زاده طلبیده بود
 در سال نمود و جو شکاب بلخی را گفت که من در فلان شب بار و دو خواجه رسید باید که بوقا با موافقان خود مشکل باشد تا تمام از خون را فیصل بهم و ای بلخی حیرت
 نموده جو شکاب خواست که صورت و قسم را علی اسرع الحال با خون رساند تا و خاست چنانست بوقا بر نوز کار بهر اسیت کند لاجرم بر جناح استخوان کجا
 روانه شد اما در شب موعود رسید و صبح روز دیگر کلابات از خون غان غایب گشته کیفیت حال را مشروح معروض داشت از خون انکشت انکشت را
 بسبع قول راه نداد و جو شکاب خفق را که متامل بر سامی موافقان بوقا و چکلک ایستان بود بوی نمود از خون بر آشت و بهمان لحظه گفت که سلطان انکشت
 و طوله امی و طوفان بالسر فراوان بوجرت بوقا روند و دست و کردنش را بسته در پانه سر بر علی حاضر گردانند امر را بوجوب فرموده متوجه انجاشی
 گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار نهستیار کرده بار روی ای بلخی خاقون کریمیت و امرانی بد انجا برده و او را گرفته بد رکاه رسانید

است
از

در وستی اندر غون خان غیبی جبهه و قتل بوقامتو تبار و دوی او کشت دان کافر صفت را در یورت اولجای خاقون یافته بر چو برسد و بر بر تقدیر بعد از آن
 گناه شاه زاده جو شکاب در تقبیل شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقایه کردن زده و شکران را در دوی اورا بکاروب غارت و تاراج پاکت ساخت
 بر کسی که بوی از کتلفی داشت بیاسارید بعضی الله و بشمار و حکم یارید ذکر شمه از عظمت و حمت سعدالدوله بیو و و بیان الکتب
 قتل او و موجب قوت ارغون خان چه بود چون ارغون از غون صانع چون خاطر از غده غده و کمر بوقایه ساخت کما یجب بخونی
 بر تربیت و رعایت سعدالدوله پرداخت نامی مصالح ممالک و نعمات عالمیان بر کس درایت و کاروانی او توفیق فرمود و گوکب اقبال آن سرفراز
 اهل صلال بان استقلال صعود نمود و سرفرازی ریاست ایالتش برقرار فلک فرق فرقی بکشت و کین کشای غزم ناهدش بر سافر سرچ التیر صبا
 و دیواره آمد شد بر بست قبت جهان وزارت اورا بطریق نفعان خلک سعادت اورا نفع گشته همان و سعدالدوله حکومت اکثر ممالک را
 خان را بقراتبان خود داد از آن بخله خزانة و له را که برادرش بود در جهل مرکب مانده افلاطون در حکمت بی بدل میموند بعد از فرستاد و برادر دیگر را حاکم
 و یار بکردر بیه ساخت و ولید بن ابی ربیع و بعضی از بلاد آذربایجان ریاست ریاست بر افراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی حکومت و تالی
 فارس آورد و اگر شاه زاده خازان و کجا تو خان در خطه خراسان و روم والی نمی بودند سعدالدوله از ولایات را نیز بقراتبان خود توفیق میکرد و حقیقت
 آنکه در زمان وزارت سعدالدوله تمامت مملکت در رعایت مهوری و آبادانی بویکسپس از امر او طارمان ارغون همان بر رجا با و فرار خان در هیچ باب ظلم
 بعدی نمی توانست نمود نسبت کردی هیچ آب از به فریاد جنای کل گشتی پاره اندام مدت دو سال که سعدالدوله در کمال استقلال بدان شان حال
 استقلال داشت مبلغ بزار تومان که خزانه عامه مخزنه آن ساخته است بر تارک عالمهای چند سال گذشت لا بوم بر تو حتمین پادشاه حمت آیین زمان
 بروحیات او ایش عیانت و بر روز در حال دولت و تقاضا از حکومت رفت و برتری زیاده می یافت تا کار بجای رسید که روزی در خلوت با ایچان
 روی مباحث و اثر نقب عظمت یاد کرده بی ادبانه کعبتینی انداخت درین حال مجتبال در آمده بران ترک ادب باز خواست طبع نمود و فرمود
 که بر چند پادشاه و اطراف بکرانه بسدول وارد در چندین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود نسبت شاه اگر لطف بی حد در اند بنده باید که
 نه خود اند سعدالدوله در جواب همین مذکرت که سلب ترک ادب و حج المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جا بل و چون کمال عیانت
 و اختیار سعدالدوله برین وجه بجا سپید پاره عداوت در کانون درون امر او در کان دولت شکل کردید و طو خان که از وی بکس بیشتر داشت هیچ
 اعیان حضرت را بر دفع و تعلق ساحت و با توفیقاً هم چنان کرده اساس اند اس اورا طرح انداخت تا بنا بر صلحت وقت آن سردر کعبه سینه معنی
 سب است زمان که نسبت بدخته چشمه حیات از آنجا کت و خاشاک حیات انباشت و سعدالدوله در ایام اعتبار نخست کعب ظاهر و باب
 زوی شریعت سینه بر ریسی الله علیه و آله و سلم می میموند و در ماه رمضان ششمان و ثمانین و شانزدهم حبه رعایت و معادنت تجاج کشای بد استلام
 بعد از این فرمود و نه خبال در کمال دولت و اقبال و رعایت عظمت و استقلال معزور کشت و نخوت و جبروت و اهت و با در بوت او از حد حد
 که است بید و تان قومیه و زاده الله علیها پانی به ابرج اسیرا و استقلانها و نه و زبان استهزا و استهانت نسبت با مت حضرت رسالت علیه السلام
 و بجهت کشاند و سعدالدوله از رعایت تفاوت چند گرت بعد از ارغون خان رسانید که بنوت از چپ کیر خان کعب ارشد و اتحقاق بحسره افغان سید
 و رعایت آلی جناب پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و نشاند مبنای دین و دولت با کل جمعی میسر کردید چنانکه بنی عربی صلوات الرحمن علیه و آله و سلم
 و انصار او دست و بازوی نصرت شمار کشاند و بسیاری از مخالفان و معاندان را بقتل آورده قتل و انقیاد و قبول ارکان اسلام بر کردن خواص و خواص
 نهادند اگر نماند مالمستان مقتضای سبب حالیشان کار فرمایید و لطف موفور و عفت غیر محصور نسبت با رباب موافقت و اصحاب مخالفت با نماند طبی
 صید در روزگار پایدار پدید آید و میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشین و قواعد و اطوار دیرینه را از عرضه جهان بر انداخت ارغون خان که سبب
 عال شمن جان مسلمانان بود بعد از شمع این نماند بریشان بهر بهانه بر قتل بکینا بان اقدام میموند و حکم کرد که هیچ مسلمان را در دیوان کار نظر نماند
 طایفه را از آنده شده اردو مانع آید و سعدالدوله با ارغون خان فرمود که کعبه را معبد اصنام بدانم کرد اند و اهل اسلام و سایر فرق نام را از وجود
 رحیم رحمان معبودت او شان رساند و بدین اندیشه با اعراب بود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بکاتب کت

بحال

بجانب کمالی که در این کتاب کمالی که هم کیش آن به اندیش بود بجانب ملک خراسان فرستاد و اسامی دو بیست نفر در جانش
و متولیان آذربایجان حاصل کرده بود و او که ایشان را انصاف عالم بقا و حیات بسبب جد منزل خانات رساند و اموال و جهات و سایر مملکت همه را او پیش
دیوان بجان کرد اند و همچنین شش اله و لیکه پیش معده تن از علماء بزرگوار شریفه را تعیین نمود و اجتماعت را فرستاد در جهان و در دست خاندان و در
در خان و مان کنای بود و چون حرکات ناشایست و افعال نامیسیت سعدال ولد بود از حد اعتدال در که نشست تا گاه از شدت قصاصا و کت ماکت رفت
سوی جبهان و کشت ح کی برایش که خلقی بدیع و از خون خان به سبب مداومت بر خوردن سبونی که بعضی از اجزاء آن زینت و کور بود و صحنی در غایت صحت
روی نمود و خواجرا این الدین طیب در محال مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انخطاط بنا و در آن آشنا جکی که مرتب همچون مذکور بود سه جا در تبریز
با و اولت کس کرده مرض زین کشت و کار از محال بود و او در اقطاب و حکماء در گذشت قوی از قضا بکچین صغرا فرود و روغن بادام خشکی میبوید او در تبریز
از صوبت آن حالت جبران مانده صلوات و صدقات استخوان و غیر آن رسانیده و بسیاری از مجوسان و زنده انیان را از محنت چس غاصس کرده و مطلق انسانی
گردانیده سعدالدوله از دیران زیاده بر آتش محنت بپوشید و از نیتهای خطایشان کشته آه از جگر حکم بر سوزیکشید از شاه به صورت صحت ایخان بغایت نوبه
و از خواست عاقبت بدینها ناز و ارستان و لرزان برکت بید است سم امروز دی زانه کیتی بدو نیم پیم است بنوزم که بجان باشد پیم جبهه سینه
رعیت و استمالت و در ولایت فرمانها بر طرف ارسال نمود و یکروز هم از آنان فتنه نشان مثل باطنار عدل و او در رفع ظلم و نسا و به مملکت
در مو و چون بقضانی اذاجا علم لایستاقون ساقه و لایستاقون بجاست که علم حکم و قضا بهرم سمت تصدیق و تاجه که در دو کار و بانی ما و کار و کانونیا
اتاقی ضلال شرف قبولی اجابت پذیرد برایشان از او ان و اخذ عدل و اسان فایده مرتب کشت و مرض از خون خان شده و یافته کار از خیزه پیرزاد و پیر
و صغیر و کپور که دست خیز از سعدالدوله و جوشی کسی را بخورگاه پادشاه راه میدادند و ایشان بطریق بنانی ایچیان بر دوشاه زاده خاندان خراسان فرستادند که
بر پیل سرعت را بیت غایت بجانب شرف بر سلطنت بر فرزند مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بچکار رسانید ایشان را در ضرب تیغ امر اخذ
سازد امر او نویسان برین مبدت اصلاح یافته در خانه طغاجار نویدان اجتماع نموده و محنت جمعی از کچلیان و اعوان سعدالدوله را گرفته بعالی و کپور و ان
فرمودند و چون آنه عبت سعدالدوله زیاده عبت بود که قمار شده و دوسه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه خار خود را بصین بصرین ست بدو افتخار
در غایت او و به صفت رفه باین عبادت پیش کسی فرستاد که بجای لم بزیل و لایزال که این بچایه تا با بوده با دوستان بتان دوست و با دشمن دشمن بوده
و این علی لغول کسل یعنی اگر در جبهه جلی انده بجز برین مخط طریقه اخلاص سلوک خواهد بود و المعلق باشی الحال حال روز دیگر سعدالدوله محبوس صالح سکون خیزه را آرد
تیغ انبیا سینه بنما دادند و خون و مسلمان غده صلوات طیبات بروضه حینا بخش ساکن خاک سیرب فرستادند او بهار دین احمدی از خانه لطف احمدی غایبی
بغاوتیند و اما اذاعت محمدی از جام قدر انجام قصاص احمدی شربت فناوشیدند از خون خان که در آن اوان لغات بصغف و نافعون بودیم باز کرده از سبب
علیت سعدالدوله و ریاضان سفید نمودی از حاضران هدری مسوع ابرض رسانید و این حققت حال نشد و روز ششم بجمه بریح الا اول ششمین سنه
در باغچه از آن موجوده خانه کزید بتبت چنین ست این مرغ بلند کتی با شاد کتی با کردند و از خون خان چهار سینه داشت باین ترتیب عازان که کشته
خون جانی بود میبوید و لای تو سلطان که اردوک خانون که حوا برزاده به این چنین و الله ایسان بود خنای او عدل که مادرش را قتل و خون منبت
خونون بوقایم کشته و از جمله این چهار سینه عازان و او بجا تو سلطان سلطنت رسیده ذکر بعضی از افاضل و استمندان و فضلا و زما
از خون خان بی بود علماء و در آن خون خان رضی الدین محمد عالی بن بیف شایسته و او از علم لغت و ادب و غیره است و او رسد از بیج و
و این و شانه علم تو جبهه جانب به و اذاعت بر افراست و بگری از جمله محدث محمد یوسف بن محمد الکاتب المومنون الطیور است و او در سنه سنه
و شانه بجهان جودان بویت و دیگر می از جمله عیان علماء و استراف فضلا لازم ایچیه قاصی القضاة ابو سعید ناصر الدین محمد القدر البیضا
با از خون خان حاضر بود و در همه بدین عموم حصول و حصول تحقیق مسان فروع و حصول شوی میبوید و در روز بیست و نهمین خزانگی
بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجناب زوال خود امام الدین تحصیل علوم دین فرموده بود و دست امام الدین بود و مطهره سادمانی حاکم العو
میرسد و قاضی ناصر الدین بضاوی را مولفات معینه و نضقات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایه لغوی و شرح و تفسیر و سایر علوم و طواع

خود و بزرگ و ثنیک و ترک دراز میساخت و ببتک پرده صفت سوزت امرا و اراکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداختند و با صیحه از آن
 و امرا بر سلطنت باید و اصول سخن گفتند و مسرمان بجزاد فرستاده و او را با آذربایجان طلبیده و بکیا بر کی از مقام بوداری گنجی بود که سینه قتل گنجی بود و موغان
 بفرمان باید و موغان در ماه صفر سنه اربع و ستین و شانزده روی نمودند و سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاره و ابطال آن در ایام فرمان فرمائی گنجی بود
 اتفاق افتاد چنانچه غار عزیزین شامه ابواب بحریران حکامات باز خوا بکشاد گفتار در میان شمشه از اعتبار و اختیاریه صدر جهان بود که
 وضع چاره و سبب ابطال آن در جامع التواریخ جالی مسطور است که خوا بصدور الدین احمد خالیدی از قاضی زادگان ولایت رنجان بود و در
 او این حال خفته گاه ملازمت طغاجار نویان می نمود و او هم در حضوران جوانی در گرم و مساحت وجود و سخاوت رقم شمع بر کارم صاحب ری و حاکم علمی کشید
 و هر چه از بر مگر پیش آمد در وجه انعام سادات و علماء و شایخ و فضلا مصروف گردانید و پوسته تبت بر شاه خیرات و میرات می گاشت و یکی از سرد
 اران و لاین مقله در مدح او بر لوح بیان گاشت که سینه صدر نویان شد در افق که صدر نامور در بخت کشور کسی باشد که با تبت پیش جودش چون یک
 راه یکسان که بریزد اگر صد روی بنیدانند کردن سپاه موزید از صدر طغاجر سپهر کرمت احمد که بر بود کلاه سروری از چرخ خضر انقعه چون گنجی توان
 بر سر بر دولت نشست امرا و نویان در باب تعیین وزیر فرجه سوزت در میان انداختند و اساسی جمعی از کار بر او اعیان را که ملازم اردوی اعیان
 حضرات خواستین و امرا بودند همی ساختند هر چند که در آن محصل نام صدر الدین احمد مسطور بود اما چون نشی تقدیر سوزت وزارت بنام نامی او سخر می نمود
 سکا هم عرض محصل در آینه خاطر نورانی الهیانی بی سابقه اندیشه این صورت پر تو انداخت که جهت سرانجام همام سلطانی و تثبیت معاملات دیوانی صدر
 احمد بخانی را وزیر می باید ساخت شاه زادگان و خواستین و امرایشه موافقت بجای آورده این خیال نگهبان را سخن نمود و گنجی تو خان خوا بصدور الدین
 احمد بخانی را بجای منصب صاحب دیوانی و مشرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمازین و توق و کور که و یکت توان لنگر بر این منصب فرود
 صاحب جمیع میان وزارت و امارت دست داد و کوب اقبال صدر جهان در نهاد امر و علوشان و فرید اقتدار و کمال اختیار روی با وج شرف و
 رخت نهاد ابر از شرم ایشاد دست که بر بارش غرق غرق محبت بود و کوه از نده دل کو بر بخش خون در درون لبته کان لعل و با قوت ظاهر می نمود نظیر
 بیج سایل نجوش لی و چشم لاد بر روی اندید به چشم تانیا بد ز سلطان تشریر به پیش از بیار کوی کیر و صدر جهان بهم در بدایت حال دست امرا و نویان
 از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و بی استواریه ایستاد ایستاد همام حکمت و مصالح سیاسی و رعیت تحصیل میسایند باران سخن تا یکجور در ماه ذی قعدة
 سنه اثنی و ستین و شانزده جمعی از معارف تبریز ابران داشتند که تیر مگر در کمان خدر نهاده و تا گوش کشید بر لوح خاطر انجان گاشته که صاحب دیوان
 امرا ان جهان بختی رایی خود معارف میسایند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردو با محمل میماند با دوشاه ملک تبت آفتاب عطیت آن
 شونده نامتواه را نامشوده اگاشته و تبار کی حکم برینج نهاد یافته از گناه آب آمویر تا حد و معجز بصریت و کف کفایت صدر جهان گذاشته
 در نام اختیار جماعت و تمنان از بقیضه اقتدار او داده صدر جهان زمین خدمت بوسبه و انجلس سرور آن آمده بند پای کران ربای ایشان ساده بخت
 چیز وزنی که اعدا را تمینی حاصل گشت محو و محنت شعار خوش ساخته از سر بر ای ایشان در گذشت و چون بواسطه اسراف گنجی تو خان در انعام شرف
 و اعیان و کثرت احسان و اطاق صاحب دیوان از جنس درم و دنیا چهری در خزانه ماند و بسبب اتفاق در آن سنوات و با در میان مگرد و در موصولان اقتدار
 بسایری از چهار پایان ایشان را بچرا گاه درم رساند و در شاه به تورد در خرج و بدل طریق اعتدال امر می میداشت صدر جهان از سرانجام از اجابت ضرورت
 انجان حاضر شده بر کس در آن باب شخصی بر لوح خاطر می گاشت در آن اشاعر الدین مظفر بن محمد بن عمید که عکله ای شری بود بعضی صاحب دیوان رسانید
 که مصلحت در آنست که به تورد ولایت خا و ملکیت تا آن چاره و عرض زرد در مالکیت انجان روان کرده و بیع و ستی به آن فایده تا سبب هم در تمام
 و اصل خزانه عامه بود و با دوشاه را دست کبابی پیدایشه بیع آفرید و در زمان خفته و بنا بر آنکه در آن زمان صدر جهان با لصد تومان قرض شده بود
 و مطلقا انوجه از دیوان میسر میشد و بر طبقه خرجی دیگر روی می نمود سخن فرالدین مظفر را بیع قبول راه و او با اتفاق بولا و حکسنا نکت که با لعی خا آن بود این
 خیال مجال را بوضوح پشاه استحقاق رسانید و گنجی تو خان حکم فرمود که من بعد در مالکیت هر سه مطلقا بزرگ و نفع بود او معاند نشد و رقم شمع برینج می یافت
 گشته که خفته خا قاضی پادشاه وزیر کران دند و در آن دیگر بجز خود شومالی نمانید و در بر شهری از جاد و زبجان و عراق عرب و محم و فارس و خوزستان

ذکر سلطنت کنیا تو خان

و دیار بکر و خراسان چاه خانه بنیاد نهند و محال چه نیست آنکار یعنی نمودند و مشرف شد که تجار بخار و سود اگر آن ولایات یاغی را در وقت سفر عرض چاه و زرد چمن
و در وجه طوفان چاه زرد کران و صخره آن و زرد در آن بر ساله منطقی معین از چاه خانه بجز می دارند تا دیگر آن صحت نبردند و در هر طرفه منطقی کلی در وقت
ساز چاه خانه صرف کشت و چاه کاغذ پاره تر منطقی بود و چند کلمه بحدثنای بران نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبیه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ این
و در پی که فغان خنایان عبادت یا دشا را لقب گردانیده بودند مشیت ساخته و در میان کاغذ ایزد کشیده بودند و از نیم درم ناده درم بنابر اصل
چاه رقم زده و این سطر چاه بر آن کاغذ سطر بود همچون آنکه سابق شده است و معین و شانه پادشاه جهان این چاه مبارک را در محاکم روان گردانیدند
و تبدیل کننده بان و فرزند خویش میوید بیاسا حاد رسیده از اشعار این حکایت مردم در بجز نگر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جمله سلطان خاطر پادشاه و
صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آنکه کتبت بجا طر بود نوشته کتبت چاه اگر در جهان روان باشد روشی ملک چاه و ان باشد القبه
در ماه ذی قعدة شده مذکور در تبریز چاه روان کشت و باز در آن دو سه روزی بحسب ضرورت بهیچ و ستری تنجالی نموده بعد از آن طایفه تبریزیان از شقا
این زبان بی عمل شده روی سحر آوردند و در غره اگر چه از بیم ابواب دکان بایسگرند اما افسه است و اخذیه و اشرف بر اینها میساختند بنابر آن در روز
جمعه هوام الناس زبان بغیرا و در آن کشته به غزاله این مظهر حضرت نمودند و در نو و او باش فاصد جان آن ستر کتبت بروی او در کتبت و آمد شده کاروان
و سود اگر آن چاه طبعات انسان منقطع ندهد امر او نومیان با اتفاق صاحب دیوان بعضی پادشاه رسانیدند که وضع چاه منظم خرابی در عیال و حسیب
فقدان حاصل نمائست و اگر چند روز دیگر این بهت برقرار نماند احتمال تمام بحال ملک و مال باید کنیا تو خان چون این سخن شنید باطل چاه حکم فرمود و هر که
جلا کشته بودند به تبریز باز نماند و آبادانی آن بلد بحالت اصلی معاودت نمود **ذکر مخالفت باید و تقبل رسیدن کنیا تو در آن ایام که امر**
و نومیان بواسطه شرب در کم کنیا تو خان و دست رسانیدش بنین و بنات مسلمان بر خودی عیبیده و خاطر بخلاف او قرار داده انتظار عطفه علی میکشیدند
بتی و آفاق پادشاه باید و احوال بن تراعی بن ملا کونان کاغذ به مسی کرده است حق را فرمود تا مشی چند بروی زد و صباح که از خواب بیدار شد
از حرکت شبانه پیشان کشته مجلس و پشیمانان بیاراست و باید در اعلییه افسر خاتمه بر سرش نهاد و مضر با خواست باید و احوال به چند عیال خلاص از مشق
گردانید و بود صحت وقت در اطراف جبار نثار ندید و از روز بعین و طرب گردانید امر او عیان که مظهر حضرت بودند بخش خاطر باید و او انسته نهالی علام
رفته و مو صند کرده که سال دیگر باید و بعد از بجانب اردوی کنیا تو منصف نماید تا ایشان که معاوض بر میان بنیدند و ابواب خلاف بروی کنیا تو
بکشید بعد از آن شاه زادگان که در اردو بودند به پورت های خویش مراجعت نمودند و در میان بنستان نمی بر آن اتفاق طلاع یافته از بعد از عصبه و اشقا
مشکل را سامی بداندیشان و مو صند ایشان زد کنیا تو خان فرستاد و ایحان باید در تقبالت طولاد ای را مواخذه کرده عقید ساخت و طفا جار که خمیر
آن فتنه بود و قصدی همزمان برین و با و بنجد او سالانته باید و پیغام داد که بر جنج بجمال بدینجا بنبار باید نمود و محسود حصول بود و باید و در
جنجش آمد چون آن خبر به سمع کنیا تو خان رسید از آن به تبریز فرستاد و قیاق بر پنج هزار سوار اشقائ ساخته آقو قاق و طفا جار را با دو لوتان لشکر عصبه روان
گردانید و پیش خود در اوایل شرایع و معین و شاه از در خانه هر فرزند حرم و دختر تو کشت میان تیان و قو لوان باید و محارب روی نموده فوجی از پسا
باید و تقبل رسیدند اما آقو قاق و طفا جار چون در روز سه فتنه هر یک به صبح صادق در رسیدن لود طفا جار سپهرت آقو قاق قبل لوح نوشته روان شد و
آقو قاق از تقدم و عدم القعات طفا جار عصبه کشته چون در منزل نزول نمود کس قیاسا و در سلب آن معنی را استفسار نمود طفا جار جواب داد که مو صند منصف
طفت طفا و ضعیف پورت بود آقو قاق این سخن باور کرده هر دیکر از طفا جار بر آقو قاق سخت گرفت و مانند روزی که سینه پیشتر روان کشت و بدین واسطه آقو قاق
در مدینه افتاده پیغام داد که چرا طفا جار بخلاف با ساد برین در روز پیش از نا کوچ میاید طفا جار لقا بارتش از چهره اندیشه بر گرفته در جواب گفت
که تا امروز بجز کنیا تو خان آقو قاق مصعب امیر لاهانی در رتبه تقدم داشت و حال لاهانان باید و خان آن امر من تعلق گرفته چون آن جواب بگوش بوش آقو قاق
شویم کشته سبایل فرج فتنه میل در وقت استخاره روی منزل طفا جار آوردند و آقو قاق با صد روی چند عثمان بسوی اردوی کنیا تو خان العطف داد
و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده کنیا تو خان است بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوه اندیش صحت ندیدند و ایحان بطرف ابر کشیده در آن اشاقول
نویان که بشکر کران که جستان رفته بود در حقیقت خودی را از آنکه در رتبه بزرگ بودند که عیب لوی بویسته و اتفاق سوخار روی کنیا نوشته مذکور است

این زمانه پیران در ساخته نگاه پادشاه را گرفته و با امری سپردند و ایشان در آورده و در پیشبه ششم جمادی الاخر سنه اربع و شصت و ستاه باکت کردند و کجا
 خان را سه پسر بود اما فرکت و ایرانشاه از دمی خاتون بنت اقبه و جلایر بیگیت بود از بولغان خان خانون و بیگیت ازین سبب ان سلطنت رسیدند و از جمله شایسته
 زمان کجا تو خان کی شیخ احمد فروغی است و او در نه و جهادت در جرایح است و در سنه شصت و ستاه علم غایت تمام اخوت افراشت و از شعرا و از
 کی نصام الدین عثمان فروغی است و او استخار بیگت و او این مطلع از آنکه است مطلع صمدی که ازین بر کجی کل لا چشم درخت حمل کند ز کس مست
 لاری ذکر باید و خان چون تمام کجا تو خان بضر بپنج نو نیا ن تخیل یافت طفا جاره و سایر ایزد صفاره و کبار به باید و بیوسته در ماه جمادی الاخری
 سنه اربع و شصت و ستاه در عهد و در جدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاء و سباه عیس و انبساط آراسته رخ زد و گویش بر سر افشاندند
 و باید و بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان و اعانی قیام نمود روی میر انجم تمام سلطنت آورد و منصب امیر لامرانی را بطفا جاره داد
 و خواجه صدر الدین احمد از وزارت معاف داشته ز نام آن همه را در کف کفایت خواجه جمال الدین و سحر دانی نهاد و او ایضا حکومت روم دو بار کرد
 بطفا جاره از زانی داشته حکم فرمود که صمد همان توجیه ضبط آن مجلس کرد و توانا ت عراق هم را بطولادای غایت کرده تقضال را احاکم شایکار و ستا
 و اوقاف ممالک محروسه را از ثنومات دیوانی بر خان گردانیده و در آن باب نشاء با طرف ولایات فرستاد و از ثنواب کجا تو اقبه و قادیان و کجور با سیا
 رسانیده حسن با بجان مان داد و است علی را که در مجلس الاطلاق بفرمان کجا تو او را در مسی مشتی زده بود و کجور طلبیده و مخاطب گردانید است علی جواب داد که
 چون در زمان کجا تو خان رسیده سلطنت مکن داشت اگر اقتل بر او را پسر خود ما مور ساختی شریک اطاعت بجان می آورد و در بضر و شتم جود رسد امروز
 شیر زده و عهد مکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور اقیاد احکام او را بر زمین نیست خود لازم دانم باید و این جواب را پسندیده است علی
 در سلکت مقرران منظم گردانیده و هم در او ایل ایام پادشاهی باید و هزاران خان بن ارغون خان با اتفاق امیر نوره ز غازی ریاست عطف افراخته متوجه آمدند
 گردید و باید و مطلوب شده از شرب می که کجی توجیه بنده بود جامی لبالب در کشته مدت حکومتش بیست ماه بود و قتلش نیز حدود شش روزی بود ذکر
 مسبا و می احوال شهزاده غازان که نهالی بود در حسن مسرافرازی و بیان و قایلی که روی آمد و میان انجناب و پسر
 نوره ز غازی خاندان کیره تعزیر و زرار سلطه صغیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع الثواب چنین تحریر فرموده که ولادت بجا یون شاه زاده غازان
 بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاخری سنه سبعین و ستاه در سلطان دین ز نذران بطالع غریب اتفاق افتاد چون آثار دولت و شهر ماری از شرف
 آن در می اوج کامکاری ظاهر و بود بود ارغون خان متوجه و مسرور گشته بر تیب اسباب جشن و سور فرمان داد غایت کی جشن فرمود با زیب و سازه که در وقت
 آن مشاهده کرد و در آن غازان ناسه ساکی در حجر عطفوت ماور و پدر میر بر و آنگاه آبا قا خان آن خبر زد و نمنده طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه
 و سبعین و ستاه که اباقا خان جهت دفع شرش کردن اسامس متوجه خراسان بود و در میان سمنان و دامغان طرح سکار انداخته در آن صیدگاه غازان آموئی را پسر
 زد و چون در آن زمان شهزاده بیست ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقا خان چنانچه رسم معمول است برای ماوراء النهر شهزاده از جمله رسیده
 در دامغان توقف نمود و بطوی و هر خامی شغال فرمود و در سنه شایان و ستاه که سن غازان به ساکی رسیده اباقا خان وفات یافت و شاه زاده بیدر خود
 ارغون خان پوسیت و چون ارغون سلطان احمد را گشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوره زار در ظاهر
 مقرر فرمود امیر نوره زار پسر ارشد ارغون آغاست کسی و نه سال در زمان چنگیز خانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوره
 زار پور ایجان و اسلام و علیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام فرین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت فراوانت تمام
 غنت بیضا مسامی جمیل بدل میفرمود و در میدان شجاعت و مردانگی از مثال اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلالت و فرزندی همواره در مکر که خود
 ساز اعلام جود اجتهاد می افراشت و در آن او آنکه ارغون خان افتاد بود قار ابر با تبار حج کرد امیر نوره زار با تبار و صداقت بود قاتل شکر گشته در ذمی
 شه شیع و شایان و ستاه بیدر حضور که جامی تشاق او بود و رفت و شوهر خواهر خود شهزاده کوشو و بعضی از امرای خراسان را در خلاف غازان با خود متعلق ساخته
 ریاست حصیان بر افراشت و در روز پنجشنبه ششم ربیع الاولی سنه ثمان و ستاه که شهزاده در کشف رود نزدیکت پیل حصین منزل گردیده بود امیر نوره زار
 سپاسی عالم سوزناکمان بگرد و در آنده غازان را با جانب ماندن در آن گردانیده و چون شاه زاده بد ولایت رسید بولاجور که امیر نوره زار در آنجا

دست

بنا

او نیز گرفته زارغون خان فرستاد لشکر برکنده را جمع کرد و اینده روی نورد و نسا دور پانزدهم بیج الاخر نه مذکور در نواحی را و کان بین الجابین متعلق
اتفاق افتاد این گرت نیز غازان نیز کشت و نورد و غنیمت بسیار گرفته صحبت شجاعت و پهلوانی او از یوان کیوان در گذشت و شهرزاده غازان در آن
انزام بجایوش استر با در فتنه چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نورد ارغون خان بید و ارغون نوبین یوان با سپاه فراوان بدو رسیدند با
دیگر نیز هم رزم متوجه نورد شد و امیر نورد و نیز از دکان در حرکت آمده چون بعد و در میان نزل نمود و است که با آن لشکر دست در گریختن و از راه
غنان غنیمت بصوب رگستان انصاف داد و شاه زاده غازان نواحی در سلطه همراه او را تعاقب فرموده حرکت مضور غنیمت متوجه دست
آورده و از صحرای بزرگ بجای مراجعت گرفته غازان خان آن رستان در پیشا پور فستاق کرد و در بهار سنه تسع و شمان و شمانه در رضای جان غزالی
بلاق نموده در فصل شتا بطن خراسان باید و ارغول را با سپاه عراق رخصت معادوت فرموده و در او غررستان بقرایه رخس که آن را شیخ سیل نیز گویند
و بنورد در آن مقام بود که خبر از سپاه چید و خان بوزار پوستان که غنیمت واقعه آنکه نورد و بیک بعد از انزام نزد قید و خان رفته صورت تخریب
ما در نظرش آسان نمود و قید و خان داد و خود نگهتور را با سی هزار سوار پر توران مرز یورش خراسان کرده محبوب نورد و روان گردانید و ایشان در
شصتین و شمانه آتاب گویه گذشته انچه در راه دوی غازان خان شایع گشت شاه زاده غازان و امر احوال قتال با آن سپاه محال دانسته تا ولایت
سمنان چنان گیران باز کشیدند و در نکتور و نورد و با جور بد ایشان را تعاقب نموده لشکران قید و خان در ولایت خراسان نوزم قتل و غارت تعقیب
رسانیدند اما در وقت مراجعت بر دیار که مسکند شتند پهلوانان خراسان در دیده بروند پوشیده شب معمولان بی ایمان را می کشند شبانه که چون
سپاه با پیش سینه قریب خیزار و ایشان پیدا بود و بین جهت از نکتور و ختم رفته نورد و از کجوب با ساق تادیب فرمود در خلال این احوال
فوت ارغون خان و سلطنت کجیا تو خان شروع یافت و غازان در ولایت سمنان که غنیمت معادله و قوف یافته بعد از اقامت مراسم تقریب سنان
غزیت طرف داد و یافت و از آنجا سلطان دوین رفته در آن منزل شاه زاده انبارجی و طولادای و قنصلال با طایفه از ابطال جمال برسم کومک اند
رزد کجیا تو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چندگاه بفر احوال اوقات گذرانید و در بهار سنه شصتی و شصتی و شمانه بفرم مقامات کجیا تو خان و
عرض حالات خراسان متوجه از با بجان گشت و کجیا تو خان و مصل شاه زاده را بار دو از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوینیان را ارسال داشت تا او
طرف خراسان باز گردانیدند و غازان خان نوبت دیگر باز در آن ساقه و در او اخر سنه شصت و شصتی و شمانه عمان غزیت بصوب نیشا پور یافت و در آن
ولایت میان آنحضرت و امیر نورد و جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این محل آنکه چون نورد در صاحت از نکتور از یورش نیشا
بجانب سمنان مراجعت نمود و در کنار آتاب گویه از دی متوجه گشته سلوک طریق مفاخرت اختیار فرمود بارشاد و زخمه خویش با خان جان که خصم
عاقبه بود گرت و دیگر کارست خندان کرده از خواص طارمان ساتمش و اسببوقار از شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت شخص پیامی که
تاکی از جانبین طریق سخاست پیام و صده جان در عرض یکدیگر نایم اکنون وقت است که شاه زاده جراید جرایم این کیندر آتاب خود اخاص شود که
بعد بخدم الطاف طریق غنایت و اعطاف بویه و قدر تقصیری که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده پذیرد تا بنده بدرگاه عالم نپناه آمده و طریقه خود
و اخطا پیش گیرد خندان خان از شنیدن این سخن غنایت متوجه و شادمان شد و اطاعت نورد و از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود نمود و در احوال
ایمان را بر سخات کتاب مواعظ و مراسم حضرت و نصارت داده بین الجابین بیانی عهد و پیمان بخلاط ایمان با کید یافت و انورده رحمت خدای مطلق
صربانی طلوع نموده در عقب رستان سنان استقبال نورد یافت و بر سر حسن مرور فرموده در حدود شیرخان استقبال نورد رسید و او در مساحت گشته
سبادت کرده نه سرسپ صبار قاپش کش کشید و زبان اخلاص و نیار بعد جباری که تا غایت ندوی صد و بیافته بود بگشا و دست امید و زلی
عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد خندان خان بجایات محبت آئینه دکلمات شفقت انیز اورا بنواخت و بخت بر طریقت در عایش گشته
رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت ذکر سلوک شهرزاده غازان نسبت ببا بد و خان در طریق خلاف و بیان
ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف در اوایل سنه اربع و شصتی و شمانه که خندان خان بهمنان امیر نورد و نکتور سلطان دوین سبزی
بود در شانزده جز قتل کجیا تو جلوس باید و متواتر گشت و همی بر خاطر شاه زاده کران آمده بعد از وصولی سلطان دوین در باب دفع باید و تخریب ملک

حاکم مورد وثق با اعظم ارکان دولت طریق مشورت مرعی داشت نوز گشت امید چنان است که مغرب شاه زاده عالیان را بر سر سلطنت
و جهان بینی بنیانم باید و دانند حجاب کفر از میان بر گرفته تا می امرو اعیان را سحر فرمان کرد اتم بشهریک شاه زاده باطن نجسته میامن را با نواز ایان و
حرفان خود سازد و ساکت طریق مسلمانی گشته لواریت باعت ملت بی اخذ نمائی بر افراد و فرزندان خان قبول این پیمانی کشاده را است نصبت بصورت
اود با بجان بر فراخت و چون قطع مناسله مرامل کرده طهران ری را همسگر نظر اثر ساخت بنا بر سقواب نوز و زبیک مولای بخش بر ستم رسالت نوز و
فرستاد و پیغام داد که بر کز دستور بوده که امراد قراچی مترض اروع خلیکری خانی کردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که مقصد می قتل کجا تو خان بوده اند
مجنور فرستند تا نواب درگاه ما بجز آن قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بعضا صند و یچیان در پشت رود و مراجه بنایه میریزد
رسیده بخی که داشتند بجز من ساینده و برین موجب جواب یافته که امر بموجب فرموده ما کجا نوز آگشته اند و حال کامی آینی و آثار سلطنت ما متغی گشته
بنابر آن مناسب چنان نماید که فرزندان خود را بجه نذار و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای بخش نوز بر وفق مدعا معاودت کرده در حضور
بلازنت فرزندان خان رسیده نه و نمان باید و امر عرض کرد ایندند فرزندان خان از اجواب برانفت و بجانب پشت رود و ان گشت و باید و این
حالی آگاه شده غسان عربیت با استقبال ابل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه بجم غیب شده اربع و سقیم و شانه در نوا می قربان سیر و نزدیکت به
رودخانه قریش کیران برود لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند پیش از آنکه آنکسک بل خنک بکوش طالبان نام و سنگ رسد میر حقیقتا از بر نواز
خان بر توکل ایدار که در جو انظار باید و بودند مملود و توکل غسان او بار بودی فرار کرد ایندند ایدار با قرب دوست مولانا عارقتل رسیده بنا بر
باید و متوهم شده بودند ای خنابی رانند فرزندان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواعاة و موالات همواره میان صفت حکام داشته مراد سلطنت
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در خلاف کرده بروی که رضا را جانین و صحت ایل الواس آن معرون باشد با یکدیگر صلح نمایم و بر هم
روزگار سازگار با جواب موافقت و مرافقت برکشایم و فرزندان خان به حاله رغب گشته مقرر شد که برود و پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخن که داشته
باشند بی توسط فیزی گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر باید و غسان و شهزاده فرزندان بر یکت با مصدودی چند ایش کوشش رانده بوده گاه شافقت
و اندروی اخوانه احترام یکدیگر را و یافته شهزاده فرزندان الحاسن بخوارس در کرمان و عراق که تعلق با بجزن غان مبداشت نمود و باید و غان این طمس با
بجس قبول معنی فرمود و قرار بران نهاد که روز دیگر طوی کرده بر یکت از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود کردند تا باید و امراد و بجای آنکه فرود آمدن
اس کشین غنم فرزندان فصل دهنده روی بنیازل خویش آوردند و تمغی بر صغیر عالم افروز شاه زاده فرزندان بر تو انداخته امیر نوز و زو و قمتور ولد بو قاء
بر فرجی راجه اطلاع بر سر ایضار امر او ستاندر برینج و بخوارس در کرمان و عراق بهما بجا گشته و غنم نفس نفس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب نیند
روانش و تحیل بر چه کامتری مسافت کرده چون در منزل مسلم نوز اول جلال فرمود از کتور را بر رسالت باز فرستاد و باید و پیغام داد که من با قاسم کدی در
لیکن از حرکات و سکنات امر امارات همیان مشاهده نموده حضرت را است مراجعت افر شتم باید که بوده و فا کرده مناشیر انجو اخوان خان سقواب
نوز و زبیک نوز دی رسال نمایند تا اندام مسانی عهد و پیمان راه نیاید باید و آغاز تو اضع فرموده برینج داد که حکمت اسلام جمال الدین که حاکم خازین و
مصولات انجوان و ولایات را بگاشکان فرزندان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوز و زو از حیره کز داشته اورا کلیف عارنت خود نمود نوز و زو در خینه با طاعت
عهد و پیمان در میان آورد که معاودت یکدیگر بساط سلطنت باید و در روز دوشاه زاده فرزندان را مطیع و متقاد کردند و بشوه مکر و خدایت نوز
باید و سو کند جزو که اگر حال مراباز کرد ایندند غان زبسته بلازنت سپار باید و بدین عنوان فریب یافته تا پوز دهم ماه مذکور نوز و زو و قمتور را حضرت
داد و ایشان لبان تیر از خانه کان بیرون چست در بستی و ختم جان ماه در فرورد کوه بخدمت شاه زاده کوه شکوه رسیده گفت و شنیدی که با باید کرده
مشروع معروض کرد ایندند آنکه امیر نوز و زو خازنی یعنی یکی زبسته پیشاید و غان فرستاد و پادشاه و امراد شاهانه این حیل در حیرت افتاده از گشتن
نوز و زبیکان گشتند و بنا بر پنج چهارم شعبان شده مذکوره فرزندان خان بموجب وعده که سابقا با امیر نوز و زو کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابن ابیم شیخ
سعد الدین عمومی کلمه توحید بر زبان رانده اند و می خلاص وین پسین بوی باید زبخت و انقیاد احکام شرعیت فرا کرده ترک شرک و کشت مذموم ترک
گرفت و در نوز و زو فرورد قرب صد برابر شرک مقرر نمودن و موقد کردیدند و از ظلمت کفر و عبادت او ثمان بجات یافته با نوار توحید و عرفان

رسیده دین شایسته گشتان بخود رسیده اند و بر من رسیده که حاکم فارس مشهوری شخص بدعای مظلوم ساخت و طریق خداد سلوک داشته
 با نقیاد فرزند شاه زاده میزد و این معنی به حسب شغال میزان عصب خازان شده بود و دیگر خیال بودش آوز با بجان بود و امر او نومیان را بتیبه اسباب
 و معاند امر فرمود معان بخال صدر جهان خواجهم صدر الدین محمد زبانی که در صند و لایت رود بود و زاده عنان بصوب کینان عطف داد و متوجه
 رودی خازان شده و در عین حال بکوب عالی همیشه عنایت به نهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر سر و سکنه زمین ایندی و این
 و کل و شن ساخته بنت کند که چون بر دشمن نظر باید در تقویت دین نبوی و ترویج سنت مصطفوی بقبی انعامی سعی نماید و در اوقات که سلطان
 در محاکم معترض داشته اند از شواستب شخص مصون دارد و اهلک طایفه را که کشته شده اند بوردن ایشان که از دین منکحل میم که نور و زبکیت را با شایسته
 از راه کینان مخلصه بر سر باید و رسانم خازان خانی مقبل این امور شده در روز جمعه پانزدهم شوال متوجه آوز با بجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در
 بعرضه و امیر نوروز ایجاد کرده در سرعت رخساری بسیار نود و بیست و هفتی بمحضی رسید که از آنجا آمد و روی باید و در روز راه بود و اخیر از اطفا جار و بعضی دیگر
 امراد که بشیبه یکبار اقبال آوز باید و روی بر یافته و مانده بخت و دولت بخدمت نوروز بیکت نشاند و باید و در روز جمعه یازدهم و بیست و هفت از کشته
 سفید رود که معسکری بود فرار بر فرار اختیار کرده بر راه مرند و او جان غارم که بجان شده نوروز بودند ای حاجی را جهت رسانیدن اخیر نزد خازان
 روان به خت خود بسرعت با دهر صراط عقب باید و در این امر آمد و نوروزی که مقدمه سپاه نوروز بود در حدود کچان بان خان بی سرو سامان رسید و او
 گرفته در بنر زینظر نوروز رسانید و نوروز باید و در بخدمت خازان خان که در آن زمان با دجان آمده بود در سال میزد و خازان خان سوای حاجی سبب
 فرستاد و در چهارشنبه نسبت و تیم دی مقدمه سوار بیع و معین و شانه خرمن بجای باید و در ایام قناده و نسبت بر بیج آدمی جل ابقا میکند سلطان برکت بیج
 ممانی کند از باید و سر سیرانه بجان می محمد و از ایشان بجهت سلطنت رسید ذکر جلوس سلطان محمود و غار ان و بیان محلی آوز و
 ان دوران چون بنان دولت باید و از شنبه با اجتماع نوروز بیکت منعقد گردید و در نیم تنگت خازانی بهار زنده تانی آسناکت طریق جهان بانی بر
 بخزان برکت مهتل گردید و در دو شنبه آوز و معین و شانه خازان خان بر روز عید اضحی طلعت روح افزا بر دم نمود و تخت عالی و سر بر کارانی را بوج
 بجا یون خود زین و زینت و زلف و در بجان روز پنج بجا یون نهاد یافت که تمامی مغلان مسلمان شده با طهارت شاعر شرح شریف پر داند و بنسب
 کفر و خذلان را نماند ظلم و طغیان از جهان براندانند و بر کس از بیضا و ایگان دین تویم کردن بجهت سرش بردارند و این کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم
 مقنن خوانین شریعت بنارند و در ان ایام پادشاه اسلام بقرابح آوزان رفته فرقیای فرمود و چون جمیع شاه زادگان و خواتین و نومیان بر سلطنتش
 چلکا دادند و نیت دیگر بر ریختن شسته چنانچه مسموم و مغلان است طوی بود و خازان خان هم در سبب جلوس نسبت انجام بهتیمین و تقال انمنا
 که مرتب بود بیکل ستم بر که فضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر عکایت و مناسبت
 بسم الله الرحمن الرحیم قلمی کرده اند و فرامین او را ت و سوره غالات اهل اسلام را با مضامین خواندند مضامین امیر لامرانی و یا ساشی سپاه بجهت
 نوروز بیکت نوبت نمود و صدر جهان خواجهم صدر الدین محمد زبانی را بجهت مرور است تعیین فرمود و هم در اوایل آوز سلطنت خازان تقصیل و ابید
 و خطا جار و بعضی دیگر از امر اساقی شود خدای بسیار از انجانی بقصاص یافته جمعی دیگر که زنده مانده ساکت طریق مکر و زور کشته ایشان نیز همین جلالت
 امیر نوروز خازان بجا کت آوزت یافته و در شسته و معین و شانه امیر نوروز و سنی سلطان مصر شتم شده در خراسان حکم خازان خان شربت شهادت
 چشمه در شسته و معین و شانه صدر جهان نیز زبجان شربت جام لبالب در کشته و در همین سال میان خازان و سلطان مصر در نواحی محصل معاند دست
 خازان خان رجسورت حضرت روی نمود و حکومت بهر طریقه از بلا و دشام را در جمله یکی از امر کرده مراجعت فرمود و اما امر ابواسطوخوداری و ختند
 انجیری منوچهران جماع شاه از محافظت آن بلاد عاجز گشته و متعاقب خازان خان بصوب آوز با بجان در حرکت آمد و بساط مملکت داری در شسته
 و در شهریور سنه شای و سه ماه کت و دیگر خازان خان شام شافته روزی چند در نواحی حلب بجهت طلب بگذراند اینگاه مخلص اولایات را بجهت جلالت
 و کاوردانی امیر ختند و جوبان بیکت که آشته باز کردید معانر انحال با دساره مملکت ناصر بر سر آن نومیان جلالت آوز با بخت و بسیاری از سپاهیان
 خازانی زکند رایت ظفر و نصرت را فراخت و فوات خازان خان در روز کشته یازدهم شوال سلطنت و سبانه اتفاق افتاد و آوزت بهشت سال

در شهر

شست سال زندان باج اقبال بر سر نهادن زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد با سلطنت قیام نمود کشتار و در میان بعضی از
 وقایع ایام دولت خازان خان با غارت شهید شدن امیر نوروز و ز غلغله می در خراسان در سال اول از جلوس خازان خان از جانب
 خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان و دو و دو سارین با فوجی از سپاه توران لشکر آنجا فرستادند و در آنجا دست بخت
 دارند و با تمام کموکب خازانی امیدوارند چون خازان خان میدانست که دفع آن همه خبر با زودی اقدام امیر نوروز و بر تیسر خواجه پذیرفت و در با سپاه با
 آنها بجای خراسان روان فرمود در آن زمان لشکر او را از شهر تا حدود دوازده روز راه بود و قتل و غارت می نمودند اما چون از وصول نوروز بیکت
 خبر یافتند خازان بصوب فرار افتند و امیر نوروز با وجود دشمن سوزش و در راه غلبت بجای علی مسافت کرده در حدود دوازده روز راه رسید و بصوب
 تیغ و سنان خلیج رابر خاک هلاکت آنگونه بقیه السیف را بگریزاند و متعاقب در حرکت آمد و بجای قیام نمود تا وقتی که خازان خان با سواران میگریزیدند
 بیکت آنجا منظره منظره آستان خازان خان شایسته شیره از شیره سوز غامضی یافت و مقارن آن حال صدر جهان بقریب در اموال دیوان مستقیم امیر نوروز
 رقم عزل پرورق حالتش کشید و منصب وزارت را بخواججه جمال الدین و بخواججه انوشیروانی منقوض گردانید و در خلال این احوال طایفه از شاه زادگان و نوینیان مانند
 سوکا و بر لاد و سیمتورین قفقوز بای و ارسلان که ارتقا اعلام اسلام مخالفان ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده و اتحاد پیمان را بظواهر ایمان موکد گردانیدند
 که خازان خان و امیر نوروز را بر نفع که توانستند شهادت چنانچه در مساجد و محافل است خیرالانام علیه الصلوٰه و السلام را کنین و محبت الاصلان
 گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از خیر قوه بعقل رسد امیر نوروز در نوبت دیگر جهت بعضی از مصالح عقلی روی توجه خراسان نهاد و خازان فرمان داد که سوکا و بر لاد
 در آن سفر اخفت نوروز بیکت نمایند لاجرم به اندیشان با هم فرار دادند که سوکا و بر لاد در حدود خراسان بوخت حین حاضر از نوروز فرار کردند و از آن
 و ارسلان خازان خان را در آذربایجان بقبل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز به خراسان سوکا و بر لاد مستعدی پیش شاه زاده یا بکو فرستاده او را از اندیشه
 خویش و خوف او اند تا با ایشان موافقت نماید و با یکدیگر بکسب ظاهر سر در خفا بنیاد خیمه قاصدی نزد نوروز بیکت ارسال داشتند از باب مواضعه که
 آنچه معلوم نموده بود بپیام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موجود از اردوی خود پیرون رفته در کین گاه با سواد سوکا و بر لاد با موافق تمشیح و
 مکمل گشته بخیج او شافتند و چون تمامی خیم را بسان سرانچیدل خود از نورایان خالی یافتند و بهم نموده عزم کرد که در آنجا امیر جلالت است این کین گشته
 راه نجات بر انقوم بی دین بر بست و جمعی را تیغ بیدریغ گذایند زمره را اسیر ساخت و سوکا جمال فرار یافته بر لاد در سلکت اسیران منظم گشت و در دیگر
 تنه با دفر امیر نوروز سباه حیاتش در نوشت و ایچی بدرگاه عالم سپاه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان را مشروح بپیام داد و در آن اوان
 و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه خازان شده بودند و پادشاه نیز لشکر بر تیسر بجای ایشان بنصرت نموده در نواحی جل تغان بین الجابین هم به
 استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و سیمتور با چند کس از نجهان پر شور گشته بقیه معاندان راه کریمش گرفته و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاد
 رخت زنده گانی بیاد خندا و انده چنانچه در مدت یکا و پنج شاه زاده و سی و هفت کس از امر از منازل انجالی رخت بسافل جنم کشیدند و بدین فتح مبین
 معویان دین بخت و مسرور گشته صدقات بختین رسانند تا در غراب و قایع آنکه در آشنای ظهور این مو بعضی از سبها شران اعمال دیوانی خواججه
 صدر الدین احمد زبکائی را بواقفت مخالفان دولت خازانی مستم داشتند و او را بجهت آن به ادم صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جز
 حکم سایش حاصل نموده اما هر قدر اوقونین بکینت بکینابی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بدانند ایشان را با خازان خان عرض کرده فرمان بود
 الاذغان با طلاق آن وزیر بستمحاق شرف اصدار یافت در روضه تصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شری مرا خواب دید
 دیده بصیرت من در واقع جهان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیار سگاه بردند و در میان بشیعیانیت خوف موقوف داشتند تا که شخصی نورانی از میان
 بشیعی شعی فرود ختمه پرورن خراسید و مرا از چنگت محصلان خلاص گردانید و گفت به جانب که خواهی توجه نمای و پیش بخت کس از نجهان خود زبان با شایسته
 این را بکیشای روز دیگر این واقعه را با بخت نغز از نجهان حتمی در میان نهادم و منظر لطیفه منی بوده سر رشته اختیار به دست عنایت پروردگار
 و ادم حبت در دست ما جوینست خازان ارادتی بکده بشیعیم تا که مرا بکار برد و چون روز جمعه ش موکشان برابر اسپ با لانی سواد کرده به بشیعی بودند و بنا
 بر آنکه در عهد کجا تو خان و بار با ایشان صفای الطاف بطور ساینده بودم در جوار حکم خیر میگردند در آن اثنا بسبب است شخصی که در واقع بر حقیقت خیر

در تمام دیده بود و خبر من در آمد و از غایت ترغیبی بودی نمود در آن حال برهه آن نوین اشکار که مراجعت فرموده بدان موضع رسیده و حقیقت حکمی که در حق من
منه در دیده بود معلوم کرده و شخص را بحفاظت من مود کرد و ایند چون از آن شش اوقات با فم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیده و محصلان را از قتل من
ناصح آید تا صبح شمره است بجای آوردند و روز دیگر هر دو آن صورت یکینای برابر ای نور انجانی گاشت و حکم بکشت حاصل کرده مر اطلق العنان کند
و در سبب ششم ذی القعدة سنه تسعین و شصت که خازان خان متوجه بغداد بود و چون جمال الدین و سجدانی بسیار انجانی انحصار یافته و اهل محرم نشسته
و تسعین و شصت نوبت دیگر انوار ضیاء خازانی بر وجهات احوال صدر جهان افتد و بکام دوستان باد و دیگر بر بند وزارت نشسته کی از فضل این باغی دادند
و ز سلطنت نظم کشید باغی با صدر جهان فلک چو مساز آمد شبانه معادش بیو از آمد تا سببیت روز و سه سال کند اقبال در صبح کنان باز آمد طویضا
نام باز حرام ملازمت اصحاب جماعتش و ازین دید انش عتبت کجسیت خود و غایت نهایت شمار در کج فراغت نشسته و بعدین سال امیر نوروز
خازنی بخصب انجانی که شاکر کشته رخت زندگانی با و فدا و تحصیل این جمال اگر چون خواجه صدر الدین احمد زنجانی کرتت ثانی بر بند وزارت خازانی ممکن
شد ببار که سابقا در سبک در غزل او دخل داشت تمت بر انخطا مرتبه آن گشت و ما جمع اندام انعام نمود و بسیار شده که در خازان خان
در میان جهان بود و بنظم پیر بلوچ حاضر بصره کابون کا خنده بود و در بیات با ما سواد صمدی ای دار و در بخواهد که با اتفاق مصرین صمدی جاسان را
از میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیکت گویات فرود همی کرده آن نوشته را در مجلس شراب در کتبه فقیر باغی از غلامان امیر نوروز بنیت
که مصر آمد شد مینمود و در ل میان حاجی بیکت که برادر نوروز بیکت بود نهادند و چون پادشاهان سخن در شنیده و متوجه تحقیق آن گردید علی الغور فقیر و حاجی
بیکت را جبار کا طلبیده و نامهای فرود از او ضمنی که نماده بود به پیرون آوردند و خازان خان مضمون آن مراسلات معلوم نموده بی توقف حکم فرمود
که ساس و جو فقیر بضر بچاق نابود گرداند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بسیار رسانند و امیر یونانی و برهه آن نوین رعین کرد
که با دو توان لشکر کجاسان روند و تا جان نوروز را تا ستم نوروز مراجعت نماید و معاقبت آن دو امیر بقیه قتلش را با طایفه از سپاه بگویند پشاه
نارزد فرمود و امیر نوروز در پشاه پور کیفیت حادثه و خوف یافته با امر او را که در دولت فرقه مشورت در میان انداخت و گفت مر مصلحت چنان
نماید که بر راه رفته پناه بکشت خزان الدین کرتت برم زیرا که داد دست و حقوق رعیت در آمدی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر زبان آورد
که عقد شمول ضعیف است نسبت که امیر خود را در چهار دیوار مرآت معینه نگرداند و بر جانب ملک خزان الدین عتقا و نغزاید و لیکن نوروز
بیکت بر صوابه بد خود اصرار نموده اکثر لشکر از وی جدا شده و او با چهار صد کس بر راه شناخته ملک خزان الدین که برادر شاه امیر نوروز در حال کج
داشت بعد م او اظفار پشاهت فرمود و انجناب را در طقه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلش را نوین با سپاه جلالت این ظاهر
آن طایفه تا خانه زوال نموده بجهت مرجه تا ترافه محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز در شبانت و حصانت و کثرت خوربان خرابه فرود شد و روزی با رمضان
و بعضی دیگر از شهرت آن خود که مارا بیج نیامی و در امکابی بهترین شهرت و معتراست که قتلش را بر چند سعی نماید بخت این عقد او را امیر نوروز بیکت رعین
گفت از جانب قتلش را و غده با طر خطور نیکیند اما فرود میان همانا غیوان کرده پشاهت که حضرت امیر ملک خزان الدین را مواخذ و معینه گردانیده سخن
نفس مقصد می محافظت شهر کرد و در برگاه منبر میر از جانب معاندان فایح سازد و بار دیگر تربیت ملک بردارد امیر نوروز گفت معاندان که من خدایت
و در مقام مقصد و اما خود به تم یکی از سر بندگان عیسان که در پیرون خراکه کوس شکستید این سخنان شنیده و فی الحال بر عرض ملک خزان الدین رسانید و ملک خزان
خوش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بران قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد و نگاه زرد او زنده گفت درین از بر صنف مردم بستند سواد
که جمعی اتفاق نموده در وانه بار بر روی دشمنان کشانید اگر ای عالم آمد مصلحت و اندجه محافظت در واز با ستمه ان خود باز دارند تا این و غده از طر
منفع کرد و امیر نوروز ازین سخن در بکمال شفقت عمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدر و در با فرستاد و چون نذک مردمی پیش او ماندند ملک خزان الدین
توج الدین طایفه زو جمال الدین محمد سام و سراج الدین نمر برون و محمد نعمان را با طایفه از مبارزان خود برگزیند امیر نوروز را فرود فرمود و ایشان در با و چهره
بر دست گرفته در وقتی که زنده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیکت بود و او بجانب سپاه قتلش را تیر می انداخت و بالا رفته و در آن زمان کجسیت
زده کمانش کجسیت و بدست ختم نعمان را بر زمین زده در آن شاکر کشته بر خوربان افتاد رسید که بچه مهم رنج شده آید طایفه زو جابدا که ملک مارا فرستاده

ما فرستاده که این در باور پیش امیر چه ندرید تا از هم تیرا جدا پس بیانات مبارکش نزد امیر فرود گفت بگو باشد و کمان را برداشته بر لب تن مشغول شد و بعد
 در پیش بناده گزینی بر شقیقه او زد و دیگران آن امیر را شمشیر را فرو گرفته با دست بسته و سروروی در پشم کشیده در خانه باز داشتند و همان لحظه ملک
 با دوست سوار تکمل بد قفسه آمد و مرکب از نوکران نوز و بیگ را که محافظت در روز با مشغول بودند بهانه طلب نمود و سینه نوز نوز از آنجا رفت گشته
 و اسیر ساخته نوز و نوز با او نوز نوز قلعشاه فرستاد و قلعشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را کردن زد و سرش را بر دو اسل
 داشت و خازان فرمود تا آنسر را بردارد و بختی از فضل او در آن باب گفته باقی با پیش شهاب طبع تو آمیخته باد و نوز نوز خون صد و نوز نوز
 سر سر که نه بمسمر ادات باشد همچون سر نوز و در او بختی باد و چون خاطر قلعشاه از جانب نوز و بیگ فراغت یافت غسان مراجعت سخط
 کرد و بنده باستان سلطنت آستان شناخت گفتار و در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه خازان خان کمر
 بجایب شام در زمان سلطان محمود خازان بلاق و قشلاق مجامعت نمود در آن مملکت عراق بود و چون ایشان بختی عادت قدیم کاهی صلح طریق آنرا
 نمودند با دشا فرمود تا آن طایفه خلی سنا سده که آنرا نوز نوز نام نهادند مال خود را بستان دیوانی باشد جدا از آن هر کس در آن ولایت راه میزد با چرخ
 میدرد و در حکان نمود در آن راهی گرفته که در آنجا که بود و بختی از آن مملکت آمد به بی آنجا از عراق به قستان رفته و از آنجا به راه شام
 سینه بکلیت خازان کت بر نوز و ملکات نوز میباید که با سپ و سلاح مشغول گردانید و پوسته نخت بعضی از مرد و خراسان و مور میساخت و آن
 نوب و مارتاج در دو دمان سلیمانان می انداخت و باین واسطه دو در خانه بنا بر آمده و فوجی از خراسانیان بر سیم داد خواهی بدر که با دشا علیه
 رفته و خازان خان متوجه قشاق نمود در آن سده فی شش و ستمین و ستمین برادر خود غریبه و اغول را که در آنجا تو سلطان و سلطان محمد خاندان
 از دست و در آن زمان در نازندان حکومت می نمودند و یورتن خراسان فرمود و کتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک
 کوردی آن را از ملک فخرالدین طلب نامی و اگر ملک در تسلیم آنجا است اسما ل و در مجامعت سر راه پرداخته بعد از شام به صورت فتح و ظفر از وجود
 کوردی اثر باقی نگذارد و سایر فرق را دیار میبازارد و چون در آنجا تو سلطان خراسانی رسید محلی پیش ملک فخرالدین فرستاده طلب آمد آن خود اینچاه
 فرمود و ملک در ارسال نمودن کوردی آن اجمال نموده چنانچه این مجامعت است و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بواسطه شیخ الایطامی شیخ شهاب
 الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و سره باین مبلغ صد هزار دنیا یکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عثمان معاودت العطف داد و در
 مذکور یکی از جمله آنکه دعوی تصفیة حق و اطلاق بر جنایات میکرد بشاه زاده نایب کج گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو زمین خواهد گرفت
 و بجز دشمنان این سخن بخار نپندار بجای و باغ نایب کج نصاحه نموده در همان با آن خبر خوش خازان خان رسید و نایب کج را با امر او مقربان و کرامت کوی
 تا در آن بسیار رسانید و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی با دد بعضی از امرای خازانی آنها در وقت نموده ستم
 لعنف و عقیر خواجه صدر الدین احمد بخانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تعزیر در ستمیر صاحب تاج و سر ریجایی گیر شده معارف آنحال قلعشاه
 که جبهه استخفاف اموال کرجستان رفته بود در موضع دالان ماور بار و در رسید و از ستم در جهان جواب سخنان ستمران پرسید صاحب دیوان تو تم شسته
 در خلوتی بر برای غمخانی عرضه داشت که نوکران قلعشاه در کرجستان و برانی بسیار نموده اند و پادشاه قلعشاه را معاتب ساخته جناب امارت بنا
 از خدمت وزارت دستگاره سوال کرد که آیا حکایت شکایت مرابع حضرت اعلی که رسانید و صدر جهان جواب داد که رشید طیب زیرا که خندان
 بود که سید قطب الدین و معین الدین با نیکو خواجه رشید برو تعزیر بنیابنده العتبه قلعشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فصلی از عتبه طلبید
 از موجب عنایت پرسید و آنجناب انکار بلیغ نموده در سکار که کیفیت آن بتیان بعرض پادشاه رسانید و خازان خان قلعشاه نو باین حاضر ساخته
 فرمود که راست بگویی که خواجه رشید بر عنایت تو که همت نموده گفت که صدر الدین احمد بخانی و پادشاه بعضی از روز چهارشنبه بعد از جیب باخذ و قید
 صاحب دیوان فرمان داد که همه نوز و نوز او را در موقع بر خوا حصار نموده حکم شد که بنیاد فضایل معالی را خراب گردانند و سر شمشیر خود را احسان را
 نمود و سراب سازند و روز و شب سب و یکم در جوی جاندار یک دست صدر جهان را امیر تو مای و دست دیگر را پهلوان ملک غازی گرفته قلعشاه
 او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان طلب جهان که بغیر از سرفا حوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز و شب سب

و بیستم شعبان در تبریز از عتب انجمن به روان گردید و در او خیزمین سال در وقتی که آن پادشاه به فخلال لغرم قسلاک بغداد از در الملکت تبریز میسباده و جان
منصفت فرمود و رتبت نیابت امور جهانجانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی کهن درایت و زمین کفایت خواجهر رشید الحق و الدیناوالدین که در افسان
علوم عقلی و نقلی تیان حکمت و طبابت سزاده حکما و عالم بود و خواجهر سعد المله و الدین سادجی که در علم استیفاء و سیاحت به بیجا مییوزد معوض گشت و آن
دو وزیر صاحب حشمت حساب نه پیکر کانیسی سبزه جام امور دین و دولت و انتظام جهاد ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تپه پسر و سخت
ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و تارک و مطالب تقدیب و اجانب کجایت اقران باقیه سلکت احوال اهل فضل و انضال سمت نظام پذیرفت
و نامبردان اوقات بسبب صلابت همین نکال قرآن کجین در برج سلطان که طالع علامت است اتفاق افتاده در شتاب محاب عنایت الهی چندگاه قطع یافت
چنانچه در آب حوض و میل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرانخط و غلاکانون درون بی توانی در فرود یافت و از عتب قسرت بلا و بار شایع شده در
بلده شیراز بر بخش حصه زیاده آنچه هزار کس نقاب تراب بر عذار کفلام کشیده و عالمیان را در فراق خویش قرین از وزاری و کردید و معجزاری گردانیدند
در خلال این احوال در قایح مسطره بر عرض غازان خان رسید که سلطان ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا آنها را فرصت نموده و بیکجا گردانند
در مار دین و راس العین انداخته دست بغارت و تالیج بر آورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب شتاب
غضب خاندانی گشته تا پنج نوره هم محرم شمس و تعیین و ستاره روز جمعه با نود و نوار سوار اسفند یار آثار که بر یکت از وقت شتابه همراه و امتداد از الملکت
تبریز درایت منصفت بجانب بلا و شام بر فراخت و چون همه در نصیبین عقل نزول جنود خطر آفرین گشت سلطان مار دین نجم الدین بوکبک علی پوینت پادشاه
را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین محمود بود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آن شهر را تا زمان فصل مهم مصریان موقوف گشت
و در نوامی آن بلده بر عرض سپاه نصرت سپاه پرداخت و تمامی امر او سرداران و لشکریان و بجاوران جمید پوشیده و با اہت تمام و مہابت لاکلام در
فضا صحران کفایت و پادشاه سپه چشم برابرش کرد و در خرام سوار شده از زمین تا میره نظر احتیاط در آورد و در وقتی که بقوم سیدوز رسید
امیر جوپان که داعی ایشان بود از ضعف خویش پیش اندوه و دعای دولت ابد پیوندا و دار سمانه را نوز و گفت چون چشم بجاویں پادشاه درین روز بر
مراکب ماحی افند اگر اجازت باشد اسپه با و ز قمار پیشانیم و این سخن گفته اسپه کوه پیکر بامون که از پیش کشید و همچنین موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد
سایر امر او درین امر با امیر جوپان اتفاق نمونده و اسپان کردن توان پیشش کرده بعد از آن ریاست خطر آیت از آن منزل منصفت فرموده در نوامی بلده
حصن و وز چار شنبه بسبت و ختم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و با دهمه دیران میدان بزر دیران شیر تیر گشته زمین
حیات بسیاری از مبارزان طرین بوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و خروزی بر پرچم علم غازان خان ورزیده بر لای و قورمشی بجلات تو از قرب چهار سوار لشکر
ملکت ناصر جاک بلاک انداختند و سلطان مهربانی آب رو گشته پشت بر بحر کرد و آیند و در وقت فرار در تیر تیر سرعت نمود که چون بداد الملکت رسید
زیاده از بیعت سوار با او بود و غازان خان دور روز در خصس توقف کرده مراسم شمت فخریم بجای آورد و بعد از آن علم عنایت بصوب دمشق بر فراخت
و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول بوکبک غازانی جزیرا غنڈ با شرف لایقہ باستقبال شتافته غازان خان ایشان را بجو اطف پیکران مخصوص
گردانید و موطنان آن بلده را شربت آنان چنانچه و خلق قبا شکی شهر موسوم شده بلا غرض ضبط تعذرات مسلوب گشت و امر حکومت بفرمان کرد تا
از ملک ناصر کریمه التعداد دولت غازانی کرده بود و خلق گرفت و ابالی و دمشق بسگر آمان سبغ صد تومان قبول نموده جهت محضیل آنچه سینه قطب این
و خواجهر صدر الدین ابهری شهر رفته آنگاه غازان خان عزم مراجعت بزم کرده قفقشاہ نوین را بفتح فتحه دمشق نامزد فرمود و در راست حمص و طرابلس و ملک
و سلامیه و مقرة السمان که شام و طعی عبادت است از آنها با یکی معوض شد و ایالت حلب و حما و غتاب و جبل الساق و پیره مار حبه الشام که از شام مغلی
کویند بیکتور مقرر گشت و بر لای روی حکومت غنڈ آورد و بیت خویش گرفته در بغیان سز زلف ساتی کر فلکشان بگذار که قرار ی گیرند و بعد از مراجعت
غازان خان قفقشاہ نوین مجاوره فتحه دمشق پرداخته کی از اسناد ان منجعی دعوی کرد که من این حصار را بضر بکت منجین مسخر کرده ام قفقشاہ سبزه جام
استاد شارت فرمود که تو اهل فتحه دانست که منجعی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزاء آن کوه را استلاستی گرداند لاجرم بعضی
از دیران قوم گفت که هر کس شرین شخص را از ما منفع سار و هزار دینار بوی سیدیم کی از غیابان مهور انجمنست یا متقبل شده تغییر لباس کرد و از فتحه

و عادی می سازد و بر او کینه استیغیب و تادیب دستوج صرف و دخل شود و حاصل التوفی نشود دستیر آن بود که از جمله سلطنت امور که در میان
عالمیان وقوع میاید یکی دعوی باطل است بطریق کلمات کینه و سجالات قدیمه و کیفیت این قضیه بر این وجه می تواند بود که بعضی از مردم مزرعه چالاقان
کلی خود را که زمین دارند و لایحه بعضی از آن قبایح کثره را با هم اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یکت قبایح را بیشتر می آید و یکدیگر
غاصب میدارند پس از آنکه آن ملک بچند کس استقال میاید با یک اول شخصی از ورشاه آن قبایح را ظاهر ساخته دعوی میکند و بکولان دروغ میگوید
خود را به شرف رساند و چون بر بعضی مثل کشور است قاضی به کوه حاجت است بخت آن قضیه می کند و در این ولایت عالی نسبت بردن امثال
این دعوی باطل گاشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد بسایید کل آید بخت با مال تقصارت فرستد و در آن فرستد و بشود و عدول بکیت خود را ثابت سازد و غلام
آن ملک را بیشتر می بیچ کرده اگر تسکلی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این بر قبایح که در این باب ظاهر شود باطل و ناسمج باشد
پس از آن کیفیت این مراءض را سبعل ساخته مشروح بنویسد و تسکین را در تحت آن جعل مکنی نماید و اگر صاحب کل خواهد که در حق کسی اقرار می کند بر این
موجب تعدیم رسانند و در این نشان چندید دیگر ذکر بود و دیگر آنکه باید که فرکتاب و اما التقصیر لاتی بکتابت قبایح قیام نماید و قصاص نیزه نشان فرستد
مسخر سازند و دیگری اجازت آن دارند بند و هر لاتی که بختی بنسب که داد دست آن صد دینار باشد کید مردم حق الکتب استانده اگر مسافر از مسلمانان
زیاده بود یک دینار اجرة گیرد و بیشتر نطلبه دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی بر آب بر کسی پیش خود بندد و بر دعوی که مستطیع یا بدینک قدیم
آزادان طاس که موسوم است بطاس صل بشود و دیگر آنکه ظاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده و تفریر و تشبیه کنند و هر کسی
که بخلاف این فرمان واجب الادان عمل نماید بعبا باطنی صاحب کشته سزول باشد اما نشان چهارم اشغال داشت بر تاکید احکامی که در فرمان مذکور
اشغالی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز ضاوشده بود و دیگر آنکه قصاصه ممالک از گنار آب تومی نمود و در مصدر باب تعدیل و ترکیه شود و زیاده بر حدود
ایتمام نمایند و بجز آنکه کسی اظهار التماسینند قناعت نغزیند و در هر قضیه که اما را تفریق نموده ادا م که صدق مقال ایشان تحقیق نیاید بر شرف
و عاقل کنند و دیگر آنکه در باب هر کردن سجالات و قبایح ثابت رویت کار فرموده ادا م که مضمون آن صحایف را از شایع بطلان و تزویر سب
نگراندند بخت شادت محترم سازند و دیگر آنکه در وقت مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم سابقه شرعیه داشته باشند ظاهر کرد اند و علماء
در العدل ساخته کاین تحقیق آن قضیه نمایند و حجت هر یک از آن دو تسکین بظهور پیوند و بصاحبش داده قابل باطل را در طاس صل بشوند
و اگر یک مجلس آن قضیه فیصل نیاید هر دو دقیقه را با بی سپارند و بخصمان باز بندند تا وقتی که مشبهه و التباس باطل مرفوع شود و حق در مرکز
خود قرار گیرد و دیگر آنکه اگر بظهور پیوند که کسی کل افروخته و پنهان در باب وقت آن ملک و قضیه نوشته یا بجهت عمی اقرار بکیت دیگری نموده
بعد از فوت وی در آن با یک آن قضیه یا بجهت اقرار بکیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان بکشاه سلجوقی حکم فرموده بود
قصاصه اصلا آن قضیه را راضی نمایند و آن ملک را بکیت با کس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان التماسها یون رسید غازان قاضی
فرمان داد تا از آن سواد ناکر فته تمام بلاد و امصار از سال داشتند و بدین واسطه رواج در وقت تمام در امور وقت حضرت خیرالامام علیه الصلو
و السلام بدیاد و شکوهان مناسب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نداشتند حکایت چهارم در بیان نیالی که از مردم زر بسودان واقع بود
غازان خان آن رسم را فسخ ساخت و همین پرایه از جامع رشیدی این سرایه بکلی آورده که سبب شیخ قومن بسودان ایام ارتقا عظام سلطنت
خو قین چکیزی آن بود که در زمان اباقاغان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جو شرف بر کستان و شمشیر تیره گان رقیب کرده و بتوسط
تورچی نزد اباقاغان آورده بهای آن را بر وجهی رساندند که بر آنچه تمام بمحصل پرست و آن حال با مجلس از سلطان مشاهده کرده در بسود و قرض نمودند
و مانند آن بسیار تب ساخته نزد ایلیان بردند و بدان وسیله سرایه پیدا کردند و کار بجای رسانیدند که اباقاغان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر
سند قریچان دیوان بردن اسلحه را که بتورخان سپرده باشد دیوانیان بر تحمل انقدره نوسیند و بسبب این حکم بخواهت توفیری تمام بمحصل برصول
نه لاجرم جمعی کثیر از ترک و تازیک بتبشیر آن مردم پرداخته پیوسته در بسود و می هستند و اسلحه ساخته تره قوریچان میدهند و ایشان سلجنا از آن طایفه رشوت
گرفته بموجب عاقد میدادند و چون آن سنده بظردیوانیان رسید بکینیت توفیر آن وقف یافته و نوشتن برهه طریق احوال سلوک میداشتند و سه واکران

دو و اگر آن صفتی دیگر حق الشکوت در میان می رسد تا هم کفایت باشد و آریست است این معادله معادله آنجا می رسد که زمره از سوداگران بعضی از بنگیان
 که خط منوی می دانستند نوشت خدمتی کرد و التماس می نمود تا از زبان امراء قورچی سبب با میلغای علی در علم می آوردند و بتدریج در دست هر یک از بنگیان
 آن مقدار سند و برآه جمع شد که اگر اموال عامی مالک را به ایشان میدادند و فایز کرد و عشر عشر آنچه یا ختم داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و
 آنجا که هر روز به دیوان رفت و جوره نبود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از ارباب عاجز بوده در فضل آن قضیه متحیر میگردیدند آنرا لار صاحب سعید خوا
 شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معادله و قوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما
 تحقیق پیوسته که شمار در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی امراء قورخانه و بنگیان را کرده این چیزی صرف نشده اکنون من می توانم که در عوض هر هزار دنیا
 که برآه دست دارد دو دست دینار بشمار سه شش و با آنکه از آن دو دست دینار صد دینار شما باشد و صد دینار از من یکی از قرض خوانان آن قور
 معانی که صاحب سعید از او می پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ بیاید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواهم بخش آیدین محکم گفت که اسباب و اطلاق
 در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا این شهر سزائی است گفت علی محمد خوجه دارم صاحب دیوان باز سوال کرد که مسکن تو آن قدر است
 دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا بیزد چیزی حاصل نیاید جواب داد که خان من کنجایش آن مبلغ غار در خواجگت قطع نظر از سایر جهات کسی را که سزائی
 نباشد که پانصد تومان زرد در آن کنجی چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان سلمه بوده و آنرا تمام ببرد کار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال
 و جواب و سوال بود اگر آن بشرط مذکور در صلح نموده خواهد بود و جوابی که گفت در دست داشتند از هزار دینار دو دست دینار بر مواضع مرزا و اصول
 برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الا سهام خود کرده محض سوداگران اجنس بدیشان میداد تا آن بر منیصل انجام میساخت میگردید این باب که در
 سلطنت کنجی نماند و وزارت صدر جهان متاعلمان و ولایات مردم خیس و دینت بودند و هر گاه که بدو راه پادشاه می آمدند صاحب دیوان در آن
 مال می طلبید می گفتند که اینجا چیزی تیر نمیشود که آنکه در با جنس بود در حق کنیم و بر این تقدیر از زبان علی می افتد خواجگ صدر الدین احمد بواسطه اخراجات
 ضروریه فرمودی که بر طرفه قرض باید بیع مرابحه حساب مجری داریم تا شمار متاعلمان نباید کشید و متاعلمان صفتی که به دینار می آید بوسی دینار قرض
 میگردند و بچهل دینار بصد در جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را به دینار که شش صد آن بود فروخته چهار دینار جده خود بر میگرفتند و حساب
 میگفتند که از این جنس نباید از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه برآه دار پادشاه می نشست لاجرم
 تمامی اموال ولایات بالاینی مصرف گشت و احتلال با مورد گشت و مال راه یافته هم کنجی تو خان چنانچه نوشته شد از هم گشت و همچنین از معاملات صد
 جان حمایت کنند که نوبتی یکی از کاروانش از بازار گان چند بهر آنکه کسبند جده خاصه صاحب دیوان بگریزید کسبند می بیج دینار متر را که بعد از آن
 دو ماه از روز بیع در جواب که بیچون میسازد در رسید و در موجود نبود صاحب دیوان فرمود که کسبند از فروخته تا جردند و حال آنکه بعضی
 از آن تلفت شده بود و باقی لایحه گشته چنانچه از شش آنجا زیاد از مرابحه دو ماه چیزی حاصل شد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریق که سهوه بود
 قبلا اصل را تازه کرد و تصد چون غار آن غن بر سر سلطنت قرار گرفت و امثال این کلیات استماع نمود فرمود که موجب این حرفه دانست که قور
 حجاب خلاف شریعت مطهره زربسود میدهند در شعبان شش شان و تسعین و ستار بی بیع واجب الاذعان تمامی بلدان ارسال داشت کسبند بی بیع
 آفریده در بسودند و ستانده و هر کس که بخلاف شرح شریف و حکم هایون عمل نماید حکام و دار و حکان او را تادیب طبع نمود و بجزار ستانده و بنگیان
 واسطه این بیعت سبب دایم دولت آن پادشاه عالیجاه بر اقا و زربسودان از سیاست ایلمانی ترسیده و دیگر کسی قدم در داد می آن امر
 محذرت نشاد حکایت پنجم در شرح حکم کلیات که آنرا نیز در جزیرم در کتاب امور کنجی جامع رشیدی مسطور است که در آن وان که غار آن غن
 با ندام آمار که در غلام دار انواع اعلام اسلام می پرداخت چند کت بسبع اشراف علی رسید که بعضی از امراء لشکریان و خیرایشان هر گاه بر مخالفان
 مغز می آیند یا کاری از پیش می برد زبان لاف و کزاف گشاده میگویند که بواسطه شجاعت و دلاوری و تدبیرات صایبه که اکنون درین شهر تیره چفت
 و اگر قضیه بر عکس می بود بر زبان میگویند دایمند که ما بقدر سقت و رولوازم سنی اتمام بجای می آوریم اما قرآن آلمی برین موجب صد و ریاضه بود که سکتوب
 شکو بگردیم و این سخن محرم تمام پیدا کرده در اکثر امور گله و جزئیته دور و نزدیک و ترک و تازیک با مثال این مقال تخم میزند و اینصفتی بر مزاج ایلمانی که

و مدت سه شبانه روز هر چند می نمود هیچ آفریده اندید مگر محصلی که در میان او نهشته دشت بانی و دور حیت را چوب میزد و فلقه میطلبید و یکت که در کت
موصول میگردد آنقدر چون نوارده است خازانی اما قضایت و حمت بزوانی طالع کشت و جنات خاتین اطراوت و نصارت بخشید آن بادشاه عالیجاه بود
تدارکت اختلال احوال عایاد و دفع ظلم و بهمانا شده فرمان فرمود که در انداج ولایتی را بمعاظمه نه منهد و دست حکام برانده او داشته کوتاه ساخته همان آیت
انگاره در قضایت اقدار ایشان ننهد انگاه و زند اخطام بر حسب برینج مطاع بر ملکیتی از مالکیت محروسه نویسنده راست هم ارسال داشتند که تمامی قوی
مرز و عاتق آن ملک رسیده اطاعت و اسباب رحمت مانا منبام فصل ناید و اجبی بر یکت اعلا صده بر سبب عدالت قرار دهد و اکتان بخود واقف بنام
مستقران مثبت سازد تا معلوم شود که بر ولایتی کدام ارامنی حکم است و کدام خالصه و کدام بخود که ام وقف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقف برین
مصرف نماید یا مالک کسی را بگیرد و همی کند هرگاه آن در قتر رجوع فرماید حقیقت حال ظاهر کرد و چون بر توجیب و قریب شمع کشت و قانون عالجات هر
مقرضه مقتضای فرمان خازانی خنده داده شد هر ملکیتی نویسنده یعنی بودند که در اردو باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی بر دفتر ثبت
باشد مخلصا در وجه ارباب حالات بر آه نویسنده در بزرگان نشان نوشته تا بتوان مفاوضه کردن و دانند و بولایت فرستند تا عایاد و اجبی خود را مع دویم
و حق خزان بدو فقط بصاحب هیچ آن ولایت جواب گویند و او حصه بر آه در اوصول داده شد تا بجز آنه عامه رساند و قرآن واجب الاذعان نفاذ یافت
که حکام و باسقاغان و بکچیان ایشان اسباب را عایاد بر آه نویسنده و اگر بخلاف حکم ظم بر کافه ننهد عالمی پاک پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده دست
برند و بعد ازین حکم بچندگاه و در غده رود اور از اعمال بجهان پروانه داد تا بچگی برانی بر ولایت نوشت و کیفیت این حال بر عرض رسیده بطی متوجه
جهان کشت تا به سوره که در عمل نماید در غده و بچگی در موصول همچی اطلاع یافته که بختند پس از سال حاکم در آه که تخریقی از عالم انتقال نمود اما نویسنده
سازنده که قمار کشته معطوع المیده شد بعد از آن در تمامی مالک محروسه بر آه نویسنده که بخلاف حکم بکند نیار و کین با بر رحمتی حواله نماید و چنانچه
مغفوف و عوف و سادری دست توجیه بر آورده اجواب بخصیص بر کشاید چون دوسه سال از وضع این قاعده و قانون مد کشت و معموری ولایات
سمت از دیار گرفته اموال خزان تمام و اصل کشت رای صوابمانی خازان چنان اقتضا کرد که آنجا صده پسندیده را بر وجهی بگویند که روانه که سبب تبدیل
زمان و تغییر دوران و صورت و تاریخ وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نماند بود و بدو توجیه و توجیه و توجیه رودی عایاد و
کشود نیار بر فرمان لازم الانقیاد و بجا و انجامید که از حالت ولایات و قاتر قانون مذکور در بکتابخانه که در بر نیز بنا کرده بود مع سازند و
بمحمدا ن سپرده ایشان را از اوقاف بجهت مذکور و وظیفه دیندار محاطت آن بخصیص نامی کردند و قانون بر موضع از مالک محروسه بار بخت باره
سکی با صیغه از معدنیات باشد رسم و نقش کردند و در یکی از قبایع آن موضع مضمون سبب زنده و بخت مگویند که ببرد بشود و ایام و تقادی و جور و اجوا
بیکس از فرق نام تغییر و تبدیل این قانون راه ندهد و هرگاه که بعضی مضمون ضایع شود در عایاد رجوع بکتابخانه مذکور نموده از مخلصان کتب نقل کنند
و درین باب برینج مطاع موشج بالتون مفاصده و آفریده سواد آن را با طرف ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و دار و عکان بلدان
باید که بخصیصای قانون التون تمنا از و قرو اجبی که معتر شده بی زیاده و نقصان بجنور سادات و حسنات و امر چهره اول اکابر نهاد بر عایاد
بر قریه و مرز و دیند و ایشان را الزام نمایند که در عرض نسبت روزانه بر لوج نقش کرده در موضعی مسکن حکم کردند تا سالهای بسیار باقی
و پایدار باشد و نصحت تغییر و تبدیل محروسه همچون نماند و بر کس را از وجود العین و اجناس بر حسب مقرر چری بدیوان علی باید داد چنانچه مسیاسین
کرد و اداناید و چنین با خود است تخار از بر بخت بر رسم کردند و باید که هرگاه محصلی بشری یا صیغه کتشیل آورد و جهت او حتمه در میان آن موضع نصب کنند
در عایاد از فور اول تا آخر مسیاد هر روز آنچه نقد شود با خرج و خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن با هم عوف و فلقه پهنی نه سننه و نگذردند که
نوکرا ن خود را بخصیصی هیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده در عایاد طریق اجمالی مفاصل سلوک داشته مسیاد مقرر و واجب خود را وصول نه بند محصل
ایشان را گرفته بجهت ساند و بر کس که بخصیص مستم باشد بختا و چوب نه مسیاد و وجه العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی یعنی نقل کرد
میشود مقرر بود مسیاد و وجه العین بر ولایتی که شام آن مخلص است تا بر موضع از آن نوع بر وجهی که مسکن کشته بر لوج نویسنده و بران موجب جواب
گویند مقرر و موجهات رعایا داده نشین که عادت است که در بر سالی بدو مقرر رسانند و موجهات صحرا نشینان مقرر آنکه در اول سال بکند خود را بکند

سوال

تا خود از تنها بوی که مناسب بود لایق رخصتی شده بر لوج بخت کند و لوج در او مفضل است که دانسته تا بران موجب بخت و حصول ایند و زیاده و نقصان
 خلاف نماید حرف از جمله توجبات یکسایر بر موصی از نوروز جلالی تا بخت روز نفعی رسانند حرف از وقت بخوبی افعال نیز از مدت بخت
 نفعی دیگر جواب گویند خراج و مالی که از قدیم ایام بوجود العین مقرره بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بخت روز بدین خراج و وجوه العین که مقرره بوده
 بوقت ارتقا تا نفعی جواب گویند از اول آستان تا مدت بخت روز بدین معیار و کیفیت تقصیر و تسلیم انواع ارتقا تا نفعی و سیری و سیری
 شوی و نفعی و از بعضی مواضع نفعی ندارد بر موجب دفعه ولایت که سیرات ارتقوی و نفعی شوی از کذب و غیره آنچه مقرری بر موصی باشد بدون نفعی
 بجهاد پای خود نقل نماید که در آنکه در محین شده و بعضی تسلیم نماید و فایده آنست که آن بخت روز است صحیفه از اجناسی که بموجب قانون بیرون نفعی
 مقرره شده بجهاد پای خود نقل نماید که در آنکه در محین گشته و بعضی تسلیم نماید و فایده آنست که آن بخت روز است صحیفه از اجناسی که بموجب قانون بیرون نفعی
 باشد شوی بموجب قانون مقرره تمام و کمال بجهاد پای خود نقل نماید که در آنکه در محین گشته و بعضی تسلیم نماید و فایده آنست که آن بخت روز است صحیفه از اجناسی که بموجب قانون
 موصوحات تمام و کمال نقل کنند بجهاد پای خود که در آنکه در محین گشته و فایده آنست که آن بخت روز است حکایت مخفی در کفایت آید
 ایطیجان و بیان رفع جور و نفعی ایشان در زمان چنگیز خانان جهت سرانجام تهنات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آن
 ایطیجان با طرف و کفایت بلدان بسیار قریب میباشند و تاهات و این و شام از دکان و امر از تومان و هزاره و صده و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 و قریب آن جهت خبری مصطفی نوکران خود را ایطیجان نام داده بود ولایت میفرستادند و هر کس که در شهری یا شخصی خصوصاً داشت و حاکم نبود قضیه او نیز سید جمع
 بر کاه پادشاه کرده بود پس از قریب آن تامل خسته با نفعی است بر دامنش را کفایت میکرد و با آنکه در بر دیگانه قریب پانصد سربسته کبابی کثرت
 اینطایفه بجای میرسد که آن الاغان بیوردی ایشان و فغانی نمود لاجرم بر ایطیجان که در شام راه بگله ای رسیدی یا بکاروانی یا نه خودی الاغان کوفته سوار شده
 و بسیار بودی که ایطیجان در صحرای ایطیجان سادات و قضایه و علمای که متوجه آمد و بودندی بگرفتند و آن در آن واجب العظیم در موضع خود سوار
 و تهنات نندی و این هم بدینجا انجامید که طبعه آنده زمان خود بصورت ایطیجان میفران نموده الاغان ایشان با باخوت میگرفتند و بر طرف میباشند
 میگرفتند و کانی ایطیجان نیز مجرب در گرفتن الاغان قانع نمیشدند و هر قریب و حیل خانه که میرسدند با صحاف آنچه لقمه دستور ایشان میشد از مردم علوفه میشد
 و قولی ایطیجان جابر و حاکم ایطیجان میرودند چون بر کس از ایطیجان نوکر مشیر میداشت هم او در ولایت زد و در کفایت میشد آن در مرید
 بسیار کسی کثیر از خود او باش خود میرودند بختی که بعضی از ایطیجان که غیاث و نوغان او را می شناختند و مصلحت بر روی تهمی بجای میرفت و دست بسیار
 سوار بر گدا داشت و صحاف الطایفه را ترتیب نیز سوار طراز میبودند و اجناس چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان زد و یک بد دست خسته
 جهت جوس ایطیجان مینامدند و حاکم میگفت که هر تهمی مانگ در سر انجام آن در غن مشیر است بیشتر تا نیم بر یک از ایطیجان میگفتند که بغایت ضرورت بود بهین سبب
 میان ایشان نیزان شرح مستب کشته هر کس غالب می آمد و در وفرا از نفع و دیگران نجات میداد و اکثر ایطیجان بی آنکه کار ایشان سامان باید میگفتند
 و بدین جهت اختلاف و مامور مکن و مال جدیدی آمد و نزد کترین ضعیف با که اکثر ایطیجان بر دم میرسد آن بود که غیاث و ولایات ایشان را در خانه های مراد
 و قریات فرود می آوردند و آن سخولان مسلمان بر چه در آن خانه میسیدند از فروش و اوائی و خوردنی در پیشانی ملک خود تصور کرده و تصرف نمودند
 و کبابی دست برین فرزند مستندان و دند کرده ابواب فتن و فساد میگشودند غفلت که فوجی پیری صاحب ناموس بر دیوان حاکمی رفتند بزبان محقر
 دنیا گفت که ای مراد و ندانم مردی پریم و خود تی جوان مادم و سپهران من که نان صبیله دارند بفرستند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و
 دختران نیز بستمه و چند گاه شده که حاجتی از ایطیجان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن سوان طایمی ببینند و مرا تشریف شود که پوسته در خانه
 بوده محافظت احوال ایشان نماید و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بینه واقع است اگر چند سال دیگر حال بهمینوال باشد طلال ناده درین ملک کم پیدا شود
 بدانند که در حدیکی از ملاطین سلجوقی در پیشا بوجین و تور تراکت میبایک در سر ایطیجان رعایا فرود آمده بودند روزی یکی طمع در نوخوس صاحب خانه کرده
 او را گفت و واسطه مرآب ده آن مرد چون بر فرض آن خسته مطلع بود بن سخن التفات نمود و ترک بنده او مشغول گشته آخر لایق نوخوس حیل کرد که توانست
 در بروا شد و اسرار رسید اگر در کجا آب برود در این سلطان با بخار رسیده آن صورت را بد تصویرت بر رسیده که سبب چیست که تو بدین حال لغوی

بجای

و لخریب و لباس برزخیت و زیبای آب آورد و جواب داد که ظلم و بیاد و تو و پادشاه در حقیقت این سخن بشناسید و پس انقوت بر کیفیت واقعه حکم کرد
که من بجهت کس از لشکریان در خانه شایان نروان نماند که آن شاهزاده آن پادشاه عادل نماید و بنویسد چنانکه رسید آن پسر فقیر بر چند این نوع سخنان بنویسد
آورد و حکم پیش بر داد و تا زمان فرزند نشان خازن خان آن رسم محدث بر خیزاد القصد چون آن پادشاه مویده منصور در واقع مذکور اطلاع یافت سخنان تو که
بجست بصوب دفع آن بدعت مسخوف گردانید و اول حکم فرمود که جهت اطمینان خاصه اطمینانی در مصلحت سمات جهانانی سرعت آمده شما بنامید در شواجر
بزرگت در بفرستد یا خانه بنامند و در برای پانزده سراسر فرزند نگاه داند و بر هیچی که نشانی موشی با لئون متجاوز است باشد از آن بام خانه اطلاع دیند
و الا اطلاع و یا خانه را بجهت یکی از عاظم امر کرده در وجه اجابت آن مواضع محمود و حسین فرمود و چون ضرورت بود که امر او سرحد با اعلام احوال
کانت و مال اطمینانی آن شواجر بدگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نویمان در چند کافه سفید موش با کتونی تا عنایت گردان و با وقت احتیاج نشان
اطلاع نویسد و مقرر ساخت که هیچ اطمینانی از پاره اند چهار اطلاع مذمند و فرمود که اگر خبری باشد که در حصول آن تحمل مشرباید کرد در آن باب کتونی نوشته
هر کسند و بیامی رسانند تا در سبب بام نشسته بایم خانه دیگر برود و از آنجا بیامی دیگر تا خانه بیامی خانه دیگر آورد تا آن کتوب بیامی تحت دست و چون حکم
بجمل در آن تجربه معلوم شد که یا بچیان در شبانه روزی شصت فرسخ مسافت میانه اند و اخبار یک در حصول آن قدغن بود در آن زمان سه چهار روز از خزان
به تبریز میرسد و اگر بیامی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع می توانست نمود و همچنین در هر بار خانه دو پیکت مقرر فرمود که بعضی اخبار
ایشان از آنجا بیامی رسانند و آن پکان در شبانه روزی سی فرسخ راه میرفتند و چون یا خانه خاصه اطمینانی بوجوبی که مسطور گشته در تیب یافت
خازن خان باطل نامی اطمینانی تو مان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخراند عامه فرود آمد و هر روز او ان برینج واجب الاذعان تا کتوب
که بغیر از خواب در نگاه پادشاه هیچ آفرید هیچ طرف بیامی ارسال نداد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن بیامی را عفو و عطف مذمند و چون بجهت رسد او را
و محسوس گردانند بعد از آن فرمان داد که اطمینان خاصه اطمینانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزان عامه عطف و عطف مذمند تا داده فراموش نماید و خبری
نظیفند و بعد از آن پادشاه همیشه احتشام حکم فرمود که در بر شاهی خانه ساخته در آن منزل فرستد و او انی و سایر با محتاج رقیب نماید و دیگر هیچ
ایمچ در خانه رحمت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر وی فقر انگشاید و بواسطه فساد این احکام مطالعه عموم خلایق در محاد آسایش و تربیت
آرمیدند و بیشتر از پیشتر در راحت و عظمت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند حکایت هشتم در دفع شرور و ان
مفسد و متجاوزان منمرد پیش از آنکه بجای دولت خازن خلیج امن و امان بر بخارن و لبیان بسطه سازد و بسیاری از شاه ابر بر سردی
و قطع طریق بر آورده بودند و در شواجر خود بر تکرار مسافران زنده اموالی ایشان را میبردند و جمعی از اطفالی که در میان روستایان و صحرائینان
دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاد ایشان را بر چوکی عالی بود اگر ان اطلاع میدادند و خبره با تقاضای آن در راه و امانان طرح تحت گناه
انگند و بودند بباران چون مسافران منزل ایشان می رسیدند نخست آنچه در حادثه بهانه راه داری از آن بچله کان میگرفتند و همه آنرا که مذکور است
بهر راه شاست یا اگر راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطع طریق متبینه گشته کمین گاه می آمدند و هیچ کاروانی اندامه زنی انقدر خست
منید که از خزان آنرا که قطع طریق گاهی کاروانی با بخورد و متعادل در بر خیزی در پهنه موضع مردم را گرفته بدینان مال ایشان را میبرد و چون
خازن خان بر کیفیت اینحال و خوف یافتگی مبت متوجه نیست طرق گشته نخست حکم فرمود که هنگام هجوم قطع طریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان
مخوفانیش نامش گزید و بگنجان در دفع و زودان متفق بود هر کس خلاف نماید از جمله خون و مال رفیقان سپردن باید دیگر فرمود بر قریه و منصب و منزل خانه که بوی
راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع خزان را تعاقب نموده بدست آورند و دیگر فرماید که اگر ظاهر شود که شخصی از جبارت با دزدی
طریق تحت مسلک بسیار در حال او را بیست رسانند آنگاه امریت علی را که از شوره را یا مبر او بدفع شر اطفالی فرموده او در آن باب
نایت اجتهاد و تقدیم رسانید و در اندک زمانی جمعی کثیر از قطع طریق متبینه سیاست بگذرانید و زمره را در شاه خبر کردن بدگاه پادشاه و شاه
محسوس گردانید بعد از آن خازن خلیج کان برینج فرمود که در تمام شواجر ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راه داران این میشدند و در هر جا
در آن کوش که تحت تجارت بار داشته باشد نیم آفریدند و هر دو نفر شتر نیم آفریدند و از چهار پایان خالی و آنچه باک و اطلاع دارد داشته باشد اصطلاحی

مشکل

نستند و اگر قطع طریق اتفاق افتد برادر که بان نزدیکی تر بود و دور پیدا کند و اگر نه از عهد پیشرو آن آید و جمیع راجدان را با میرزا غنی و لایق
که در زمان دروغی خان مرد و تقاولان بود سپرده او را در باب تثبیت آن مهم تا کیدی تمام کرده فرمود که شواخ را بر مردم معتبر سپارد و بر سر راهها سیاه
و کج بسیار و لوی که در راه امان و آنکه از هر جا پانی چه چیرگی بر آن تثبیت باشد در آن میل حکم کند تا هرگاه کاروانی به آنجا رسد و برصحنون آن
باید زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی بر او امان نه دهد و امیر و اعلیٰ حسب حکم تقدیم سایه مسافران قطع طریق و جرت تقاول فراغت یافته و آغاز
شد نموده جهت تجارت بر شهر و ولایت که مدعا بود شاقست حکایت پنجم در خالص ساختن عیار زر و سیم و که اختن طلا بان در
پوشه خوف و بیم مردم کار قدیم هر یک از حکام مردم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و کرمان و مازندران و خراسان بسیار بهی مختلف زر
میزند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال بود اگر آن میشد بنابر آن رخون مان در تمام فرما فرمائی خود برین فرمود که در تمامی ممالک با کعبه نقره
و نه باشد و کجا تو خان نیز موافق این حکم عمل نمود تا چندان فایده بر آن مرتب گشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و اندر مردم
برده دنیا پیش از دو دنیا نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فایده الحود غارنی جنابیت صاحب کارخانه آفرینش از غل و خش عاری بود و در نظر اهل دانش
و پیش مانند طلای عام عیار می نمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام جامون ارتشاسترین و مملکت صبرنی فتح نهاد بر سر انجام آن مهم گماشته سکه وضع
فرمود که دیگری را ساخته آن میسر بود و فرمود که در تمامت ممالک هر دو سه بان سکه که کعبه و تهمید در آن خوش بود و زنده و برندی که آن سکه نه داشته
باشد پنج نذارد و اصلا نکات طلا و نقره و خوشی نکند و فرمود که پنجم مشغال نقره خالص مضروب سکه که را بیکدم خرج کنند و نکات مسیح و لایق
را سکه و بخالص برده تمام عیار سازند و همان وزن و سکه نمودن و سکه کت کردند چون آن مظهر من و امان در ولایت مردم و در آن و آذربایجان
و عراقین و فارس و کرمان و کرمان و مازندران و خراسان و زن و عیار ز مسادی گشت و اندر پنجم سیاست و فرط عیار پیش خرابان و طلا بان
حال آن ماند که طلا و نقره خوش را سکه زنده فرقه بر با خصوصاً تجارت جنابیت مرده الحال شد و بعد از آن امان و ملاحظه نمودند و بعد از آن امان
خان فرماد تا از طلا شهری نکات صد مثقالی مضروب کرد و ایند در در سکه نکات آیات کلا مکت علام و اساسی های انرا شاعر علیهم السلام و نام
آن پادشاه هم هشتم تثبیت بود و بریک از آن که بدست معنی جی امان چند که بغیر اخت می نمود حکایت و پنجم در تعدیل مکاتیل و اوزان
و تعیین نکات و لایق بر یک میزان قبل از زمان فرزند نشان خازان خان اوزان سنگ زر و باره و پیمان و کیل و صغیر و تقار اختلاف
بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبیات از شهر تفاوت در وزن نکات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل بسیار
بوقوع می پوست و بر کس از مردم و ستانم غیری میبایست و او چون کیل و پیمان بر و میبودی البته هر صد من نکات من یا شصت من بودی اما هرگز
قوی دست آنچه ایشان با بینی گرفت بضرر خوب در هر صد من سی چهل من زیاده می شانند و بدین واسطه پوسته در میان براده و در آن و در آن
صنعت و منارفت تعلیم یافت و چون کیفیت حال را بن خازان ستوده خزان خاطر تعدیل سکه و کیلها متوجه داشته و مان باب برین ملاحظه
نهاد و سایه و بهر ولایت انسان نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پوسته اختلاف از میان طوائف انسان بر آقا و حاصل المعنوی آن برین است
که درین اوقات که نواب پادشاه سر بر علی بوضع تو این سر کار شهری استیصال می نمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و در و بازار با هر کس چه تا
مصلحت و منعت خود زنی از سنگت و کلنج و این ساخته به آن فریاد فروخت نیاید و بدان سبب در دیشان نقصان میباید بنابر آن فرمان و در
الاد خان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگت نذر نقره و با کلیل و تقار اسماء ی کرداننده از آن من عیار نذر و هر بان
بناده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جاری نذرند و بقوانینی که تقبیل میاید عمل نمایند تا اول بدانند که اسناد خزان دین و بهار الدین خراسانی تعیین فرمودیم
که سکنای نذر نقره را موادی وزن بریز و کلیل من رقیب کنند و در هر ولایتی دو صندوق قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه معنی از هر ولایتی بصورت کتب نکات را
با آن وزن و سکل از آن ساخته نذر صحت آن مثلاً ایها بر نذر تا هر بان نذرند و کلیل و کیر بان هم نذرند و در هر آفریده که خلاف نموده بی توقف این
موسی ایها سنگت سازد و سکه بر آن نذر مجرم و کشتی باشد و کیر مقرر فرمودیم که بر کس سنگت مسکوت و بند نام او را بر دفتر نویسد تا دیگری سنگت نتواند
ساخت و در بر ما کیوبت تمامت نکات مردم را بنظر احتیاط داده و آورده مواز نذر کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر کرد سیاست

رسد دیگر فرمان دادیم که وزن نکت بار در هر موضع کمتر از وزن تریز بوده باشد موافق آن وزن تریز سازند و در ولایت که آن وزن زیاد بوده باشد همان
 دستور مقرر دانند لیکن باید که تمام آن نجات در شکل مشن از آن ساخته و تغییر نموده معتمدان شمار ایها سکه بر آن ننهند تا اعتماد نماید و باید که وزن باید از آن
 تا یکدوم یا نه و هفتم سازند به تحصیل ده من پنج من دو من یک من چهار یکیم چهار یکیم ده دهم چهار یکیم دو دهم یکدوم دیگر حکم شد که جنه بار با کران یکیم
 که آن را نیز از آن جنه تا چنان بلا و قیام نصب نمایند و بار بدان کشند بروچی که در وزن تفاوت ظاهر گردد و دیگر مقرر فرمودیم که در تمام حکمت
 محروسه کیلیمای مساوی سازند بروچی که دو من تریز که دو سست و شصت درم است در کیلیمه که دو کیل از آن است عروا باشد و غیر از این کیل هیچ پانیه
 در اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر بود تا مردم نتوانند که بحیله زیاد و کم کیلیمه که یکدوم را فریب دهند و چون در وزن جویت آنکه هم در پنج و شش
 و هفتاد و نه جا در س و غیر با تفاوت ظاهر است باید که جنه بر یک از جویت مذکور کیلی علامه سازند چنانچه در من تریز از جوی که آن کیلیمه را برای آن
 باشد در آن کیلیمه در چهار یکیم ثبت کنند که کیلیمه خان و آنه مقرر شدیم که همان محمدان بوقت نوبت در انقضای و محاسبه طبقا کیلیمه نموده آنها را
 در هر بابی کیلیمه آن علامات را بنظر در آورند تا پنج موزی زیاد و کم نتواند کرد و اگر دست کسی کیلیمه بی نشان آید او را ششمه سپارند تا دست
 بر نماند دیگر باید که پانیه شیر و سرکه در وزن علامه سازند بروچی که در پانیه بوزن تریز در من کیلیمه و اگر نیم پانیه سازند چنانچه کفایش پنج من تریز
 باشد یعنی نسبت پانیه که یکیم شیر که جنه اش اردو ساوری او پنج پانیه باشد بوزن چهار من و آنچه برای هوی او نه چهار پانیه باشد چهل من دیگر باید که
 تمامت ذراع که اتمه بدان کر کنند با کر تریز مساوی باشد مگر کریم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر کردیم که بر هر صبح چوب کر با نمودار استا و فخر الدین
 و بهار الدین خراسانی باشد تا اعتماد داشته باشد و السلام علی ائمه الهدی حکامیت یازدهم در باب ششم و زراعت در فروع بر اقل
 و محصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلا مملکتان بسیاری از قری
 و حبسات ایران بمرز و دوران گشته بود و در آن دوران که اندک شاکت کتاب عدالت خزان خان رضای جهان چون مرابستان خزان ضرورتان نمود و در
 آن پادشاه عالی مکان خیمه آفتاب تاثیر توجیه هموری برایت گردانیده امر او را کان دولت و ایمان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید
 حکمت مجیده و حکمت سندیه تقریر کرد آنکه در این بجا یونان زمین آتوم و تقاضا نیست فرموده شل بر آنکه هر کس مرز خرد را که بایر بوده باشد شروع کرد و آن
 با او چگونگی معامله کنند و آن چینی بود از این چینی کار اضی نامر و معنی میماند بود فوج اولی که نری جایی متصل با رضی بایر باشد و بی ارتکا شعی آب جنه
 رسد مقرر کرد که هر آفرید که در مثل این موضعی زراعت کنند در سال اول چیزی بدیوان نه بد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سوم
 مال خود را موجب ماسی جواب گوید فوج دوم آنکه مزاجی کافی بجهت چیزی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر کرد کسی که مثل این زمین را زراعت کند چنانچه
 فوج اول در سال نخست از مال در جبات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد ضعی بدیوان دهد و بعد از آن به تدریس سایر رعایا مال جواب گوید
 فوج سوم آنکه بواسطه خردن بیرون آوردن آب کار زمین را در جهت بسیار باید کشید تا زمین مزروع کرده و مقرر کرد که مزاجی که مثل این مرزها را مزروع سازد و چنانچه
 دو فوج مذکور سال اول یکدینار و یکمین بدیوان نه بد و در سنه ثانیه دو دانگت وصول سازند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد ضعی با جواب گوید
 و ضعی دیگر را در وجهی الا به نام خود بردارد و آن مرز هر چند دیوانی باشد در زراعت ملکیت آن مزاج مقرر دانند چنانچه اگر خواهد آنرا بفروشد کسی نش
 نماید و بعد از صد در این حکم حاصل عام در اضی بایر فاخر زراعت کرده در آنکه زمانی بسیاری از آن مواضع محمود آبادان گشت و خلاق در رعایت
 افتاد و حسب و عیث همیشه از خرد در گشت و چندان او این سامع خواب خازان همان رسید که مرز و عات خاصه مخانی که در ولایات بوده اگر
 روی یورانی آورده بگویم بعضی از حکام دست انداز خواستند تا در شای را منع کرده اند تا بر این فرمان واجب الاذعان تفاوت یافت که در ذل از ذل
 برو لایستی مجلسی معین در ذل خواستند تا در رعایت خاصه سلطانیه مجری دارند و سال بسال بوقت اول که محصول حاصل از آن حاکم آن ولایت طلب داشت
 تا او ضرورت در باب زراعت مواضع آنچه به نام نماید چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهانه یافت از رضی یا مساوی و عدم
 محصول بخواهند که بنده خانی را بوی جواب بگویند و این مدعی معین جوانه ایفا عتک انجاعت در عرض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن
 ولایت ولایات در باب آبادانی مرز و عات آنچه طریق سبی و اتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و معنی از آن محصول وصول کردند

حکم نیکبانی گاشته حکایت و دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن پیکان و خریدن گان از ارباب کاس اموزگان
در جامع تواریخ رشیدی بخبر آمده که غازان خان ملاحظه حال رعایا و وزیر دستمان بر تبه رساننده داشت که برگاه بر وی ظاهر شد که یکی از ارباب و مقربان بخانه
از چینی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بخریب چاق آن و جوار استرا و نموده بآن چاق در رسانند و برگاه که در اشتهار گاه با اسفار بقریه میرسد میفرمود تا
ممنوع و سایر با بختی را بتعبیر وقت از مردم انجانی میفرمودند و بهار آن ایشا را نقد کرده بریده و کم فرود هم و مستخرم بیکسیر کردید و در اشتهار آن اوقات
بعضی رسید که جمعی کثیر از پیکان و استر بان و سایر بانان خاصه و طازان خواتین و شاه زادگان و نو بنیان فرج فرج در محلات و اسوان سر راه بر ستم
میگرفتند و بملطف یا عطف میگویند که امروز جهت بیخ صحبت ما این مبلغ سرانجام بپایه کرد و اگر انشخص جدا و اندکی اقبال نماید او را بنیاموس میسازند
و بسبب اینچنان واقع میشود که یکس در یکروز سه چهار طایفه از بکاهت دو چار بخورد و بر کت مصلحتی فرود می آورد و بای چرخ میشود و همچنین آن
بیک در ایام حید و نوروز بر خانه بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را ایشان بنیاید انواع امانت کشیده ضرورت آنچه میخواهند
و آلاجه در خانه او میبایند بر گرفته در خوابات بگردینند و چون فرزند بر دستهای خود را طلب بنیاید او را نقد از اید امیر رسانند که قابل شرف
و این معانی در نظر عدالت غازانی بنیاید ناپسند نموده فرمان داد تا در اسوان متادی کردند که هیچ آفریده نگذارد و کین با بکاهت بیکان و سایر بانان
و استر بانان نه بد و بر کس این طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست گنجه لاجرم آفتم زبیده دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن بر سر شرف فرقه و پریشانی نذیند حکایت سیزدهم در باب قطع سپاه و رعایت طازان در گاه پیش از ایام
آن پادشاه عالیجاهم لشکر سوزل یا مر سوم و جامکی و تار مقرر بود که بعضی از سران سپاه ساکن فی الجمله طازان دیوان می ستانند و چون سر راه بانانی
وجود غازانی زینت پذیرفت چه لشکرانی که خدمت نزدیک میکردند تار مقرر بود و بدین بر سر سال چیزی بران می آفرود و بنا را که در
نظر اسیر ولایات می نوشتند بواسطه سرانجام مقرر در عالی اتویش بسیار میرسد و گاهی بر اربع شده لشکرانی حصول متصور باز میکردید و چون این
بر سیمین غازی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از شقاق و بیایق بکنام ارتقا حصول غلات دیوانی را منبر کرده شجده سپاه تا برگاه که بر گاه
رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهور شش و سمانه فرمود که این تغار که با جبهه سپاه مقرر فرموده
از برده نفرزاده میرسد و مناسب چنانست که انعام ماموم یافته بکنان شامل کرد و بچکس در وقت توجه بوش از اخلاص و عدم بر
شکایت تواند کرد نگاه در عرض دوسه ماه تمامت سپاه محصل نموده اطلاعات تعیین فرمود و در آن باب بر پنج داده بود و معینه در آن نشان
کرد ایند شخص مضمون بر پنج آنکه بکنان پوشیده نیست که پیش این بدان بعضی از چرکیت محمول را اندک تشنه میداده اند و اگر ایشان از
سواجب و انعام می نصیب و محروم میگذاشته اند و در این وقت تمامت چرکیت مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یکت سلکت نظام
و مقرر فرمودیم که از گنار آب نموی تا حدود مهران قری و مزارع بر یکت جویت بر که ام از برار با جنل محمولی نزدیکت با هم اقطاع برایشان مسلم
تا تصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اقول آنکه از آن موضع آنچه میخواهد دیوان متعلق داشته باشد بر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکردند هم آن قاعده عمل نمایند و اجسی آن را اندوی راستی بچرکیت رسانند دیگر آنکه باید
که لشکران در اطاق آب و زمین جلالت و اوقاف اصلاح و عمل کنند و از آنجا مال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوان
باید باشد داخل بورت بر یکت از برار باشد از آنچه صانع زراعت ساخته باشد با کلی یا متعلق بپیدا شده حجت خود را به ملکیت یا حقیقت
سازد باید که آن ملکیت یا متعلق ده یکت از محصول آن بدیوان جواب گوید و تهر را با فرار آن مناصف تقسیم نماید دیگر باید که اصناف طازان و مزارع
مواضع باید او را بر جا باشد باز کرده اند تا فرود تیره خود را به طور سابق ایام مزرع سازند و در عایا مواضع دیگر را نیز خود راه دهند و رعایت
کنند و بدانند که ایشان بر رعیت زباده از آن حکم نیست که مزارع آن را بر مزرع ساختن مواضع مسمومه با کرده و مال خود جهات دیوانی بار می
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تخلف کنند و رعایت حال مزارع آنرا بخت دانند دیگر باید که چرکیت خصوص
در قری و مزارع که در جوار اراضی ایشان باشد اصلاح عمل نمایند و زراعت کنند و آنقدر از مزارع که چراگاه انعام و عوامل موافقی مردم آن

کردار
مزرع مازند
و جمیع اراضی
آن با جبهه
تصرف نمایند
و اگر در زمین
که چرکیت
زراعت

آن مردان را می باشد باز که از آن دیگر باید که از این ناحیه که باطل معترضه جماعتی از اهل جزیرت با اتفاق تنگی که بعضی آن قطع را بر سر در میان صد جا
 هزار باقیم نامید و آن یکی صد بر صد و ده را از ارضی هموره و باریه مفروض ساخته نام بنام بر دفتر نویسد و یکت نخه بدو آن علی آورده دیگری با هزار
 سپار و دفتر صد جا را با ابرار صد و ده بعد از آن یکی عارض بر سال کنیوت حال مردی را که نام ایشان بر دفتر مشیت باشد مخصوص نماید تا آنس که در
 زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت بقدر کسب تقصیر ننماید و باشد نواخذ کرد و دیگر باید که چو کین این قطع را که با ایشان عنایت فرموده ایم تقصیر
 و بخشند و باند خودانی و اوقایعی تلف کنند و الا مجرم و کشتی خواهند بود و دیگر چون کسی که قطع بنام او معترض ساخته ایم وفات یا بدار سپران و در او
 او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر سپر او را در نه داشته باشد آن قطع را بنام قایم قیوم او نویسد و اگر او را خلاص میسر بود
 در میان صد و هر کس بقیت داشته باشد آن قطع را بوی دیند و کسی که یا سابق را دیگر کون کند امر از هزاره و صد و او را کناه کار کرد این قطع
 او را کسی بنده که کوی تواند نامش را بر دفتر نویسد و بر سال دفتر بعضی رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم چو یک از آنچه در دفتر قانون قرار است
 چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر متعین نشوند نام آنس را نوشته عرض داشت پایه سریر علی نماید دیگر چون قطع امیر هزاره و عارض
 علامه معترض شده باید که در قطع چو یکت تصرف کنند و بر آن نویسد و چو یکت باید که شرح مسطور علونوده ایصمون برینج تجاوز نماید و بر جای
 و هزاره آن زور و زیادتی جایز ندارد من بدله با سمع فاعا الله علی ذین بید لونه بویه غانده که بعد از وقوع این قطع خازن بخان فرمان داد که
 تو اچی سان سپاه سازیده کرده در خانه واری یکد و نفر بنمیزانید و مجموع اطفالی در قطع علامه معترض ساخته ایشان را بحفاظت سر صد ولایات
 باز داشت و لشکران تازیکت سائز جاکلی و اطفال شغقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفتر مشیت گردانند و در بر سه ماه کنیوت عرض
 کرده بر اوقایع با ملاحظه نمایند تقصیرت که در او واسطه ایام سلطنت آن پادشاهی است معلوم شد که بواسطه مناغت و مخالفتی که در میان
 اوس جوی خان و جنجائی و او که امی واقع است بر وقت خلیفانای یکدیگر را غارتید و بیال اطفال را اسیر میکرد و تجار و مردم تازیکت میفرودند
 عوق غیرت و حیثیتش حرکت آمد فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل تو ام محول بوده باشند و چندین کاخ چو کیر خان را کوچ داده و پیش
 تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که بر محول بچیه که بعرض بیج در آورند جبهه خاصه اغانی بخزند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت ایشان باز دانند
 و در عرض دو سال نزدیکت بکین توان بچیه خریده شده و ولایت مرافه در وجه اطفال آن لشکرند خریدیم باینه امارت آن توان بچولاد
 جنگساکت مخوف گشت حکایت چهاردهم در تدریکت اشباب جنگ و حرب و توفیر آلات طلغن و ضرب
 قتل از جلوس خانان خان در بر ولایتی جمعی کثیر از کاکر و تیر تراش و تیر کش دوز و شمشیر کوه جیایی را علوفه ختین کرده بودند که جبهه خاصه اغانی اطلبه
 ترتیب نمایند و اجتماعت ایشان بواسطه عدم وصول مواجب و کابجی سلب قدر تمام امر او در خانه در سر انجام آن هم طریق ابدال مسلوک سید
 و آنچه از اسلحه محول نموده بودند بقور خانه نیز ساندند و نوبتی یکی از سلاطین چو کیری تحقیق احوال اجتماعت اشغال فرموده بوضوح پوست که بر سال
 کتی در وجه علوفه ایشان بر مقرر خان مالک بگری شده و حشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنابراین جمعی از بکچیان بویات را بقتل رسانیدند
 امر او توری را نیز مخاطب و معاقب کرد ایند مع ذلک فایده بران ترتیب پذیرفت و اسلحه که معترض بود از آن علایف وجود گرفت و در آن
 که خازان خان بخت بر ضبط و ربط امور سر کای سلطنت معروض میداشت در باب توفیر و کثیر اسلحه تیر صایب کرده حکم فرمود که چو کیر از مفره
 مذکوره ما جاکلی و علوفه بنده تعیین نمایند که هر کس از جماعت کاکر و تیر تراش و شمشیر کوه جیایی و غیره هم بر سال صد دست اسلحه جبهه خاصه و
 سایر بقور خانه آورده بخر و در بیابانها سازند و بر سر هر طایفه از اجتماعت اجمعی نصب فرمود تا سال بیالی اسلحه معترضه ایشان بوصول رسانند و
 آنچه از تولیدار قور خانه گرفته بهاء به و در وجه من اسلحه و احوالات قور خانه مالی بکنت ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که بچست
 برات در ولایت رود و موجب تفرقه رعیت شود و باین تدبیر در سال ده هزار مرد و اسلحه مکل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرد و اسلحه
 نخیاقیت حال که در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقا در وجه علوفات مردم اسلحه ساز بگری میشد در جبار آن ده هزار مرد و اسلحه معترض
 گشت لاجرم القاعده بخت استرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قور خانه عالی صفت نصیحتی پذیرفت حکایت پانزدهم

من سید

در گذارت عظم تو چنان و پارسچیان و قشید شدن مرغ دل خلاصت بسبب دفع دام مضرت ایشان دزدان
 اگر سلاطین چنگیز خانی جانور در بسیار مغز بود که برکت در موصی معین ساکن شده جانور گیرند و با مراد چو شی سپارند و جهت برکت از انظار دور ولایات
 بسبب بیایم علف و علوفه و جاکلی و طعمه جانور معین کرده بودند و ایشان بر سالانه فوج را مع ده یازده و قولعه از نقد و جو کجیل میبوندند و اندک جانوری
 بدست آوردند و توجه درگاه شده در آن راه بر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جبه سواری و پرنل میکردند و مینهای کلی معلوم و طعمه جانوری شانند و چون
 انظار یغزرا استیلا نام بود بر سوزنی کردند که از سر انجام و بر معاش جانور شدی بر حیل که متیر کشتی جانوری بدست آوردی و زرد ایجان برده برینج ساندی
 که در سلکت جانور و در آن مستلم باشد و از خان ولایت معلوم کرد و تباران حد انکاحت بغایت کثرت انجا میداد بود و بر علم در یادنی که از ایشان بدست
 بطوایف انسان و قوق بیاضت یکس از جو است می نمود و بسیاری از مردم او باش و همان بجایست جانور و در آن به بندگان خدای عظم و عتدی میکردند و
 اگر کسی سبوز نواحی قرق جانور میکردند از وی اسپ و جامه و زر گرفته انواع حیض و جو بجای می آوردند و با وجود این همه سببها که انکاحت راه او
 بودند بر سال چند جانور محدود و نظر امر او شش میرسانیدند و پری چند از قوچه او بگشاید و یکس بر میان زده بر نوع میجو استند میرانند و حتم نور بان نیز
 همین صورت داشت و هیچ آفرید نقش منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمیتوانست کاشت تا آنکه غارتخان برای پیر بخت جوان دران
 باب مغزی بصواب اندیشه فرمود که در سر کار سلطنت سالی هزار دست جانور و سعید قلاوه بوز کافی است و اشادت کرد تا امر او خوش و پارس
 اسامی کسانی را که فاقبیت آن حتم داشته باشد محصل کند و حکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان را در محصل نویسد یکس بر فتن جانور و نور قیام نماید و مقرر کرد
 که جبه علوفه و علف و طعمه جانور و در آن و خرج الاغ جانور در آن و بوز بانان بر ساله چه مبلغ از که ام ولایت دیند و در آن باب برینج با تون تقاضا موش کشت
 و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در برینج مثبت بود جانور و در آن و بوز بانان هیچ علت و شلفاق چیزی از رعیت گیرند و هر اسب
 و سترخ الاغان مردم نشوند و باین تدبیر بر بنا و پیر و مغز و کپه از مضرت انکاحت خلاص یافته حسب المقرر بر سال هزار دست جانور و سعید قلاوه بوز
 وصول رعیت و آنچه سابقا در وجه موات میبایدان مجری میشد نصف رسید و التائید من الله العلیه بحیه حکایت شازده هم در ضبط سر کار خانان
 و سپردن اقسام و مواشی باصحاب امانات قبل از نصارت فرود آمدت از صاحب مصلحت غارتی شتران و کوهنندان اطمینانی تجویل خانچیان
 میبود و هیچ کس برگزافراغ محاسبه طلب نماند با ایشان گفت و شنود نمی نمود و چون غارتخان بر سر بر سر وی نشسته متعجب حال انکاحت تحقیق آنچه به ایشان سپرده
 بودند مشغول کشت معلوم شد که عین المان نیز موجود است تا نتایج چه رسد از سبب غارتان شتران و کوهنندان برسد و ابدادند که اسامی سر با بونست کلاه
 اطراف اقسام و مواشی بود غارتخان فرمود که متعجب نماند که خانچیان داشتند و کوهنندان باقی و بعد از تقدیم لوازم تقنیش تحقیق انجا میداد که هر یک
 از آن قوم شتر و کوهنندان بسیار دارند و لاجرم ایجان بر زبان راند که بچه جهت برودت پوست در مجال او اقسام اطمینانی تا شتر نموده مواشی خاصه شمار اسامی که
 انکاحت کبنا محترفا شده غارتخان همانا را از ایشان باز گرفت و مردم محمد این سپرده فرمود که هر سال از نتایج چند اس بر وصل افزاینده و علف و قلاوه
 از آن طایفه ساندند ایشان را تکالیف دیوانی رختان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آنقدر شتر و کوهنند در مواشی اطمینانی افزود که قبل از آن بیچ
 از چنگیز خانچیان را عشران متیر بود حکایت هفدهم در بیان قوانین پانزده و احکام در ابطال فرایین مکرر خاص و عام
 در ایام دولت اگر سلاطین چنگیز خانی حتم غنایت کردن پانزده و برینج غنایت نامضبوط بود و بر کس معنی داشت یکی از امرایا و زرا البها کرده حلیت
 نشان در دست میبوند و تباران در آن و ان طوایف انسان خصوصاً امر او اطمینان برینجا متعجب یکس بسیار داشتند و همچنین باینرا مکرر بدست آورده
 بدان واسطه سوار نقش خیالات باطل بر لوح دل میکشاند و چون نشان عالیشان اناجلناک حلیفه بنام نامی غارتخان همانا یافت فرمان فرمود که در
 ان امر او زده و مقرران پانزده سوار علی در مجلس شراب از غنات حکم و علی جنبی و کلی چیزی بر عرض رسانند و هرگاه یکی در باب تنهی صادر کرد در برینج مطابق آن
 حکم سواد کرده محروص دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد غارتخان نشان است که در غارتخان روز عرضه داشت شده بود تا در حست برینج نوشتن حاصل
 کرد و در غارتخان کعبه صند و قهر را که تمنا بندک در انجا بود بخلاف سلاطین ضعیف خود نگاه میداشت و هرگاه چند برینج جمع میگشت کعبه در انجا پانزده
 تا تعداد سپردن آورده بر نشان زنده و باز بسیارند و آن پادشاه عالیجاه چاکر کسی از نوغنیان بزرگت برگزیده برکت قرآنی غنایت کرده بود که